



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The full text may appear in English or Urdu.



This field may contain sensitive information. The file has been saved locally on your device and is not shared with anyone else.

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۲)

مبانی اخلاق در آیات و روایات

جلد اوّل

بیانات

حضرت علامه آیه الله العظمی

حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزکیة

مقدّمه و تصحیح

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه



قال امير المؤمنين عليه السلام:

«ما انقضت ساعة من دهرِك إلا بقطعةٍ من

عُمُرِك!»

”هیچ ساعتی از حیات نمی‌گذرد الا اینکه

بخشی از عمرت رفته است!“

تصنيف غرر الحکم، ص ۱۶۰























# مقدمه



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده

است که فرمودند:

لَيْسَ الْعِلْمُ فِي السَّمَاءِ فَيَنْزِلُ إِلَيْكُمْ، وَ لَا فِي تُخُومِ  
الْأَرْضِ فَيَخْرُجُ لَكُمْ؛ وَ لَكِنَّ الْعِلْمَ مَجْبُورٌ فِي  
قُلُوبِكُمْ. تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الرُّوحَانِيِّينَ حَتَّى يَظْهَرَ  
لَكُمْ<sup>۱</sup>.

«علم در آسمان‌ها نیست تا اینکه به آن صعود

کنید، و در زمین نیز نیست تا اینکه آن را در

اعماق زمین بیابید؛ بلکه علم در خود شما است

و در نفوس شماست. به اخلاق روحانیین متخلق

شوید تا اینکه از زمرة آنها گردید.»

مسئله اخلاق از مسائل بسیار مهم است، بلکه

---

<sup>۱</sup> کلمات مکنونه، ص ۲۴۸، با قدری اختلاف.

مهم‌ترین مسئله‌ای است که از دیرباز محطّ نظر  
بزرگان و علما و متخلّقین به اخلاق حسنه بوده  
است. بدین لحاظ، بزرگان برای مسئله اخلاق،  
کتاب‌های مختلف و تألیفات بسیاری به انجام  
رسانیده‌اند؛ مانند کتاب محجّة البیضاء و  
هم‌چنین سایر کتبی که از بزرگان در این زمینه  
آمده

است و همه تأکید دارند بر عدم کفایت علم بدون تخلّق به اخلاق و عدم کفایت فراگیری و به دنبال علوم و فنون مختلفه رفتن و صرفاً دریچه ذهن و نفس را انباشته از علوم و فنون مختلف نمودن.

لذا ما می‌بینیم که اولیای الهی و به‌خصوص انبیاء، برای تبدل اخلاق سیئه به اخلاق حسنه در انسان مبعوث شده‌اند؛ و این بعثت به معنای حرکت از عالم حیوانیت و عالم بهیمنیت و عالم شهوات و عوالم نفس و دنیای مادون، و صعود به عوالم ربوبی و صفاتی است که خدای متعال، خود متخلّق به این صفات است. و لهذا کسی که دارای اخلاق حسنه می‌شود، این بدین معنا است که به صفات باری تعالی متّصف می‌شود، که بازگشت آن به مسئله توحید و اصل توحید است؛ و این نهایت حرکت انسان و سیر انسان خواهد بود.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - از زمان رجوع از نجف به ایران، هم‌چنان که خود در سیر و سلوک الی الله دارای اساتید و برنامه و سیره خاصی بودند و آن را دنبال می‌کردند، هم‌چنین دائماً نسبت به تشکیل مجالس اخلاقی و سوق دادن افراد به وادی توحید و آموختن و تعلیم راه و مرام اولیای دین و ائمه اطهار سلام

الله علیهم أجمعین اهتمام کامل داشتند، و در این زمینه به برگزاری و احیاء مجالس و عظ و سخنرانی به مناسبت‌های مختلف، در مسجد قائم و همچنین در منازل اقدام می‌کردند و شاگردانی در این زمینه تربیت نمودند و بحمد الله و المنة در این زمینه سعی کافی و بلیغی در رساندن مبانی اخلاقی به افراد ایفاء نمودند. و این مهم با تفسیر آیات قرآن کریم در مسجد قائم و همچنین تفسیر نهج البلاغه و مسائل مختلفه دیگر، از جمله مسائل کلامی، در مسجد قائم و در منازل دوستان، رائج و دارج بوده است. کتاب پیش‌رو نمونه‌ای از طرح مبانی اخلاقی از مرحوم والد است که در زمینه تفسیر آیات قرآن و همچنین سایر متون دینی و مناسبت‌های مختلف ایراد شده است.

امیدواریم که همه بتوانند از تراوشات فکری و نفس ملکوتی آن بزرگ، که

این مطالب با حس و لمس و درک واقع، از  
دریچهٔ نفس آن شخصیت بزرگ تراوش پیدا کرده  
است، بهره‌مند گردند.

و السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

اوّل رجب المرجّب ۱۴۴۰ هجری قمری

مشهد مقدّس رضوی، علیٰ ثاویها آلف

التَّحِيَّةُ وَ الثَّنَاءُ

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> این مقدمه گرانسنگ، آخرین بیانات گهربار عارف بالله و بأمر الله حضرت  
آیة الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد  
که جهت کتاب حاضر بیان نموده و توسط مجمع تحقیق مکتب وحی تدوین  
گردیده است.

در اینجا خامهٔ عنبرآمیز او از فیضان مشک و عبیر باز ایستاد، و بنان  
جوهر اثرش از نشر لآلی و درر تابناک معارف حقّه الهیه فروماند. قلبی که  
یک عمر برای اعتلای کلمهٔ توحید و تبیین مقام ولایت کلیّه الهیه و دفاع از  
حریم تشیّع و مبانی اصیل فرهنگ اسلامی می طپید، مقارن اذان ظهر روز  
پنجشنبه بیست و ششم شعبان المعظم سنهٔ یک هزار و چهارصد و چهل  
هجریهٔ قمریه در عتبهٔ مقدّسه حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه  
آلاف التحیّة و الثناء از حرکت باز ایستاد.

نفس قدسی اش به ندای **(أَرْجِعِي)** لبیک گفته، سرمست از بادهٔ  
**(وَسَقَلَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَّ أَبَا طَهُورًا)** شاهد وصل را در آغوش کشید و  
به ریاض قدس **(فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ)** پرواز نمود؛  
رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَاسِعَةٌ.



مجلس اوّل : نحوهٔ تخاطب بنده با

پروردگار در نماز

مشهد مقدّس رضوی، شب اوّل رمضان المبارک

۱۴۱۱ هجری قمری



## روز اول

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ \* الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ \*  
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ \* أَهْدِنَا الصِّرَاطَ  
الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ  
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ﴾<sup>۱</sup>.

### لزوم ملکه شدن قرائت و تلفظ صحیح در نماز

روزی شخصی شک داشت که یکی از علما  
اصلاً می تواند مخارج قرائتش را خوب اداء کند یا  
نه؟! خدمت ایشان آمد و گفت: «والله من از نجف به  
کربلا آمده ام و الآن می خواهم نماز را به شما اقتدا  
کنم و دوست هم دارم نماز را فقط با شما بخوانم؛  
اما نمی دانم که شما مخارجش را درست اداء  
می کنید و درست می خوانید یا نه! حالا شما  
می توانید حمدتان را برای من بخوانید؟!» آن مرد  
بزرگوار خیلی ساده گفت: «بله، برایت می خوانم!»

<sup>۱</sup>سوره فاتحه (۱).

و شروع کرد: **(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)** و حمد را خواند. آن شخص گفت: «نه، خوب است؛ قبول دارم و من با شما نماز می خوانم!» یعنی این عالم حتی نزدیک بود مرجع بشود، ولی بعضی از مخارجش صحیح نباشد! و این برای ما خیلی جای دقت است و خیلی باید روی این جهت کار کنیم!

خارجی‌ها در تلقین لسان‌های خود آنقدر زحمت می‌کشند تا حروف را به شاگرد بفهمانند که مخارجش این است. و کسی که می‌خواهد فرانسه، انگلیسی و یا

آلمانی بخواند، اگر آن مخرج را نداشته باشد  
اصلاً به درد نمی‌خورد و هیچ چیزی یاد نگرفته  
است! مخرج را به انسان یاد می‌دهند و وقتی مخرج  
را یاد گرفت، دیگر تا آخر صحبت می‌کند! لذا اول  
مخرج است.

بنابراین ما بایستی قرآن را آن‌طوری که  
باید و شاید بخوانیم و دچار مشکل هم نشویم:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ \* الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ \*  
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾...

اصلاً نباید روی ﴿نَعْبُدُ﴾ معطل بشویم که مبادا

﴿نَعْبُدُ﴾ را بگوییم: «نأبدُ» و اشتباه بشود. وقتی این برای

ما ملکه بشود، مثل آب خوردن می‌ماند؛ مثل اکبرآقا،

مثل ته‌دیگ، مثل کاف کباب و امثال اینها می‌ماند. ما

هیچ‌وقت در عمرمان نگفتیم: «آقا شما امروز برای ما

تح‌دیگ درست کنید!» اگر بگوییم: «تح‌دیگ» به ما

می‌خندند و می‌گویند: «غلط گفتم!» در عربی هم اگر

ما ﴿تَهْدِي مَن تَشَاءُ﴾ را بگوییم: «تَهدی» اصلاً کلام

عوض می‌شود؛ چون «تَهدی» هم معنای صحیحی

دارد، ولی غیر از این است. ریشه «هَدَىْ یهدی» ریشه

دیگری است و معنای دیگری دارد؛ همین که آن حاء  
حُطّی تبدیل به هاء هَوّز بشود، معنایش صددرصد  
تفاوت می‌کند!

**کیفیت توجه به ذات الهی در نماز و نظر غیر**

**استقلالی به الفاظ و معانی**

پس قرائت و مخارج لازم است، ولی اینها  
بایستی آن قدر ملکهٔ انسان بشود که عبوراً از آن  
بگذرد و متوغل در معنایش باشد؛ بلکه در معنا  
هم نماند و معنا ملکه‌اش بشود و نظر عبوری در  
آن معنا داشته باشد، و در حال نماز غیر از توجه  
به خدا چیزی نباشد! انسان نه توجه به لفظ داشته  
باشد و نه توجه به معنا؛ توجه باید به خدا باشد  
و معانی همین‌طور می‌آید و از ذهن می‌گذرد، و  
آن معانی هم با لفظ صحیح از ذهن می‌گذرد:  
**(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)!**

الآن که بنده دارم با آقایان صحبت می‌کنم،  
هیچ دیده‌اید که مثلاً در این کلمات اشتباه کنم؟!  
کلمات درست دارد می‌آید؛ یعنی وقتی  
می‌خواهم بگویم: «کلمات درست دارد می‌آید»،  
لفظ «کلمات» هست، «درست» هست، «دارد»  
هست و «می‌آید»

هست. همهٔ این کلماتی که می‌آید، معنا دارد؛ یعنی تا ذهن و نفس من تصوّر معنایی را نکند و آن معنا به قوهٔ عاملیّهٔ نفس تنازل نکند، تبدیل به لفظ نمی‌شود. آن معانی هم مرتّب و بدون اشتباه در ذهن می‌آید؛ اگر اشتباه باشد، انسان مثل دیوانه‌ها صحبت می‌کند و پرت می‌گوید! مثلاً می‌خواهد بگوید: «کلمات درست دارد می‌آید»، ولی یک چیز دیگر می‌گوید! فرق بین عاقل و غیر عاقل همین است؛ عاقل آن کسی است که هر کدام از معانی را درست بر سر جای خودش استخدام می‌کند، ولی غیر عاقل این‌طور نیست.

هم‌چنین انسان اصلاً روی آن معانی معطل نمی‌شود؛ مثلاً من که الان می‌خواهم این معانی را استخدام کنم و برای آقایان بیان کنم، هیچ مسئله‌ای نیست و توجّه کاملاً به شما است و صد در صد مخاطبم شما هستید. آن معانی دقیق و لطیف که در ذهن استخدام می‌شود، بدون اینکه مخاطب از بین برود و از مخاطب غفلت بشود، در ذهن می‌آید و به امر و ایجاد نفس، تبدیل به لفظ می‌شود؛ مثل یک کامپیوتر، که البته هزار کامپیوتر و دستگاه صنعتی به گرد آن

نمی‌رسد! هم‌چنین هیچ‌کدام از این لفظ‌ها هم اشتباه نمی‌شود، درحالی‌که شما مخاطب هستید.

در تمام این صحبت‌هایی که الآن بنده برای آقایان کردم، مخاطب از دست نرفت و غفلتی از مخاطب نشد، و معانی هم اشتباه نشد؛ و از آن پایین‌تر، الفاظ هم اشتباه نشد. نماز را باید این‌طور خواند! انسان که نماز می‌خواند، باید توجهش به خدا باشد، نه به معنا!

بعضی می‌گویند: «توجه انسان در نماز باید به معنا باشد.» یعنی باید خوب متوجه این معنا باشد که: **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾** یعنی: «خدایا من از تو می‌خواهم و از تو استعانت می‌کنم!» **﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾** یعنی: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن!» صراط مستقیم چیست؟ **﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ﴾**.

وقتی انسان درون این معنا برود، خدا از بین می‌رود و گم می‌شود! وقتی که

بنده دارم این معانی را برای شما بیان می‌کنم، اگر بخواهم به این معنا توجه کنم، شما گم می‌شوید. انسان در لحاظ واحد نمی‌تواند دو لحاظ استقلالی بکند؛ یا باید شما باشید یا باید این معنا باشد و یا این لفظ باشد! اگر شما باشید، معنا و لفظ می‌رود؛ اگر معنا باشد، لفظ و شما می‌روید؛ اگر لفظ باشد، معنا و شما می‌روید! مگر غیر از این چیزی هست؟! ولیکن ما حتماً بایستی در این سوره حمد که واجب است در نماز قرائت کنیم، حمد خدا را با این جملات بخوانیم و این معانی را هم بیاوریم، و حمد پروردگار و محامد خدا را بیان کنیم: **(إِيَّاكَ نَعْبُدُ)**، واقعاً باید از خدا تقاضا کنیم که **(إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)**؛ ولیکن نباید نظر استقلالی به این معانی بکنیم!

الآن که بنده با شما صحبت می‌کنم و شما مخاطب هستید، نظر استقلالی به این معنا و به این لفظ نمی‌شود؛ درحالی که همه آن معانی، مرتب و منظم و در جای خود ثابت هستند. واعظی که یک ساعت صحبت می‌کند، مخاطبش مردم هستند ولی معانی چنان مسلسل‌وار و مرتب در ذهنش می‌آید و چنان برای آن معانی،

منظم و بدون اشتباه، استخدام الفاظ می کند و بدون یک لکنت زبان، یک ساعت صحبت می کند! ما هم در حال نماز باید همین طور باشیم. اگر توجه به لفظ کنیم، هم خدا و هم معنا از بین رفته است؛ اگر توجه به معنا کنیم، خدا از بین رفته است؛ اما اگر به خدا توجه کنیم و خدا مخاطب باشد، آن وقت هم این الفاظ و هم این معانی، همه در جای خود به نحو احسن می آیند و هر کدام جای خودشان را می گیرند، اما آله، نه استقلالاً<sup>۱</sup>.

سؤال: یعنی دیگر از خدا اعانت نکند؟!

جواب: ﴿إِيَّاكَ﴾ می گوید؛ پس ﴿إِيَّاكَ﴾ دیگر

چیست؟!

سؤال: قصدم این است که من می خواهم فقط

با توحرف بزئم؛ حالا حرف من چیست [دیگر مهم

نیست]!

جواب: نه خیر، آن لقلقه لسان است؛ ولی او

دارد سوره حمد را می خواند و خدا

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۶۱.

را با این الفاظ ستایش می‌کند، نه با هرچه که دل‌بخواه باشد! اگر ما شعر حافظ در نماز بخوانیم باطل است؛ باید سوره حمد بخوانیم. پس سوره حمد که بخوانیم، ما قاصدیم و با قصد داریم حمد می‌خوانیم، و قصد که داشته باشیم، حتماً نظر ما آلی است.

سؤال: آخر بعضی از این فقرات حمد با آن

معانی - به تعبیر خودمان - عاشقانه نمی‌خواند!

جواب: مثلاً کدام یک نمی‌خواند؟

سؤال: در **(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ \* أَهْدِنَا**

**الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)** من در حقیقت دارم حاجتی را از تو می‌خواهم.

جواب: ببینید! آخر بعد از **(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ**

**الرَّحِيمِ)** می‌گوییم: تمام حمدها اختصاص به تو دارد

که **(رَبِّ الْعَالَمِينَ)** هستی و تو که **(مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ)**

هستی و...! آن وقت من از تو می‌خواهم که من را از

فقر بیرون بیاوری و من را به مقام قربت برسانی و

عابد مطلق خودت قرار بدهی!

سؤال: پس اگر بخواهیم همین معانی را که

الآن حضرت عالی دارید می‌فرمایید، لحاظ بکنیم و

اگر بخواهیم آن معانی فقرات حمد را هم با این

معانی خودش لحاظ بکنیم، دوتا است!

جواب: می‌دانم؛ آن وقت مخاطب کیست؟ به

خدا می‌گویید (إِيَّاكَ) یا نه؟ اگر به خدا بگویید

(إِيَّاكَ)، پس نظر به خداوند استقلالی می‌شود و اینها

هم آلی می‌شود.



## روز دوم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

### لزوم تبعیت از علم و یقین

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفْلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ \* وَلِئِن آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلِئِن آتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ \* الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>

خداوند در این آیاتی که امشب قرائت شد و

آیات عجیبی است، می فرماید:

«هر بشری یک قبله و یک هدفی دارد، و مردم

دنبال آن قبله و هدف و مقصودشان می روند.»

ای پیغمبر، تو دنبال قبله خودت برو و از آن

قبله‌ای که ما به تو نشان داده‌ایم تبعیت کن! \*

<sup>۱</sup>سوره بقره (۲) آیات ۱۴۴ - ۱۴۶.

این یهود و نصاریٰ قبلهٔ تو را نمی‌پسندند، چون  
خودشان قبله و هدف و مقصود دارند. اگر تمام  
آیات جهان را به آنها نشان بدهی، باز آنها اصلاً  
از قبلهٔ تو متابعت نمی‌کنند! آنها در قلب  
خودشان یک قبله دارند و دنبال آن هم نمی‌روند!  
آنها هم این‌طور

نیستند که متحد باشند و از قبله خاصی تبعیت  
کند، آنها هم هر کدام از قبله خاص خودشان که  
قبله دیگری است، تبعیت می‌کنند. بنابراین تو  
دنبال قبله خودت برو! قبله تو با قبله آنها یک  
فرقی دارد؛ قبله تو علمی است، اما قبله آنها ظنی  
و وهمی است؛ قبله تو یقین و علم و متانت و  
واقعیت است، و وجود تو را پر کرده و سنگین  
کرده است، اما قبله آنها اهواء است.»

«اهواء» به چیز تو خالی می‌گویند. هوا لغت  
عربی است؛ هوا را هم که هوا می‌گویند، به همین  
جهت است، چون تو خالی است. اهواء یعنی  
آنچه در قلب است و خالی است، مستند ندارد،  
معتد ندارد، متکی ندارد، پندار و اندیشه‌هایی  
است که از ذهن می‌گذرد و به جایی متکی  
نیست. قرآن مجید هر وقت که آراء و افکار افراد  
منحرف و کافر و ظالم را نشان می‌دهد، از آنها  
تعبیر به اهواء می‌کند.

«خیالات و منویات و قبله‌های اینها اهواء است!  
بعد از اینکه قبله تو علم و یقین است، اگر دست  
از این برداری و از قبله آنها تبعیت کنی که اهواء  
است، در این صورت جداً از ستم‌کاران و از  
ظالمین خواهی بود!»

برای اینکه با وجود علم و یقین، علم و یقین  
را از دست دادی و از اهواء تبعیت کردی! طلا را

از دست دادی و به طلا نما گول خوردی،  
روشنی را از دست دادی و در ظلمت زندگی  
کردی، از آب حیات دست برداشتی و نوشیدی  
و دنبال سراب رفتی! فرق بین قبله حق و قبله  
باطل، همان فرق بین آب و سراب است. اگر  
کسی بعد از اینکه به آبی رسید که وجدان می کند  
و می آشامد و می خورد و قلبش از آن آب سیراب  
می شود و حیات پیدا می کند، این آب را رها کند  
و دنبال آن سراب برود، این خیلی ظالم است!  
می دانید سراب چیست؟ آیا تابستان در بیابان  
بوده‌اید؟ وقتی که نزدیک ظهر می شود، یک  
ساعت یا دو ساعت به ظهر، تابش آفتاب زیاد  
می شود. این آفتاب که از آن مکان دور روی  
زمین می تابد، آن ریگ‌ها و سنگ‌ها و حتی  
خاک‌های معمولی، درخششی می یابد و متألئ  
می شوند و انسان خیال می کند که آن دورها آب  
است. انسان اینجا ایستاده است، ولی مثلاً در  
پانصد متر یا هزار متر آن طرف،

می بیند که یک دریای آب یا یک دریاچه آب است؛ آب به تمام معنا، که هیچ تفاوتی با آب ندارد! او حرکت می کند که دستش به آن آب برسد، ولی هرچه جلو می رود می بیند باز هم این آب جلو می رود! پانصد متر می رود، باید به آب برسد، اما آب هم پانصد متر جلو می رود! دومرتبه دنبال آب می رود و صد متر حرکت می کند، می بیند که باز هم آب جلو می رود! همین طور جلو می رود و آب هم جلو می رود، و تا هنگامی که آفتاب هست، این باید برود و آن آب هم می رود، و روزش تمام می شود و عمرش سر می آید و بالأخره از تشنگی می میرد و دستش هم به آب نمی رسد! چون آن سراب بود، نه آب؛ آب نما بود، نه آب!

عالم وجود آب نما است، نه آب؛ عالم وجود، وجود نما است، نه وجود حقیقی و هستی و اصالت. ما دنبال این اشیاء می رویم و آنها را مستقل می پنداریم و برای آنها ارزش قائل می شویم و همین طور عمرمان سر می آید! مثلاً می گوید: الآن بروم تا به آن مقام برسم! وقتی می رود که به آن برسد، می بیند که نه، آن باز هم جلوتر رفت، می گوید: حالا فلان کار را بکنم

شاید برسّم! فلان کار را هم می‌کند و می‌بیند که  
به‌دست نیامد! سپس فلان کار، سپس فلان کار،  
و همین‌طور... . تمام افراد بشر همین‌طور  
هستند! در نظر یک نفر، آن آبی که باید او را  
سیراب کند زن است، برای یکی بچّه است، برای  
یکی علم است، برای یکی تجارت است، برای  
یکی سلطنت است، برای یکی مقام است، برای  
یکی مال است، برای یکی جاه است، برای یکی  
شجاعت است و... . همهٔ اینها سراب‌هایی  
می‌شود که برای انسان جلوه می‌کند و انسان  
هرچه می‌رود که مقداری از اینها را به‌دست  
بیاورد، نمی‌تواند و یک قطره هم انسان را  
سیراب نمی‌کند! آخر فرض این است که آب  
دروغین است، آب دروغین در مقابل آب حق  
است، و آب حق انسان را سیراب می‌کند. شما  
یک قطره آب از این لیوان آبی که در اینجا است،  
در دهانتان بریزید سیراب می‌شوید؛ امتحانش  
هم مجانی است! اگر یک قطره آب هم بریزید  
قدری زبانتان را تر می‌کند؛ ولی اگر هزار سال  
هم آب بگویید، وجداناً و عیاناً سیرابتان نمی‌کند!

خداوند این طور می فرماید: ای پیغمبر! تمام این افرادی که دنبال اهواء دنیوی می روند و مقاصد دیگری غیر از مقصد حق دارند و ادیان مختلفی دارند، از یهود و از نصاری و از مشرکین و از ملحدین و از افراد دنیا پرستی که آنها مسلمان هستند اما هدفشان و مقصد اصلی شان دنیا است، همه اینها دستشان خالی است! اینها تا آخر عمر می دوند برای اینکه سیراب بشوند، ولیکن نمی شوند! مبادا تو به دنبال آنها بروی! اگر دنبال آنها بروی ظالم خواهی بود؛ یعنی دست از آب برداشته ای و دنبال سراب رفته ای، و آب حقیقی را که خدا به تو داده است نخورده ای و دنبال آب باطلی رفته ای که در آن جنبه حیات و صفایی نیست!

**سزای تبعیت از اهواء نفسانی بعد از حصول**

**علم به واقع**

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ  
أَبْنَاءَهُمْ﴾<sup>۱</sup>

«این افرادی که به آنها کتاب داده شده است، تو را چنان خوب می شناسند، مثل اینکه پسرشان را می شناسند! (نه اینکه اینها واقعاً معذور و قاصر باشند، و به قول ما جاهل قاصر باشند.)»

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۴۶.

انسان پسر خودش را از همه افراد بهتر می‌شناسد؛ آیا انسان ممکن است یک‌وقت پسر خودش را اشتباه کند؟! واقعاً از پسرش بپرسد: بگو بینم اسمت چیست؟ تو پسر چه کسی هستی؟ انسان ممکن است پسر عمو یا پسر عمه‌اش را اشتباه کند، و همین که یک مقدار دورتر بروید، لعلّ یک‌وقت پسرخاله یا همشهری‌اش را اشتباه کند؛ اما انسان پسر خودش را اشتباه نمی‌کند!

خدا می‌فرماید: این افرادی از یهود و نصاریٰ که به آنها کتاب داده شده است، تو را می‌شناسند که پیغمبر هستی و حق هستی و تمام علائم حق در تو است، مثل اینکه پسر خودشان را می‌شناسند؛ اما قبول نمی‌کنند، برای اینکه در ذهن خودشان اهواء و سراب آمده است. اینها می‌بینند که اگر دنبال تو بیایند باید از تمام شخصیت، آقایی، مقام، علم، جاه، اعتبار و... بگذرند و باید تابع تو بشوند. اینها

برای حفظ آن مسند مجازی و اعتباری، تو را  
انکار می‌کند و تا آخر عمر علیه تو قیام می‌کند؛ با  
اینکه حق بر آنها روشن است!

آیات قرآن، آیاتی برای همه افراد است؛ یعنی  
این آیات برای ما هم هست.<sup>۱</sup> خوب باید متوجه  
باشیم و دائماً نگوییم که لعنت بر یهود و نصاری  
و لعنت بر...، و ما الحمد لله مسلمانیم و راه ما  
درست است! نه خیر، همین آیات [برای ما هم  
هست].

[ما در حالات] نفسانی خود یک طیفی داریم  
که در بعضی اوقات که باید اقرار به حق کنیم، با  
اینکه می‌دانیم حق است، به واسطه بعضی از  
جهات اعتباری، اقرار نمی‌کنیم و همین‌طور  
دنبال سراب می‌رویم و آب از دستمان می‌رود!  
در یک قضیه دیگر هم اتفاق می‌افتد که می‌فهمیم  
این حق است ولی اقرار نمی‌کنیم؛ سپس یک  
قضیه دیگر، یک قضیه دیگر و... و این دائمی  
می‌شود: سراب و سراب و سراب! آن وقت ما  
می‌بینیم که چند بار به دنبال سراب رفته‌ایم و  
خدای نا کرده اگر این رفتن‌ها تکرار بشود، عمر  
انسان ضایع می‌شود. مقداری که انسان می‌تواند

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۴،  
ص ۲۰۳ - ۲۰۵؛ نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۲۶ - ۳۴۵.

حرکت کند، از صبح است تا به غروب؛ و وقتی غروب بشود و خورشید غروب کند، هم سراب از بین می‌رود و هم دیگر آبی نیست. تا هنگامی که آب هست، آن سراب هم در مقابل آب به واسطه تَلَأُوْ خورشید در برابر انسان هویدا است، و مدّت عمر انسان هم محدود است.

امیرالمؤمنین فرمود: «هر ساعتی که از عمرت می‌گذرد یک ساعت از حیات رفته است!»<sup>۱</sup> یک ساعت از عمرت قیچی شده است، یک ساعت از تولّد گذشته است و یک ساعت به مرگ نزدیک شده‌ای! همین یک ساعت‌ها می‌گذرد تا یک مرتبه

بانگی بر آمد: و خواجه مُرد! حالا اگر وقتی که انسان مُرد، دنبال آن سراب باشد، چقدر او ظالم است!

﴿وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup>

عین این آیه برای ما خوانده می‌شود! چرا از

---

<sup>۱</sup> تصنیف غرر الحکم، ص ۱۶۰: «ما انقضت ساعة من دهرک إلا بقطعة من عُمرک!»

ترجمه: «هیچ لحظه‌ای از روزگار تو نمی‌گذرد الا اینکه قسمتی از عمر تو را با خود می‌برد!» (محقق)

<sup>۲</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۴۵.

اهواء آنها تبعیت کردی بعد از اینکه تو دارای علم بودی؟! حجت تمام شد! استناد ایمانی و یقینی داشتی، اعتماد ایمانی و یقینی داشتی، «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم یعلم»<sup>۱</sup> درباره تو صادق بود، پس چرا دنبال «عمل بما علم» نرفتی تا اینکه خداوند از میراث «ما لم یعلم» و از میراث ملائکه و پیغمبران نصیب تو کند؟! دائماً گفתי امروز بگذرد، فردا بگذرد، پس فردا بگذرد، تا بینیم چه می شود! تمام شد، یک مرتبه برق غیرت می آید و انسان می بیند که خیلی باخته است و دیگر جای تدارک هم نیست؛ چون آفتاب غروب کرده است و نیروی انسان - که حیات و عمر است و باید صرف به دست آوردن آب بشود و بخورد تا جانش از تشنگی نجات پیدا نکند - تمام شده است و تمام قوایش از دست رفته است و تمام این عمر را صرف سراب کرده است و عمرش در پایان روز تمام شده است و خورشید غروب کرده است، و البته باید دست خالی هم از دنیا برود!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> الحجّة فی القراءات السبع، ص ۱۳۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۰۵۸؛ الفصول المختارة، ص ۱۰۷، با قدری اختلاف. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۹: «هر کس عمل کند به دانسته های خود، خداوند علم به آنچه را نمی داند، به او عنایت خواهد فرمود.»



مجلس دوّم : حصول بصیرت به واسطه

کسب علم نافع

بیاناتی پیرامون آیه: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

رَبِّكَ الْحَقُّ﴾

مشهد مقدّس رضوی، عصر جمعه اوّل ربیع الثانی

۱۴۰۹ هجری قمری



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بصیرت انسان عالم نسبت به جاهل

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾؛<sup>۱</sup> «آیا آن

کسی که می‌داند آنچه از طرف خدا بر تو نازل

می‌شود حق است، مثل آدم کور می‌ماند؟!»

در بعضی جملات استفهامی، طلب فهم از یکی

از دو قضیه نفی و اثبات است؛ مثلاً در جمله «چایی

دادید یا ندادید؟» اثباتش «دادید» است و نفی‌اش

«ندادید» است، یا مثل «رفقا آمده‌اند یا نیامده‌اند؟» و...؛

اما در این آیه، دو طرف استفهام يك شکل نیامده است،

ولی باید این طور باشد: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ

رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ؛ ”مثل آن کسی است که

---

<sup>۱</sup>سوره رعد (۱۳) آیه ۱۹.

نمی‌دانند؟!» مانند: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ

الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾.<sup>۱</sup> پس اینجا که طرف و عدل استفهام،

یعنی هم‌کفّه ترازوی مُستفهمّ عنه، «کَمَنْ لَا يَعْلَم»

واقع نشده است، بلکه ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾، «مثل آن

شخصی است که کور است» واقع شده است، به جهت

این است

که ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ همان معنا را می‌دهد. مثل

اینکه بنده از شما می‌پرسم: «آقا چایی دادید یا سماور

جوش نیامده است؟» خب باید بگویم: «چایی دادید

یا ندادید؟» امّا به جای «ندادید»، «سماور جوش

نیامده» را می‌آورم با اینکه در عدل چایی دادن

نیست؛ برای اینکه بفهمانم که علت چایی ندادن،

جوش نیامدن سماور است و اگر سماور جوش آمده

بود، شما هم چایی را می‌دادید. پس ممکن است

انسان در یک عدل استفهام، یکی از طرفین نفی و

اثبات را بر دارد و به جای آن یک جمله ثانویه یا یک

---

<sup>۱</sup> سوره زمر (۳۹) آیه ۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۰۸:

«بگو: آیا یکسان هستند کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند؟!»

اثر و خصوصیتی از خواص آن را بگذارد که در عین حالی که آن استفهام، از نفی و اثبات و آن معنا برای انسان صحبت می‌کند، آن معنا را هم برساند؛ مثل همین جا:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾؛ «آیا آن کسی که می‌داند و یقین دارد

که آنچه از طرف خدای تو بر تو رسیده حق است، مثل آن شخصی است که کور است؟!»

از اینجا استفاده می‌شود که آن کسی که نمی‌داند، کور است؛ یعنی هر کس کور نباشد، می‌داند و علت ندانستن، همان کوری است که نمی‌داند؛ چون علم، بینایی است و عدم علم، نابینایی است.

﴿مَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾؛ «آن

کسی که علم و بصیرت دارد که آنچه بر تو (ای پیغمبر ما) از طرف پروردگارت نازل شده است، عین حق است، بینایی و بصیرت حقیقی دارد؛ آیا این شخص مثل آن کسی است که کور است؟!» یعنی آن کسی که نمی‌داند، کور است و بصیرت

ندارد و اگر چشم داشت، می‌دید دیگر! پس در واقع

در اینجا عدل استفهام به جای «كَمَنْ لَا يَعْلَمُ»، ﴿كَمَنْ هُوَ

أَعْمَى﴾ آمده است برای افاده این معنا که: آن کسی که

می‌داند با آن کسی که نمی‌داند مساوی نیست.

**لزوم اکتساب علم نافع و موجب حصول ایمان**

**یقینی**

انسان خیلی از علوم را در دنیا نمی‌داند، خوب

ندانند؛ چه فایده‌ای دارد؟!!

دانستن و ندانستن آن عَلَى السَّوِيَّةِ است! فرض  
بفرمایید بنده الآن با جفر و رمل و بعضی از حساب‌ها  
به دست بیاورم که در پشت کوه هیمالیا دوتا کبوتر، تخم  
گذاشته‌اند، و این علم هم صددرصد مطابق واقع  
باشد؛ خُب این چه فایده برای ما دارد؟! هیچ! پس این  
علم، وجود و عدمش عَلَى السَّوِيَّةِ است؛ نه به درد دنیای  
انسان می‌خورد، نه به درد آخرت انسان می‌خورد! مثلاً  
بنده الآن به دست بیاورم که تحقیقاً در شهر دهلی چندتا  
رودخانه جاری است، یا چند منزل وجود دارد، یا هر  
کدام از منازلش چقدر لوله‌کشی شده، یا در فلان منزل  
که در ناحیه شمال دهلی است هر خانه‌ای چندتا شیر  
آب دارد؛ ولو مطابق با واقع هم باشد، از راه علم غیب  
به دست بیاورم یا از راه علم ظاهری بروم تفحص کنم،  
مثل افرادی که جهان‌گردی می‌کنند و سیاحت می‌کنند  
و اینها را هم به دست می‌آورند، کتاب‌ها هم می‌نویسند  
و بعد هم می‌میرند و از دنیا می‌روند؛ این به چه دردشان  
می‌خورد؟! اینجا وجود علم و عدم علم عَلَى السَّوِيَّةِ  
است. بسیاری از علومی که امروز در دنیا و بلکه غالب

علمی که در دنیا پُر شده است، همه از همین قبیل علوم است؛ که واقعیت است، نه اینکه پوچ و بدون مایزای خارجی باشد، ولی برای انسان سود و زیانش یکسان است:

لا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمَهُ وَ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهْلُهُ؛<sup>۱</sup> «کسی که بداند، بر او نفعی نمی‌رسد و کسی که نداند، ضرری به او نمی‌رسد.»

و این علوم غالباً این‌طور است که ناشی از توهّمات و تخیلات است؛ و خلاصه، علوم جزئیّه‌ای است که با علوم عقلی و کلیّت مربوط نیست.

در این آیه می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ

مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ؟!» معلوم می‌شود که

این مطلب خیلی مهم است که علم و عدم علمش با

همدیگر مساوی نیست، خیلی با هم تفاوت دارد و از

زمین تا آسمان بیشتر تفاوت دارد آن کسی که بداند آنچه

از طرف خدا بر تو نازل شده، حق است، با آن کسی که

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۳۲



نمی‌داند بر تو آیات نازل شده است و تو آیات را هم برای او خوانده‌ای، ولی او نمی‌داند که حق است و شک و تردید دارد و این معنا برایش ثابت نیست.

## کوردلی افراد شاک و مردّد و مادّیون منکر

### خداوند

لذا ببینید قرآن این افرادی را که شک و تردید دارند، دارای یک مرض مهلک می‌داند: ﴿فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾<sup>۱</sup> ﴿وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾<sup>۲</sup> ﴿إِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مِنْهُ مُرِيبٍ﴾<sup>۳</sup>. اینها برای این است که آن‌ها اَس و اساس و کینونت و اصالت انسانی که متحقّق به حق است، متوقّف بر این است که انسان چشم داشته باشد و بصیرت داشته باشد.

شما آدمی را فرض کنید که تمام جهات در او هست، قدّ بلندی دارد، جوان است، قلبش چنان تپش خوبی دارد، شریان‌هایش همه جوان است، کار انعطاف شریان و وریدش خیلی خوب است،

---

<sup>۱</sup> سوره توبه (۹) آیه ۴۵. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۲۸:

«و آنها پیوسته در ظلمات ریب و شکّ خود غوطه‌ورند.»

<sup>۲</sup> سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۹. ترجمه:

«تحقیقاً ما نسبت به آنچه تو ما را به آن دعوت می‌کنی، در شک و ریب هستیم.» (محقّق)

<sup>۳</sup> سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۰. ترجمه:

«آنان نسبت به او (موسی) در شک و ریب بسر می‌برند.» (محقّق)

کلیه‌اش خیلی خوب کار می‌کند، مغزش خیلی خوب است و اصلاً خیلی خوب کار می‌کند، دست و پایش هم خوب است، همه چیزش خوب است؛ اما به کلی چشم ندارد و اصلاً نمی‌فهمد چشم یعنی چه؛ شما برای این چه ارزشی قائل هستید؟ ادراک این شخص با تمام این دستگاه‌ها و جهازات، به روی عالم خارج بسته شده و عالم خارج هم به روی او بسته شده است.

حال فرض کنید که گوش هم ندارد! کسی که چشم ندارد ولی گوش دارد، صدای مادر را می‌شنود و به او دست می‌زند؛ مادر می‌گوید: «بیچه جان!» او می‌گوید: «بله!» می‌گوید: «من مادر تو هستم، من تو را زاییده‌ام، و...» و خوب بالآخره این شخص به واسطه گوش، اجمالاً به موجوداتی ربط پیدا می‌کند. اگر فرض کنید که

هیچ گوشی ندارد و اصلاً صدای مادر و صدای پدر را نشنیده است، نمی‌فهمد صدای برادر چیست، نمی‌فهمد صدای غرّش توپ و رعد و برق چیست، صدای خوش، صدای بلبل، صدای قرآن، اصلاً هیچ چیز نمی‌فهمد، و شما این را هم فرض کنید که همان آدم است که جهازاتش و همه چیزش تمام است، اما چشم ندارد و گوش هم ندارد؛ این شخص در آن عالم مدرکات خودش که فرض کردیم فهم و مغز هم دارد، خودش را با خارج در چه ربطی می‌بیند؟! او از این موجوداتی که خداوند خلق کرده است و افرادی که آمده‌اند و رفته‌اند و چشم داشته‌اند و گوش داشته‌اند و این هیاهو که در عالم است، به‌هیچ‌وجه من الوجوه خبری هم ندارد!

حال اگر فرض کنید که حسّ لامسه هم نداشته باشد؛ یعنی مادرش اگر دست به بدنش بکشد، این حسّ را هم ندارد که بفهمد که لمس چیست! ممکن است گوش نداشته باشد و چشم هم نداشته باشد، ولی مادر که لقمه را در دهان او می‌گذارد، با حسّ لامسه ادراک می‌کند؛ یا بدنش که می‌خارد، مادر می‌خاراند ادراک می‌کند؛ اما این حسّ را هم ندارد. این انسان همه چیز دارد

ولیکن مایهٔ انسانیت و اصالت انسانیت را که عبارت است از فهم و ادراک و این امور، ندارد؛  
کأنه هیچ چیز ندارد!

قرآن این طور می گوید که: آن افرادی که در شک و تردید هستند و نمی دانند آنچه بر تو نازل می شود، اینها کورند، اصلاً چشم ندارند، گوش هایشان هم سنگین شده است و نمی فهمند، قلب ادراک نمی کند! تمام این حواس ظاهر که ما به آنها دادیم، برای این است که اینها دریچه ای باشد برای حواس باطن؛ بصر برای بصیرت است، سمع برای استماع سخنان حق است، قلب و فؤاد برای ادراک است. اگر اینها را داشت ولی راهی به آن باطن نداشت، پس این بدترین افراد و محروم ترین افراد است! مثل کسی است که افتاده است و خورشید می آید و می رود، ماه هم شب طلوع می کند، ستارگان هم ظهور می کنند، بادهای ملایم هم می وزد و صداها و نغمه های خوش ألحان مرغان بهاری هم می آید، ولی این شخص نه چشم دارد که ببیند، نه گوش دارد که بشنود؛ این از آن نعمت های پروردگار چه استفاده ای می کند!؟

محروم‌ترین افراد است! قرآن این‌طور تشبیه می‌کند: **(كَمَنْ هُوَ أَعْمَى)**؛ «مثل آن کسی است که کور است و نمی‌بیند!» این حقیقتاً کور است! و حقیقت کوری را باید به این کوری گفت که ادراک نمی‌کند و حقیقت آنچه را که بر تو نازل می‌شود، نمی‌داند.

تمام مادّیون و طبیعیون که با خداوند رابطه ندارند و قائل به پروردگار نیستند، همه از این قرارند. آنها در عالم وجود یک ماده‌ای قائل‌اند و براساس تجربه می‌گویند یک سلسله علل و معلولاتی هست؛ این، آن را به وجود می‌آورد؛ و آن، آن دیگر را به وجود می‌آورد؛ اما همین است و دیگر بیش از این هم بحث ندارند! بحثشان هم به جایی منتهی نیست؛ می‌گویند: «مادّه اولی بوده و آن ماده خود به خود حرکت کرده و از حرکتش تکثر و تعدّد پیدا شده است.» در همان جا می‌مانند!

«این ماده بوده است»، اما چه کسی آن را به وجود آورده است؟ اگر «بود» از ناحیه خودش باشد که خدا است؛ یعنی اگر ماده‌ای باشد که خودش ذاتاً مستقلّ به وجود باشد، اینکه خدا است! نمی‌توانند این‌طوری استقلال را درباره آن بگویند.

و بعد «به حرکت درآمد»، چه کسی او را

حرکت داد؟ خب این ماده که شما قائل هستید بر اینکه قوه‌ای بر آن حکومت ندارد و فقط ماده است، به حرکت درآمد؛ پس محرکش چه بود؟ علت حرکتش چه بود؟ اینها در همانجا می‌مانند!

و بعد به حرکت آمد و بعد دو تا چهار تا شد، و چهار تا هشت تا شد، و هشت تا شانزده تا شد، و بعد سی و دو تا و شصت و چهار تا و صد و بیست و هشت تا، و همین‌طور بالا رفت تا اینکه یک عالم وجود به این وسعت و این گستره به وجود آمد؛ و این تغییر و تبدیل هم نمی‌کند، نه موجودی زیاد می‌شود و نه موجودی کم می‌شود! خلاصه، هرچه بحث دارند، صرف نظر از عالم معنا و اراده و عالم اختیار پروردگار و عالم قدرت و مشیّت، براساس همین عالم ماده دارند.

این، **(كَمَنْ هُوَ اَعْمَى)** است؛ اینها آدم‌های کوری هستند! آدم کوری که می‌خواهد کتاب بخواند، از کتاب چه می‌فهمد؟! برداشت اینها از این عالم، جز برداشت آدم کور، چیز دیگری برای اینها ندارد! این معنای قرآن است!

اما ﴿آن کسی که بداند که آنچه از طرف خدا بر

تو نازل می‌شود، حق است﴾؛ ما از مقابلۀ ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ﴾

با ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ استفاده می‌کنیم که این ﴿كَمَنْ هُوَ

أَعْمَى﴾ این طرفش هم «كَمَنْ لَيْسَ لَهُ عَمَاءُ» یعنی «كَمَنْ

لَهُ بَصَرٌ وَبَصِيرَةٌ» است، و ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ﴾ یعنی «البصیر».

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ

هُوَ أَعْمَى﴾؛ «آن کسی که می‌داند که آنچه از

طرف پروردگار بر تو نازل شده است حق

است.»

او بصیر است و چشم باز است؛ ولو در این

دنیا هم چشم نداشته باشد، بصیر است و واقعاً

هم بصیر است! به همین منطق قرآن و به همین

آیۀ قرآن، بصیر است؛ از خودش هم بررسی،

می‌گوید: من بصیرم؛ و چه بسا با وجود نابینایی،

او همین موجودات محسوس در عالم را می‌بیند.

ادراک کور مادرزاد نسبت به موجودات

محسوس خارجی به واسطۀ اتصال قلبی به

انوار الهی

این مطلب در فلسفه، مسئله معضلی است

که: آن کسی که مادر زاد نابینا بوده است، وقتی

بزرگ بشود معلوم است که هیچ چیز از عالم  
خارج را نمی‌بیند، نه خورشید را می‌فهمد، نه  
سفیدی را می‌فهمد، نه سیاهی را می‌فهمد، نه  
زیبایی، نه زشتی، هیچ چیز را نمی‌فهمد؛ اما آیا  
مثلاً وقتی که قلب او به نور الهی و ملکوتی منور  
شد، باز هم موجودات محسوس خارجی را  
می‌تواند ببیند یا نه؟

بعضی می‌گویند: نمی‌تواند ببیند، برای اینکه  
آن موجوداتی از عالم ملکوت که انسان بر آنها  
سیطره پیدا می‌کند، بالأخره باید یک ربطی با  
خارج داشته باشد؛ یعنی انسان باید چشم داشته  
باشد و یک وقتی با همین چشم خارجی، خارج  
را و شکل و شمایل و سفیدی و سیاهی را دیده  
باشد، بعد آن وقت با آن نور ملکوتی، اینها را در  
غیبت ادراک کند. اما کسی که به هیچ وجه  
من الوجوه اصلاً نمی‌فهمد بُعد یعنی چه،  
نمی‌فهمد حجم یعنی چه، نمی‌فهمد سیاهی و  
رنگ یعنی چه، این بیاید با نور ملکوتی  
موجودات مادی و محسوس را ادراک بکند؟!!

ولی مطلب به عکس است! دیده شده است  
که افرادی نابینا هستند و بعد موجودات خارجی  
را می‌بینند؛ این چطور می‌شود؟!!

بعضی افراد هستند که نابینا هستند و انسان قرآن را به دستشان می دهد، قرآن را باز می کنند و آیات را از روی صفحات قرآن می خوانند و اگر شما به آنها بگویید که: «فلان آیه کجا است؟» به شما نشان می دهند! این چه قسم است؟! با اینکه نابینا است!

آقای حاج شیخ محمد تقی بهجت - حفظه الله إن شاء الله، که الآن هم حیات دارند و در قم هستند و مرد بزرگوار و شایسته‌ای از شاگردان مرحوم قاضی هستند - خود ایشان می گفتند: در زمان جوانی و شبابت ما، در محلّ ما کوری بود که هر جای قرآن را به او نشان می دادند و هر آیه‌ای را می خواستند، باز می کرد و دستش را روی آن آیه می گذاشت!

اگر قرآن را به دستش می دادند، قرآن را می گرفت؛ می گفتند: «فلان آیه!» زود یک تکان می داد قرآن را باز می کرد و دستش را روی آن آیه می گذاشت؛ یا یک ورق دو ورق این طرف آن طرف می زد، دستش را روی آن آیه می گذاشت و می گفت: «این آیه.»

ایشان می فرمود:

خود من چند تا از قرآن‌های مختلف به دستش دادم؛ با خودمان گفتیم مثلاً شاید این با یک قرآن خاصی، با یک طرح خاصی عادت کرده است!

دیدم که با همه قرآن‌ها همین کار را کرد؛ خیلی  
تعجب کردم!

یک روز من دلم خواست با او یک‌خُرده  
سر به سر بگذارم، یعنی شوخی کنم! یک آیه را  
از ایشان خواستم؛ باز کرد و به من نشان داد،  
دستش را گذاشت روی آیه؛ گفتم: نه خیر این  
نیست! گفت: «مگر کوری؟! نمی بینی؟!»<sup>۱</sup>

علیٰ کلّ تقدیر، بنابراین وقتی که ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ  
أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾، این معنا برای  
انسان مسلم بشود، همه چیز مسلم می‌شود؛  
خداوند چیزی را که نبوده است با یک اراده  
می‌آفریند!

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۳۷.

# عدم ادراک حقیقت هستی به وسیله علوم

## ظاهری و مادی

این امروزی‌ها و آقایان فیزیک‌دان‌ها یک اصل دارند به نام «قانون لاوازیه». قانون لاوازیه این است که هیچ ماده‌ای در عالم زیاد و کم نمی‌شود، هر ماده در جهان به همین مقداری که هست، هست؛ بلکه تبدیل و تبدل می‌شود. از صورت خاک به صورت درخت می‌شود و درخت، برگ می‌شود و انسان برگ یا میوه را می‌خورد و به صورت گوشت و بدن می‌شود. تبدیل و تبدل هست، اما اصل ماده نه زیاد می‌شود و نه کم، نه فانی می‌شود و نه به‌وجود می‌آید؛ این قانون لاوازیه است.

یک اصل دیگر دارند که اصل اول ترمودینامیک است: «اصل بقای انرژی». اینها می‌گویند که هر قوه‌ای در عالم ثابت است، تغییر نمی‌کند و کم و زیاد هم نمی‌شود؛ مثلاً قوه الکتریک، قوه حرارت، قوه مکانیک، تمام قوایی که هست، اینها هیچ تغییر نمی‌کند. انسان می‌تواند مثلاً قوه الکتریکی را به صورت قوه مکانیکی در بیاورد یا قوه مکانیکی را تبدیل به انرژی حرارتی بکند و همین‌طور تبدیل و تبدل در قوا و انرژی‌ها می‌شود و تمام این صنعت

فعلی هم بر همین اساس است؛ اما اصلی که ما یک کار بکنیم تا قوه زیاد بشود، مثلاً الآن حرارت در عالم فلان مقدار کالری است ما کاری کنیم که این دو برابر بشود، سه برابر بشود، یا کم بشود، [این اصل در عالم نیست]. این یک قانون است؛ از فرضیه هم گذشته و به شکل قانون درآمده است.

اما اگر پروردگار اراده کند که یک موجودی به دست حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام [به وجود بیاید]، او گلی را با دست خودش خمیر کند و به آن فوت کند و بدمد، پرواز کند و برود، این قوه را از کجا آورده است؟! این حیات را از کجا آورده است؟! یا اینکه حضرت عیسی اراده می کند و موجودی از عدم، انسان می شود؛ یک وقتی انسان مُرده را زنده می کند، و یک وقتی **(كُنْ فَيَكُونُ)** است؛ خدا به حضرت عیسی گفت بشو: **(إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)**؛<sup>۱</sup> اینها می گویند: «در اینجا دیگر نباید بحث کنید؛ فقط تا همین جا!»

---

<sup>۱</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۱۹:

«تحقیقاً مثال خلقت عیسی در نزد خداوند، مثال آدم است که وی را از خاک آفرید و سپس به او گفت: بوده باش! و بنابراین او خواهد بود.»

می‌گوییم: پس با آیه و روایت، این حرف‌ها را ثابت کن؛ حرف ما اصلاً به آنجاها نمی‌رسد! این یعنی چه؟! یعنی **(كَمَنْ هُوَ اَعْمَى)** می‌شوند! این علم ابتر و دم‌بریده است.

خودشان که می‌آیند در علوم الهی تحقیق می‌کنند، به امثال اینجا که می‌رسند آن وقت می‌گویند: «اصل لاوازیه در صورت موجود بودن اشیاء است!» و اجمالاً اعتراف دارند بر اینکه: «این اعتقاد ما، ما را می‌آورد، می‌آورد، می‌آورد تا این خط، و ما دیگر راجع به حضرت عیسی و قوّت و معجزه و... کاری نداریم و بحث هم نمی‌توانیم بکنیم؛ این مقدار ادراک ما است!»

این معنی همین آخرین آیه شریفه‌ای است که قرائت شد: **(أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ).**

مجلس سوّم : شش دستور اخلاقی در

سوره حجرات

طهران، مسجد قائم، رمضان المبارک سنه ۱۳۹۸

هجری قمری



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

خدا در آیه ۱۱ و ۱۲ از سوره حجرات که  
چهل و نهمین سوره از سوره‌های قرآن است،  
شش امر حرام را خطاب به مؤمنین بیان می‌کند.  
در آیه ۱۱ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ  
أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ  
أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا  
تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ بِنِسِ الْأَسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَنِ  
وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.

**نهی قرآن کریم از مسخره کردن دیگران**

یکی از آن شش امر، مسخره کردن است:

«ای مؤمنین، هیچ قوم و دسته و گروهی از مردان  
شما افراد دیگر را مسخره نکنند؛ زیرا ممکن  
است آن افرادی که مورد تمسخر قرار گرفته‌اند،  
از آن مسخره‌کنندگان بهتر باشند! و هیچ‌یک از  
زنان نباید زنان دیگر را مسخره کنند؛ زیرا که

شاید آن زنان مسخره‌شده از زنان مسخره‌کننده  
بہتر باشند!»

نہی، دلالت بر حرمت می‌کند. اصولیون  
بحثی دارند بر اینکه نہی، دلالت بر حرمت  
می‌کند. ہر جا نہی‌ای از طرف مولا یا شارع تعلق  
گرفت و قرینہ‌ای بر کراہت نبود، ظاہر امر این  
است کہ نہی دلالت بر حرمت می‌کند. نباید  
مسخرہ کنید، یعنی مسخرہ کردن حرام است، و  
اگر کسی مسخرہ کند، مخالفت امر مولوی

خدا را انجام داده است و این مستوجب عقوبت است؛ پس یکی از محرّمات شرعیّه مسخره کردن است.

مسخره کردن یعنی انسان در حضور یک شخص یا در غیبت شخصی، کاری بکند یا جمله‌ای بگوید که خوشایند افراد دیگر باشد و دلالت بر تعیب و تعییر آن شخص کند و او را از مقام و منزلتش پایین بیاورد، برای اینکه چندتا از افرادی که در محضر انسان حاضرند، بخندند و خوشحال بشوند؛ این را مسخره کردن می‌گویند. معنای استهزاء هم مرادف یا قریب به همین معنا است.

بنابراین انسان اگر مؤمنی را مسخره کند کار حرام کرده است؛ حتی اگر او هم هیچ نگوید و در مقابل انسان ساکت باشد یا بخندد، چون معلوم است کسی که انسان او را مسخره می‌کند، راضی نیست و از روی حیا و خجالت چیزی به انسان نمی‌گوید. اینکه انسان دو کلمه بگوید تا دیگری بخندد، مسخره کردن می‌شود و این کار حرام است؛ مرد باشد یا زن باشد [فرقی نمی‌کند]؛ چون این تمسخر دلالت بر عیب می‌کند و شاید آن شخص مسخره‌شده از شخص مسخره‌کننده بهتر باشد!

## اهمیت حفظ احترام مؤمنین

روایتی در کتاب خصال صدوق - رضوان الله علیه - داریم که با سلسله سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و آن حضرت از پدران ایشان بیان می‌کنند، تا اینکه سند را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسانند که آن حضرت می‌فرماید:

چهار چیز را کوچک مشمرید، شاید چهار چیز در آنها باشد! خداوند چهار چیز را در چهار چیز مخفی کرده است؛ بنابراین آن چهار چیز دوّم را کوچک مشمرید، شاید آن چهار چیز مخفی شده اوّل در آنها باشد:

اوّل: رضای خود را در طاعت مخفی کرده است؛ پس هیچ طاعتی را کوچک مشمرید، شاید رضای خدا همان جا باشد!

انسان بعضی اوقات خیال می‌کند که طاعت‌های خیلی بزرگ و کارهایی که پیکرش بزرگ و چشم‌گیر باشد، در نزد خدا قیمت دارد؛ و خدا اصلاً به طاعت‌های کوچک اعتنا نمی‌کند و اینها مهم نیستند. مثلاً اگر انسان به آن سگ گرسنه و تشنه غذا

و آب نداد، مهم نیست، چون بزرگ نیست؛  
مورچه زیر پای انسان مالیده شد، مهم نیست؛ بوق  
ماشین را محکم زدید و زنی یا مردی ترسید، مهم  
نیست؛ در جادهٔ خاکی به تندی حرکت کردید و  
گرد و غبار، عابرین را در اذیت و آزار انداخت، اینها  
مهم نیست! غالباً کارهای ما همین طور است که این  
چیزها را اصلاً به حساب نمی‌آوریم؛ ولی شاید  
رضای خدا در همین‌ها باشد! پس هیچ طاعتی را  
کوچک بشمارید؛ شاید رضای خدا در همان طاعتی  
که شما کوچک می‌پندارید، مخفی شده باشد!

دوّم: خدا غضب خود را در معصیت مخفی  
کرده است؛ پس هیچ معصیتی را کوچک  
بشمارید، شاید غضب خدا در همان‌جا باشد!  
این هم مثل اوّلی، در بسیاری از اموری که  
انسان اعتنا نمی‌کند و انجام می‌دهد و می‌گوید  
که این معصیت، معصیت صغیر است و مهم  
نیست؛ شاید غضب خدا همان‌جا باشد و اگر  
انسان انجام بدهد، مورد غضب خدا باشد، ولی  
نمی‌فهمد این غضب از کجا به او رسیده است!  
این بر اثر بی‌اعتنایی به همین معصیتی است که  
انسان به او اعتنا نکرده است.

سوّم: اجابت خود را در دعا مخفی کرده

است؛ پس هیچ دعایی را کوچک بشمارید، شاید  
اجابت خدا و دعوت خدا و لبیک خدا در همان  
دعا باشد!

چهارم: ولایت خود را در بین مؤمنین مخفی  
کرده است؛ پس هیچ مؤمنی را کوچک بشمارید،  
شاید او ولیّ خدا باشد!<sup>۱</sup>

هیچ مؤمنی را کوچک بشمارید، حالا او  
حمّال باشد، کارگر باشد، زیر دست شما باشد یا  
راننده شما باشد، او را کوچک بشمارید و به  
ظاهرش ننگرید؛ شاید بین خود و بین پروردگار  
یک ربط و حالی داشته باشد و جزء خواصّ خدا  
باشد، و خودش را هم که به شما معرفی نمی کند،  
آن وقت او را کوچک می شمارید و خدای ناکرده  
عباراتی زننده به او می گوئید، یا اوامری به او  
می کنید که درخور شأن او نیست، یا وقتی با او  
برخورد می کنید حال بزرگی و استکبار در شما  
پیدا می شود و آمرانه به او امر و نهی

---

<sup>۱</sup> الخصال، ج ۱، ص ۲۰۹.

می‌کنید، و این همان تحقیر او است و شما یک ولیّ خدا را تحقیر کرده‌اید! هیچ مؤمنی را کوچک بشمارید؛ چون اولیای خدا دارای مشخصات و علامات نیستند که انسان با آن علامات خارجی آنها را بشناسد، و اینجا از آن جاهایی است که خدا ولایت را مخفی کرده است و ظاهر نیست! پس همه مؤمنین محترم‌اند و همه آنها را از نقطه نظر ایمانشان، محترم بشمارید و با احترام بنگرید؛ شاید در بین آنها یک نفر از اولیای خدا باشد و به آن ولیّ خدا در اثر جسارت و احترام نکردن، جسارت شده باشد و وقتی جسارت شد، دیگر کار تمام است، چون «خدا محلّش در دل ولیّ است!»<sup>۱</sup>

در حدیث قدسی داریم که خدا می‌فرماید: «آسمان‌ها و زمین گنجایش مرا ندارند، ولی گنجایش من را دل بنده مؤمن به من دارد!»<sup>۲</sup> پس همین شخصی که لباسش پاره است یا وصله‌ای دارد یا گیوه‌اش را وصله کرده است یا کلاهش چرکین است و امثال اینها، ممکن است حال و ربطی بین خود و بین پروردگار داشته باشد، و در اثر جسارت به او، جسارت به خدا شده باشد! این روایت را مؤید برای

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: «أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ!»

<sup>۲</sup> إحياء علوم الدّین، ج ۳، جزء ۸، ص ۲۶؛ عوالی اللّالی، ج ۴، ص ۷.

همین آیه شریفه عرض کردم که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ).

«اگر مردی مرد دیگر را مسخره کند و او را با عمل یا با زبان یا با اشاره کوچک بشمارد و لمز یا همز یا نبز کند و با این افعال و اقوال، او را تعیب و تحقیر کند، حرام است؛ شاید آن مرد از این بالاتر باشد! و هیچ زنی حق ندارد زن دیگر را مسخره کند؛ شاید آن زن از این بالاتر باشد!»

## نهی قرآن کریم از عیب جویی

مسأله دوّم: عیب جویی نکنید! «لمز» به معنای

عیب است.<sup>۱</sup> اشخاصی که عیب کسی را با اشاره و کنایه می گیرند و یا با گوشه چشم، اشاره می کنند که: مثلاً

بین این چه حرف بدی می زند، یا چه قامت نا زیبایی دارد، یا چه صورت زشتی دارد، یا چه اخلاق نا رسایی دارد؛ اینها ولو اینکه به عنوان کنایه و اشاره هم باشد، لمز حساب می شود و حرام است!

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به المحيط فی اللّغة، ج ۹، ص ۶۱.

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾؛<sup>۱</sup> «هُمَزَةٌ» به آن کسی

می‌گویند که دور می‌کند، هر کس پیش او می‌آید رد می‌کند، لحن زننده دارد، مردم را نمی‌پذیرد و به سینه آنها می‌زند و آنها را رد و طرد می‌کند. بعضی‌ها حالشان این طور است که حال طرد دارند. در این آیه می‌فرماید:

﴿وای به حال آنها!﴾ «وَيْلٌ» يك وادی جهنم است<sup>۲</sup> که اختصاص به افرادی دارد که طرد می‌کنند و نمی‌پذیرند. «لُمَزَةٌ» یعنی عیب‌گویان،<sup>۳</sup> که با چشم و ابرو و اشاره و کنایه عیب می‌گیرند، ولو به صراحت با زبان بیان نکنند ولی با اشاره و کنایه عیب را بیان می‌کنند.

در این آیه دارد:

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾؛ «خودتان را مورد عیب

قرار ندهید و عیب خودتان را نگیرید!»

یعنی برادران شما، خود شما هستند؛ و همین طور که شما دوست ندارید عیب شما را کس دیگری بیان کند یا خودتان عیب خودتان را

---

<sup>۱</sup> سوره همزه (۱۰۴) آیه ۱.

<sup>۲</sup> جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۳.

<sup>۳</sup> رجوع شود به لسان العرب، ج ۵، ص ۴۰۶.

فاش کنید و در بین مردم بیان کنید، عیب دیگران را که بیان می‌کنید مانند آن است که عیب خودتان را بیان کرده‌اید. پس عیوب خودتان را بیان نکنید، و عیوب مؤمنین را بیان نکنید که حکم بیان عیب خود شما را دارد. پس عیب‌جویی به هر نحو و به هر شکل که باشد، حرام است!

**نهی قرآن کریم از یاد کردن دیگران با القاب**

**قبیح**

**مسألة سوّم: (وَلَا تَتَّبِعُوا بِاللَّغْوِ).**

«نَبَز» یعنی لقب را به‌طور قبیح و زشت یاد کردن.<sup>۱</sup> انسان اسامی مردم را آن‌طور که دوست ندارند، یاد کند، و از خودش برای آنها لقبی بتراشد و با آن لقب آنها را یاد کند. مثلاً بعضی از اشخاصی که نسبت به افراد زیر دست خود، آمر هستند، لقب‌هایی جعل می‌کنند و بر روی آنها می‌گذارند و همیشه آنها را با آن لقب صدا می‌کنند؛ درحالی‌که آن شخص راضی نیست. مثلاً می‌گویند: حسن پا برهنه، بدو این کار را بکن! یا حسین کله‌گنده، این کار را بکن! یا حسن دندان‌شکسته، این کار را بکن! یا حسن کله‌بزرگ، یا کله‌پهن، یا چشم‌درشت، یا چشم‌کوچک، یا بینی‌بزرگ و مانند این امور، این کار را بکن! همه اینها نَبَز است و همراهش حرام است! انسان باید دقت داشته باشد، و الاً یک‌وقت می‌بیند که از صبح تا غروب چندین مرتبه نَبَز به لقب کرده است و اصلاً خیال می‌کند که اینها اتفاقیاتی است که باید در هر مجلسی باشد و برای اینکه به انسان بگویند که خوش‌اخلاق است، باید از این تفکّات داشته باشد؛ درحالی‌که این‌طور نیست، و او با این نَبَز، مؤمنی را تحقیر کرده و شکسته است و

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به کتاب العین، ج ۵، ص ۱۷۲؛ ج ۷، ص ۳۷۵.

کار حرام کرده است!

﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ﴾. «نُبْرَه» یعنی آن کسی که

القاب را به زشتی یاد می‌کند؛ بر وزن همان هُمَزَه و لُمَزَه.

﴿بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾؛ «اگر شما این

کارها را بکنید (یعنی دیگران را مسخره کنید یا

عیب‌جویی کنید و یا اینکه القاب را به زشتی یاد

کنید) اینها ایمان شما را می‌شکند و پایین

می‌آورد و خُرَد می‌کند! و چقدر بد است که

انسان بعد از اینکه مؤمن شد و ایمان آورد، کاری

کند که به واسطه این اموری که در این آیه

به‌عنوان فسوق و کارهای زشت و ناپسند تعبیر

شده است، به ایمانش لطمه وارد بشود!»

خدا در این آیه خطاب می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

ءَامَنُوا﴾؛ این خطاب به کفار و

مشرکین و مرتدین و افرادی که دارای دین و آیین نیستند، نمی‌باشد؛ آنها اصلاً خدا را قبول ندارند و یا اینکه این خطاب را قبول ندارند! [این خطاب به مؤمنین است] اما مؤمن بعد از اینکه ایمان آورد، خیلی زشت است که دست به این کارها بزند! به اندازه‌ای زشت است که خداوند می‌فرماید:

**﴿بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾**؛ «این بد نامی

برای مؤمن است که بعد از اینکه ایمان آورد (به واسطه اینکه کسی را مسخره کند، یا لمز کند، یا اینکه نیز به لقب کند) اسم او را فاسق و فاجر بگذارند!»

**﴿وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾**؛ «این

کارها را نباید بکنید!) و اگر کردید و توبه نکردید، بدانید که خداوند علیّاً ظالمین را دوست ندارد و آنها را به عذاب و عقاب مبتلا می‌کند!»

این سه تا شد، سه تای دیگرش را هم

إن شاء الله فردا بیان می‌کنم.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَحْسَسُوا وَ لَا يَغْتَبَ بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾.

در ادامه آن آیه‌ای که دیروز پیرامون آن صحبت شد که خداوند سه چیز را حرام فرموده بود که عبارت بود از: عیب جویی، با القاب زشت یکدیگر را یاد کردن و تمسخر کردن؛ این آیه که آیه دوازدهم از سوره حجرات است، سه چیز دیگر را هم حرام می‌کند، و خطاب این آیه نیز با مؤمنین است:

**نهی قرآن کریم از سوءظن نسبت به برادر**

**مؤمن**

«ای افرادی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها اجتناب کنید، چون بعضی از گمان‌ها گناه است!»

اوّل: [اگر] انسان در دل خود نسبت به برادر  
مؤمن خود گمان بدی ببرد، اوّللاً اگر بتواند، نگذارد  
آن گمان بد پیدا بشود؛ و اگر از او کاری دید و  
محتمل بود که آن

کار، کار صحیح یا کار غیر صحیحی باشد، بر کار صحیح حملش کند. مثلاً در روز ماه رمضان دید که او یک جرعه آب خورد؛ ممکن است که انسان کار او را بر محمِل صحیحی حمل کند، مثل اینکه مریض بوده است یا ذُو العِطَاش بوده است یا اینکه غفلت و یا نسیان کرده است و اگر کسی در ماه رمضان نسیان و فراموش کرد و یک جرعه آب خورد، روزه‌اش صحیح است و گناهی هم نکرده است؛<sup>۱</sup> این محمِل صحیح است. محمِل فاسد [مثل] اینکه انسان کار او را حمل کند بر اینکه مُتَجَرِّباً در روز ماه رمضان عصیان کرده است و روزه خود را شکسته است؛ حالا انسان از کجا خبر دارد که او عصیان کرده است؟! شاید واقعاً اشتباه و نسیان کرده است و روزه را خورده است، و این خوردن هم روزه او را نشکسته است و روزه‌اش صحیح بوده است؛ پس کار او در متن واقع دو محمِل دارد، به چه مجوز شرعی انسان می‌تواند کار او را بر آن محمِل فاسد حمل کند؟! از شرع گذشته، انسان به چه مجوز عقلی

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۴، ص ۱۰۱.

می تواند کار او را بر آن محمل فاسد حمل کند؟! و  
لذا فرموده اند:

ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَيَّ أَحْسَنَهُ؛<sup>۱</sup> «کار برادر مؤمن  
خودت را بر بهترین وجه حمل کن!»

چون اگر مبادرت کنی و فوراً به واسطه عمل  
زشتی که از او دیدی، آن عمل را بر آن محمل  
زشتش حمل کنی و ترتیب اثر بدهی، شاید  
این طور نباشد، آن وقت می خواهی جلوی  
خودت را بگیری و دیگر گرفته نمی شود؛ چون  
کار زشتی از او دیدی و انتشار دادی و دیگر  
نمی توانی مطلبی را که انتشار دادی و دیگران را  
به او بد بین کردی، برگردانی.

سُرْعَةُ الْإِسْتِرْسَالِ لَا تُسْتَقَالُ؛<sup>۲</sup> «کسی که از مکانی  
بلند به تندی در سرایشی حرکت می کند،  
نمی تواند خودش را نگه بدارد و شتاب او را  
می گیرد و به زمین می زند!»

بنابراین انسان در کارهایی که از برادران  
مؤمن خود می بیند، آن کار را زود حمل بر محمل  
فاسد نکند، صبر و تأنی و تأمل کند و محمل  
صحیحی برای او درست کند و مبادرت بر حکم

---

<sup>۱</sup> همان، ج ۲، ص ۳۶۲.

<sup>۲</sup> مصادقة الإخوان، ص ۸۲.

به فساد نکند! اینها همه ناشی از ظنّ بد است، و انسان به طور کلی نباید ظنّ بد در دلش پیدا بشود؛ ظنّ بد از همه چیز بدتر است! چون کم کم این ظن و گمان بد، قلب را می گیرد. ظن به معنای گمان است. اگر انسان گمان بد پیدا کرد، در وهله دوّم گمان شدیدتر پیدا می کند و در مرتبه سوم شدیدتر می شود، تا به جایی می رسد که اصلاً درباره کسی نمی تواند گمان خوب ببرد، و هرچه اندیشه و فکر و خاطرات نسبت به برادران مؤمن در دل او پیدا می شود، بد است و این گناه است! لذا چون بعضی از گمانها گناه هستند، خدا می فرماید:

﴿شما باید از بسیاری از گمانها اجتناب کنید تا در آن بعضی از گمانها که گناه است وارد نشوید!﴾

پس یکی از محرّمات شرعیّه گمان بد بردن است، بالأخص اگر انسان دنبال آن گمان بد، ترتیب اثر بدهد و آن گمان بد را افشا کند!

**نهی قرآن کریم از تجسّس و تفحص در امور**

**یکدیگر**

﴿وَلَا تَجَسَّسُوا﴾؛ «در کار یکدیگر تجسّس و تفحص نکنید!»

**دوّم: در صدد نباشید که از کار رفیقتان،**

کسب و کارش، زندگی‌اش، وضع منزلش، تجارتش، زراعتش، کیفیت امورش و کارهای شخصی که انجام می‌دهد، سر در بیاورید! بعضی از کارها را در ملاً، یعنی در بین مردم و در ظاهر و آشکار انجام می‌دهد و همه می‌دانند؛ ولی بعضی از کارها پیش خودش است، مثلاً اینکه چه چیزی می‌خرد و به منزل خود می‌برد، چند عیال دارد، این مسافرت را به چه علّت نمود و... که اینها تجسس در کار شخصی است و حرام است، و جاسوسی هم که در اسلام حرام است از همین مادّه است.

**(وَ لَا تَجَسَّسُوا)** یعنی جاسوسی نکنید؛ فرقی

نمی‌کند جاسوسی در امر مهم باشد یا غیر مهم، در امر شخصی باشد یا در امر کلی. اگر انسان از امور مردم که اختصاص به آنها دارد و پوشانده‌اند و نمی‌خواهند کسی سر در بیاورد، تفحص و

تجسس و مو شکافی کند، برای اینکه فقط خودش مطلع بشود یا آن خبر را برای دیگران ببرد، این امر حرام است و از مسلمات شرعیّه اسلام است.<sup>۱</sup>

## نهی قرآن کریم از غیبت

﴿وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾.

«بعضی از افراد شما غیبت دیگری را نکنید! آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت مرده برادر خود را بجود و بخورد؟! (کسی که غیبت برادران مؤمن خود را می کند مثل این است که با دندان، گوشت و خون بدن آنها را که مرده اند می خورد!) شما که از خوردن گوشت برادر مرده خود راضی نیستید و این امر بر شما نا پسند است، پس غیبت هم نکنید؛ چون غیبت در حکم خوردن گوشت برادر است!»

سوّم: غیبت نکنید. غیبت این است که انسان در پشت سر برادر مؤمن جمله ای بگوید که اگر به گوش او برسد، راضی نیست ولو اینکه آن صفت در او هست:

<sup>۱</sup> قرب الإسناد، ص ۲۹؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۰۴.

ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُهُ؛<sup>۱</sup> «در پشت سرِ برادر  
مؤمنت، او را به جمله‌ای یاد کنی که آن برادر  
مؤمن از آن جمله خوشش نمی‌آید (ولو اینکه آن  
جمله در او متحقق است.)»

مثلاً برادر مؤمن شما قدش بلند است و شما  
در پشت سر او می‌گویید: او قد بلند است! او را  
به این جمله یاد می‌کنید و اگر این جمله به  
گوشش برسد برایش گران است؛ این غیبت  
می‌شود. یا او اهل سیگار است و سیگار می‌کشد  
و مخفی هم نمی‌کند، اما شما پشت سر او  
به‌عنوان تعیب یاد کنید که او سیگاری است، و  
اگر به گوشش برسد بدش بیاید؛ این غیبت  
می‌شود. یا به زن نامحرم نگاه می‌کند، یا  
کم‌فروشی می‌کند، و خلاصه هر عیبی که در او  
هست اگر انسان پشت سر او بیان کند به‌طوری که  
اگر به گوشش برسد بدش می‌آید، این غیبت  
می‌شود. حتی اگر صفتی در او هست ولی عیب  
نیست، مثلاً قد بلند بودن و قد کوتاه بودن عیب  
نیست،

---

<sup>۱</sup> الأُمالی، طوسی، ص ۵۳۷.

بزرگ بودن سر عیب نیست، چاق بودن یا لاغر بودن عیب نیست؛ ولی اگر انسان همین صفات را پشت سر او بیان کند به طوری که اگر بشنود ناراحت بشود، این غیبت می شود و حرام است! اما اگر انسان به او نسبتی بدهد که در او نیست، آن تهمت است! اگر شراب نمی خورد و انسان بگوید: فلان کس شراب خورده است، این که تهمت است! غیبت عبارت است از بیان صفتی که ولو در او باشد، ولی انسان در حضور او بیان نمی کند و پشت سر او بیان می کند، به طوری که از شنیدنش ناراحت می شود؛ و انسان باید از این کار اجتناب کند. یکی از محرّمات مسلّمه شرعیّه اسلام غیبت است.<sup>۱</sup>

غیبت به هر نحو و به هر شکل حرام است. البته در بعضی از موارد استثنائاتی شده است؛ مثلاً انسان بین دو برادر مؤمن یا زن و شوهری که اختلاف پیدا شده است می خواهد آشتی بدهد و این آشتی مترتب بر غیبتی است، این اشکال ندارد؛ یا اینکه اگر به واسطه غیبت جلوی معصیتی گرفته می شود، اشکال ندارد. فقها در کتب فقهیه خود موارد استثنائات غیبت را مفصّل

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۵۲۵ - ۵۳۹.

ذکر کرده‌اند، بالأخص علمای علم اخلاق.<sup>۱</sup>

روایتی از عامه است و ملاً محسن کاشانی در  
محجّة البيضاء از غزالی و او ظاهراً از مسند احمد  
حنبل نقل می‌کند:

در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و  
سلّم دو زن در ماه رمضان روزه گرفته بودند،  
نزدیک غروب خیلی گرسنگی و تشنگی بر آنها  
غلبه کرد به طوری که نزدیک بود از حال بروند،  
و خدمت حضرت رسول فرستادند و عرض  
کردند: «ما از تاب و تحمل رفتیم! اجازه می‌دهید  
روزه خود را افطار کنیم؟» حضرت فرمودند:  
«اینها روزه نیستند و افطار کرده‌اند!» و دستور  
دادند طشتی برای آنها آوردند و به آن دو زن  
گفتند: «هرچه می‌توانید در این طشت

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ج ۱، ص ۳۴۲ - ۳۵۸؛  
جامع السّادات، ج ۲، ص ۳۲۰ - ۳۲۳؛ معراج السّعادة، ص ۵۶۹ - ۵۷۱.

قِيْ كُنَيْد!« یکی از آنها در نصف طشت قِيْ کرد بدمِ عَبِيْطٍ و لَحْمِ غَرِيْضِ (خون تازه و گوشت تازه جویده شده)، باز دیگری قِيْ کرد و تمام آن طشت از همان خون تازه و گوشت جویده شده پر شد. مردم تعجّب کردند که اینها امروز چیزی نخورده بودند و این چیزها در شکم اینها چیست که بیرون آمده است، درحالتی که می گویند: ما از ناتوانی نزدیک است از پا در بیایم!

حضرت فرمودند: «این دو از صبح تا به غروب در منزل کنار هم نشسته اند و مشغول غیبت أعراض و نوامیس مردم و بد گویی از حالات آنها هستند، و اینها خیال می کنند که روزه هستند؛ ولی نمی دانند که از چیزهایی که خدا در سایر ایّام حلال کرده است مثل خوردن و آشامیدن، روزه گرفته اند، ولی به چیزهای حرام افطار کرده اند! آن غیبت هایی که کرده اند، به منزله همین خون ها و گوشت هایی است که از برادران مؤمن خود جویده اند و جوف ملکوتی آنها را پر کرده است!»

یک روایت دیگر داریم که در محجّة البيضاء از کتاب کافی و تهذیب و من لا يحضره الفقيه از مشایخ ثلاثه روایت می کند:

---

<sup>۱</sup> مسند أحمد، ج ۵، ص ۴۳۱؛ إحياء علوم الدّین، ج ۱ - الجزء ۳، ص ۴۲۹؛ المحجّة البيضاء، ج ۲، ص ۱۳۲.

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دیدند که زنی کنیزک خود را سب می کند و کلام تند و ناهموار به او می گوید. (سب یعنی فحش دادن و شتم کردن.) حضرت دستور دادند غذایی آوردند و گفتند: «از این غذا بخور!» عرض کرد: «یا رسول الله، من روزه هستم!» حضرت فرمودند: «وای بر تو! چگونه روزه هستی درحالتی که زبان خود را به سب کنیزک و جاریه خود مبتلا کرده ای؟! إِنَّ الصَّيَّامَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ؛ ”روزه فقط خود داری کردن از خوردن و آشامیدن نیست!“»<sup>۱</sup>

﴿وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾

پس مطلقاً غیبت نکنید و غیبت مطلقاً حرام است! انسان باید خیلی خویشان دار باشد تا اینکه غیبت نکند؛ و الاً خدای نا کرده اگر در یک مورد، دو مورد، سه مورد غیبت کند، نفس عادت می کند و طوری سازمان وجودی نفسی او بار می آید که دیگر نمی تواند از غیبت کردن خویشان داری کند.

## کیفیت توبه از گناه غیبت

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۴، ص ۸۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۹۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰۹؛ المحجّة البیضاء، ج ۲، ص ۱۳۱.

**﴿وَأَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾؛ «از خدا**

بپرهیزید و بدانید که خداوند علیّاً اعلیّاً اگر کسی توبه کند، گناهان او را می‌آمرزد و رحیم است!»  
یعنی نسبت به آن اشخاصی که در گذشته غیبت کرده‌اید، نروید و بگویید: آقا ما از شما غیبت کرده‌ایم، حالا حلال بودی می‌طلبیم! چون ذهن او پاک است و نمی‌داند که شما نسبت به او غیبت کرده‌اید، و حالا که می‌خواهی حلال بودی بطلبی، به واسطه همین حلال بودی او را متوجّه می‌کنید که شما پشت سر او بد گفته‌اید و ذهن او آلوده می‌شود. اگر غیبتی کرده‌اید و طرف فهمیده است، انسان باید برود و إعتذار بجوید و معذرت بخواهد و حلال بودی بطلبد؛ و اگر نفهمیده است، یک استغفار کند، خداوند علیّاً اعلیّاً گناهان انسان را می‌آمرزد.

پس سه محرّمی که امروز برای ما بیان شد: یکی سوء ظنّ و گمان بد بردن، و یکی جاسوسی کردن و تجسس کردن به‌طور کلی و به‌طور مطلق، و یکی غیبت کردن بود. آن سه تا هم که دیروز بیان شد: یکی مسخره کردن و یکی عیب‌جویی کردن و یکی دیگران را به القاب نا پسند یاد کردن بود. این شش امر محرّمی بود که در این سوره یاد آوری شد. إن شاء الله به خاطر بسپارید. من اسم سوره را هم برای شما

یادآوری می‌کنم: سورهٔ چهل و نهمین از قرآن  
مجید، سورهٔ حجرات. این آیات را در منزل یا  
اینجا باز کنید و بخوانید و حفظ کنید و به نظر  
داشته باشید! و از خدا بخواهید که شما را همیشه  
به آنچه که موجب رضا و محبت او است، موفق  
کند و از این گناهان و بقیهٔ گناهان، همهٔ ما را در  
پناه خودش محفوظ بدارد!



مجلس چهارم : تأسى به رسول خدا به

عنوان اسوه حسنه

بیاناتی پیرامون ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ

حَسَنَةٌ...﴾

طهران، مسجد قائم، ۲۹ صفرالمظفر ۱۳۹۷ هجری

قمری



أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

لزوم تأسی به پیامبر اکرم به عنوان اسوه حسنه

در تمام جهات حیات انسان

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>

این آیه بیست و یکمین آیه از سوره مبارکه

احزاب است که مفادش این است:

«به تحقیق خداوند از برای شما درباره پیغمبر،

اسوه حسنه و تأسی نیکویی قرار داده است!»

أُسْوَةٌ: آئی ما يُتَّأَسَى بِهِ؛ «آن چیزی که به آن تأسی

می شود.»<sup>۲</sup> اسوه به آن محل و مقصد و هدف و نمونه و

<sup>۱</sup> سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

<sup>۲</sup> الصَّحاح، ج ۶، ص ۲۲۶۸.

الگویی می‌گویند که بقیّه چیزها را از روی آن  
می‌سنجند و اندازه‌گیری می‌کنند.

«ای مسلمان‌ها! خداوند برای شما و به نفع شما  
و بر مصلحت شما در پیغمبر خود، اسوه  
حسنة‌ای قرار داده است، برای آن کسانی که امید  
لقاء خدا و روز قیامت را دارند و زیاد هم ذکر و  
یاد خدا می‌کنند.»

اسوه حسنه این افراد، پیغمبر است، یعنی باید در تمام جهات به پیغمبرشان تأسی کنند؛ چون خداوند پیغمبرشان را اسوه قرار داده است و این اسوه هم اسوه حسنه است و نقطه ضعف، نقطه تاریکی، نقطه سیئه و بدی در او نیست، و در تمام جهات او حُسن است، بنابراین انسان باید از همه جهات به او تأسی کند.

پیغمبر دارای جهاتی بودند: جهات معنویّت، روحانیّت، ملکات، اخلاق، صفات، آداب. آداب یعنی: آداب زندگی، آداب خانوادگی، آداب شخصی، آداب اجتماعی، ادب صلح، ادب جنگ، ادب ازدواج، ادب طلاق، ادب تجارت، ادب زراعت؛ اینها همه آداب است. آن کسانی که می خواهند در همه این جهات به پیغمبر تأسی کنند، افرادی هستند که امیدشان به خدا و روز قیامت است و خیلی یاد خدا می کنند و عاشق خدا هستند!

اما افراد دیگر، این پیغمبر را ماده تأسی نمی دانند، گرچه اسلام هم آورده باشند، اما اسلامشان براساس رجاء به خدا و روز قیامت و به شفاعت نیست! لذا ایمان و اسلام آورده اند و از طلوع اسلام هم بهره مند شده اند، اما نه بر این اساس! آنها ایمان می آورند و پیغمبرشان را هم قبول می کنند و واقعاً هم به پیغمبر معتقدند و در

جنگ‌ها هم با پیغمبر شرکت می‌کنند و از غنائم هم می‌برند و با مسلمین هم نکاح می‌کنند؛ اما اگر حقیقت قلب آنها را بشکافند، رجاء به خدا و روز قیامت و عشق به خدا و شوق به خدا که دائماً یاد خدا کنند، وجود ندارد. اینها اصلاً نمی‌توانند پیغمبر را اسوه خود در همه جهات قرار بدهند، و در بعضی از جهات قرار می‌دهند و در بعضی از جهات قرار نمی‌دهند؛ آن جهاتی از پیغمبر که با خواسته‌های نفسانی و افکار شخصی آنها سازش دارد، امضا می‌کنند و قبول دارند، و آن کارهایی که سازش ندارد، ردّ می‌کنند!

احکامی در شریعت پیغمبر است؛ مثلاً یکی از احکام پیغمبر جهاد و غنیمت گرفتن از کفار و اُسرا را آوردن و آنها را در خانه‌ها تربیت کردن و به اسلام نزدیک کردن و مسلمان کردن آنها است. بعضی این کارها را خیلی دوست داشتند،

و تا پیغمبر اعلام جهاد می‌کرد، همه حاضر می‌شدند! به علاوه اینکه جنگ اصلاً یک ضرب بازو و القای شجاعت برای جنگجویان و برای گرفتن غنایم در میدان است؛ من جمله آن غنایم، چیزهای خیلی نفیسی است که ممکن است سهمیه اینها بشود و یا اینکه اینها هم بر طبق مقدار خود از آن غنایم سهمی ببرند. اما مثلاً آن آیه‌ای که می‌گوید: باید روزه بگیرید! این آیه‌ها سخت بود، لذا دیگر به اینها سازگار نبود!

بعضی از افراد، گوشه‌گیر و اهل روزه و عبادت به همین معنای [ظاهری] هستند. اینها تا آیات روزه بیاید همه قبول می‌کنند؛ اما تا آیات جهاد بیاید رنگشان می‌پرد، سرشان درد می‌گیرد، قلبشان می‌زند و مدام پیش پیغمبر می‌آیند و می‌گویند: «یا رسول الله! حالا این آیات شامل ما هم می‌شود یا استثنایی هست؟!» اگر پیغمبر صریحاً هم بگوید: «شامل می‌شود!» می‌گویند: «ما عذر داریم، خانه‌هایمان تنها است، زن و بچه‌مان بی‌سرپرستند و خلاصه باید یک کاری کنیم!» و بالأخره از زیر بار جنگ فرار می‌کردند!

اما آن کسی که پیغمبر را قبول داشته باشد، در

همهٔ اطوار و حالات و در تمام شئون فقط از او متابعت می‌کند و عمل او را اسوه قرار می‌دهد؛ چون این پیغمبر عبد صالح است، و مرد از هوی گذشته است، و افکارش براساس تخیلات شیطانی و وهم نیست، فردی ملکوتی است، سفر کرده است و سفرش خیلی عجیب و خیلی لطیف بوده است، سفرش از همهٔ انبیا بهتر بوده است، خاتم النبیین است، تمام طرق مهلکات و منجیات نفس را طی کرده است، گوش داده است، آثار نفس را دیده است، بهشت‌ها را دیده است، جهنم‌ها را دیده است، عقبات را پیموده است، با ملائکه صحبت کرده است، با ارواح انبیا صحبت کرده است، همه چیز را دیده است و در حرم خدا رفته است؛ حالا پیش ما آمده است و دارد برای ما خبر می‌دهد!

**حدّ کمال هر امتی به اندازهٔ حدّ کمال پیغمبر**

**آن امت**

واقعاً چه نعمتی خداوند به ما داده است که این پیغمبر را برای ما قرار داده است! اگر ما قبل از پیغمبر و در اُمم سالفه بودیم، چه خاکی بر سر می‌کردیم! مثلاً ما امت حضرت شعیب بودیم، امت حضرت موسی بودیم، امت حضرت عیسی

بودیم؛ اینها هم پیغمبران خیلی بزرگی بودند، ولی اینها در صف النُّعالِ حضرت رسول ما نیستند و حکم دربان را دارند! مکتب پیغمبر اسلام و توحیدی که پیغمبر آورده است و این عجایبی که در قرآن مجید از احوال آن پیغمبر نقل شده است، اصلاً قابل قیاس با انبیای بزرگ هم نیست! اگر ما تابع آن امت بودیم، حدّ کمال ما ترقّی تا آن مرحله‌ای بود که آن پیغمبر می‌خواست ما را حرکت بدهد؛ ولی بحمد الله در سایه تعلیمات و ولایت تشریح و تکوین آن حضرت، ما به مقامی می‌رسیم که این حضرت ما را می‌خواهد حرکت بدهد، و بین این حرکت و آن حرکت فرق بسیار است!

**تبیین میزان تأسی انسان به پیامبر اکرم به واسطه**

**محک امتحان**

انسان باید بنشیند و قلب خودش را تجزیه و تحلیل کند و ببیند واقعاً این پیغمبر را آن‌طوری که باید و شاید قبول دارد یا نه؟ چون نفس انسان در بسیاری از مواقع، خود انسان را در پیشگاه خودش خوب جلوه می‌دهد، و انسان تنها به قاضی می‌رود و خودش را کامل و مسلمان

تمام عیار می‌بیند؛ درحالتی که اگر محکی جلو  
بیاید، معلوم می‌شود که از این قبیل نیست!  
معروف است و می‌گویند:

عیال علامه حلی در بین زن‌های زمان خود،  
مجتهد بوده است و زن‌ها پیش او درس  
می‌خواندند و مکتبی داشت و زن‌ها را تربیت  
می‌کرد.

چون زن می‌تواند مجتهد بشود، و اگر مجتهد  
بشود دیگر تقلید بر او حرام است و واجب است بر  
فتاوی‌های خودش عمل کند؛ گرچه نمی‌تواند فتوا برای  
دیگری بدهد، ولی برای خودش حجت است. این  
چنین نقل کرده‌اند، و العُهُدَةُ عَلَى النَّاقِلِ:

زن‌ها هم در زمان‌های متمادی به علامه  
می‌گفتند: «اجازه بدهید ما با این خانم شما نماز  
بخوانیم و او امام جماعت ما بشود!» علامه حلی  
در این اجازه قدری تردید داشت؛ چون  
می‌گفت: «علاوه بر اجتهاد که خب برای زن  
ممکن است، زن باید به تمام معنا عادل باشد؛ و  
من نمی‌دانم که آیا واقعاً او به این رتبه رسیده  
است یا نه؟»

خلاصه این زن‌ها گفتند: «آخر این عیال شما از  
نقطه نظر قول و فتوا، چنین



و چنان است، و ما او را بالاتر از عدالت قبول داریم! شما چگونه عدالت را هم از او قبول ندارید؟!» علامه گفت: «حالا یک امتحان کنید؛ بروید به این مخدره بگویید: "علامه یک عیال دیگر گرفته است!" اگر تغییر حالی برایش پیدا نشد، خُب عیب ندارد؛ اگر تغییر حالی پیدا شد و سر و صدایی کرد، بدانید که این طور نیست!» زن‌ها خوشحال شدند و گفتند: ما الآن می‌رویم و قضیه را به عیال علامه می‌گوییم و خب او هم می‌گوید: «سنت پیغمبر است، گرفته است که گرفته است! چه اشکالی دارد؟!» رفتند و به عیالش گفتند. وقتی رفتند، مشغول درس بود و اتفاقاً از آن کتاب‌های درسی که آن وقت همه کتاب‌های خطی بود، یکی از کتاب‌های خود علامه را هم باز کرده بود و داشت برای زن‌ها می‌خواند و درس می‌داد. تا گفتند: «علامه زنی گرفته است!» از بس که عصبانی می‌شود، کتاب را برمی‌دارد و در آب می‌اندازد! و معلوم می‌شود که قضیه چیست!

حالا ما همه‌اش بر زن‌ها نتازیم! در بعضی از مردها هم همین‌طور، کم و بیش از این مسائل هست؛ منتها آنها نسبت به خود و ما هم نسبت به خود، ما در بعضی از جهات و آنها هم در بعضی از جهات!

## کیفیت تأسی به سنت‌های پیغمبر اکرم

انسان گمان نکند که می‌تواند داخل در بهشت بشود، آن بهشتی که پیغمبر بوده است و او را در سدرۃ‌المنتهی<sup>۱</sup> ملاقات کند، بدون اینکه به او تأسی کند! حرف‌های دیگر همه‌اش بی‌خود است؛ انسان باید به پیغمبر تأسی کند! مطلب این است.

پیغمبر اکرم محاسن می‌گذاشت، ما هم باید محاسن بگذاریم؛ تمام شد! حالا شما به هزار و یک دلیل بگویید: «چه دلیل شرعی بر گذاشتن محاسن داریم؟<sup>۱</sup> روایت ضعیف است، قوی است؛ سیره علما ثابت است، ثابت نیست!» این حرف‌ها به جایی نمی‌رسد و مجالی ندارد! کسی که پیغمبر را دوست دارد باید مثل پیغمبر باشد!

پیغمبر از ریش زده شده خوششان نمی‌آمد. سَفْرای خسرو پرویز را سه روز پیش خود راه ندادند برای آنکه ریششان را تراشیده بودند؛ بعد از سه روز گفتند: «چه کسی شما را امر کرد که با خودتان این

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بر روایات دال بر لزوم محاسن گذاشتن، رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۰.

کار را بکنید و ریش‌هایتان را بتراشید و سبیل‌هایتان را بلند کنید؟!» گفتند: «أَمْرَنَا رَبُّنَا بِذَلِكَ؛ یعنی حاکم و رئیس ما این‌طور به ما امر کرده است!» حضرت فرمودند: «أَمَّا رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَعْفُوَ اللَّحْيَ وَ أَحْفَأَ الشَّوَارِبَ؛ اما خدای من به من امر کرده است که محاسن را بگذارم و رها کنم، و شارب را کوتاه کنم!»<sup>۱</sup>

کسی که خدا را دوست دارد، باید پیغمبر را دوست داشته باشد، آداب او را دوست داشته باشد، لباس او را دوست داشته باشد، کفش او را دوست داشته باشد، جوراب او را دوست داشته باشد! ببیند پیغمبر لباسش چه بود، پیراهنش چه بود، انگشترش دست راستش بود یا دست چپش بود، خانه‌اش چه شکلی بود، معاشرتش چه قسم بود، آیا زیاد تحیّر می‌کرد و زیاد می‌خندید، سلوکش چه بود، رفتارش چه بود، پیغمبر روی بچه‌هایش چه اسمی می‌گذاشت! پیغمبر اسم بچه‌هایش را طیب، طاهر، قاسم، فاطمه، زینب، ابراهیم گذاشت؛<sup>۲</sup> چون پیغمبر این معانی را

<sup>۱</sup> تاریخ‌نامه طبری، ج ۲، ص ۸۲۶؛ مجمع‌التواریخ، ص ۲۵۱؛ شرح‌الکافی، مولا صالح مازندرانی، ج ۶، ص ۲۶۵، تعلیقه؛ با قدری اختلاف در تمامی مصادر.

<sup>۲</sup> الطبقات‌الکبری، ج ۱، ص ۱۰۷؛ المعارف، ص ۱۴۱؛ الهدایة‌الکبری، ص ۳۹.

دوست داشت، ابراهیم را دوست داشت، زینب را دوست داشت، طاهر را دوست داشت، طیب را دوست داشت! امیرالمؤمنین اسم بچه‌هایشان را چه گذاشتند؟<sup>۱</sup> خدا به حضرت امام حسین سه پسر یا چهار پسر داد که اسم آنها را علی گذاشتند!<sup>۲</sup> چون علی را دوست داشت، با دیگران کاری ندارد؛ عاشق علی است! اینها لازمه تأسی و محبت است!

آن کسی که اسم بچه‌اش را اردشیر می‌گذارد، فرنگیز می‌گذارد، این آن مکتب را دوست دارد، مکتب زرتشت را دوست دارد، مجوس را دوست دارد! بر تو مبارک باشد! اما این یعنی چه که شیعه امیرالمؤمنین اسم بچه‌اش را بگذارد فرنگیز، شهلا، مهلا، گیتا، میترا یا اسمایی که انسان با یک اُسْطَرلاب نمی‌تواند حلّش بکند! آخر این چیست؟! آدم هرچه فکر می‌کند، می‌بیند که این اسم آن حقیقت را نشان می‌دهد! وقتی آقا شیخ محمّد می‌گوییم، آقا شیخ محمّد دارد آن حقیقت را نشان می‌دهد!

این بچه‌ای که متولّد شده است، معصوم است

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الطّبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۴.

<sup>۲</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۵.

و از عالم بهشت آمده است؛ چرا انسان یک مُهر باطلی به پیشانی‌اش بزند و او را سیاه و تاریک کند؟! زهره و شهره یعنی چه؟! از اوّل، مهر بطلان به شناسنامه‌اش زده است و باطل کرده است! اما علی بگو، یعنی بلند مرتبه، یعنی متأسی به مکتب علیّ بن ابی طالب! اسمش را محمّد بگذار، یعنی این شیعه حضرت رسول است و دنبال این مکتب است! اسمش را زینب بگذار، یعنی مرد آفرین روزگار، یعنی افتخار همه مردهای عالم! اسمش را فاطمه بگذار، یعنی سر پیغمبر! اسمش را صدیقه بگذار، اسمش را زهرا بگذار، حوراء بگذار، انسیّه بگذار، راضیه یا مرضیه بگذار؛ اینها همه لقب‌های حضرت فاطمه است! علی، محمّد، تقی، نقی، جعفر یا موسی بگذار؛ اینها همه اسم‌های ائمه است! این مکتب ائمه است!

اما اگر از این تجاوز کنید، آن روح هم تجاوز می‌کند! یعنی در وهله اوّل که سراغ اسم دیگر رفتید، روح از این اسم‌گذاری زودتر رفته است و خودت باطل شده‌ای؛ نه اینکه آن بچه بیچاره معصوم را باطل کرده‌ای! اوّلین چیزی که در روز قیامت می‌آید و گریبان‌ت را می‌گیرد، [همین بچه معصوم است] که می‌گوید: من بچه معصوم بودم؛ چرا مرا باطل کردی؟ این چه

اسمی بود برای من گذاشتی؟ اوّل خودت را  
باطل کرده‌ای! این یک مسئله مهمّی است!  
یک وقت شخصی از من می پرسید: «آقا چرا  
فلان آخوند اسم بچه اش را فؤاد و فیصل گذاشته  
است؟» گفتم: من برایت می گویم: «اینها به  
اندازه‌ای در این بدبختی و بیچارگی و مادّی‌گری  
زندگی کرده‌اند که هیچ چیزی جز تجمّل و آقای  
نمی بینند،

و چون این اسم‌ها را مظهر برای عیّاشی و تکیّف و خود سری می‌بینند، دوست دارند اسم بچه‌هایشان را از این قبیل اسامی بگذارند! «این اسم گذاری، تمام شناسنامه آن اسم‌گذار را تا آخر عمر نشان می‌دهد؛ اخلاقش چیست، رفتارش چیست، مکتبش چیست و روشش چیست؟ خوب هم نشان می‌دهد! زندگی‌اش هم همین‌طور مطابق همین شناسنامه‌ای است که خودش برای خودش گرفته است، و بر همین اساس است! بچه را از پول سهم امام و خمس و هزار تا دروغ، بزرگ می‌کند تا فوراً به نکاح آقای دکتر و مهندس در بیاورد! برای اینکه خود این بدبخت بیچاره این قدر بدبختی کشیده است و دنبال این دکتر و آن دکتر و آن مهندس رفته است و سلام کرده است، و آنها را بزرگ، و مرتبه خودش را کوچک دیده است! در اوّلین وهله‌ای که می‌خواهد پرواز کند، حالا که خودش نمی‌تواند پرواز کند، آن پرواز را به بال‌های بچه‌اش می‌کوبد؛ ولی این پرواز ضلالت است، نه پرواز عفت و نه پرواز حق!

**لزوم پرداخت شهریه طلاب به صورت**

**آبرومندانه**

لذا در حوزه‌های علمیّه و آنجاهایی که روحانی تربیت می‌کنند، باید شهریه‌ها را خیلی آبرومند به طلبه‌ها بدهند؛ نه اینکه طلبه خودش برای ماهی صد تومان و پنجاه تومان، دنبال این و دنبال آن برود! باید بیایند و به او بدهند، و به اندازه کافی و با کمال احترام بدهند؛ تا روح طلبه از اوّل با رشادت بار بیاید، عقیف بار بیاید و بزرگ بار بیاید، و از اوّل روح تکدی در آنها خمیره نشود!<sup>۱</sup> در حوزه‌های علمیّه ما بسیار زیاد نقص است، و این هم یکی از نواقص است.<sup>۲</sup> إن شاء الله خداوند همه جهات نقص ما را ترمیم و تبدیل به صحّت کند! خلاصه ما خیلی جهات داریم که از جاده کناریم و خودمان هم متوجّه نیستیم؛ بلاها بر سر ما می‌بارد و نمی‌دانیم از کجا دارد سرچشمه می‌گیرد!

**آثار تأسی و اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه**

**و آله و سلّم**

کسی که پیغمبرش را دوست دارد، می‌گوید:

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون تصحیح طریقه شهریه طلبّ علم دینی رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان، ص ۶۵، تعلیقه ۱، پیشنهاد نهم.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون اساس تشکیل حوزه‌های علمیّه و باید‌ها و نبایدهای آن رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۸۰-۳۲۶.

من شرافتم، اصالتم، حقیقتم، عفتّم، عصمتّم و روحم را تابع این پیغمبر قرار داده‌ام! چرا انسان در کاری یک و دو کند؟! اگر انسان واقعاً او را می‌پسندد پس اسوه خود در تمام جهات قرار بدهند؛ و اگر نمی‌پسندد، چرا خودش را معطل کرده است؟! این همه مردمان مادی که قائل به خدا و روز قیامت نیستند، و در نقاط مختلف این دنیا به هزار کیف و به هزار عیش هستند و بند و بار همه چیز را هم پاره کرده‌اند! انسان بالأخره می‌میرد و آزاد می‌شود؛ پس چرا خودش را در یک قفس معطل کند؟! اگر حقیقت است، حقیقت دیگر قابل تشکیک نیست؛ این حرف را قبول دارم و آن را قبول ندارم، اینجا باید بحث بشود و آنجا نباید بحث بشود؛ هیچ کدام اینها درست نیست!

اگر انسان تأسی کند، آن اخلاق، آن رفتار، آن سلوک و آن روش پیغمبر در انسان پیاده می‌شود. اگر انسان در آینه‌ای نگاه کند، صورت خودش را در آن آینه می‌بیند؛ در آب صاف نگاه کند، می‌بیند؛ اگر انسان صورت پیغمبر را ببیند، شمایل پیغمبر را در وجود خود می‌بیند، اخلاقش را می‌بیند، رفتارش را می‌بیند، و از اینها بالاتر، ملکاتش را می‌بیند، عقایدش را می‌بیند و کم‌کم حالات پیغمبر در انسان پیدا می‌شود.

اگر انسان به پیغمبر تأسی نکند، به هر کس تأسی کند روح او در انسان جلوه می‌کند؛ این یک قاعدهٔ تکوینی است! خدا با مسلمان‌ها عقد برادری و خاله و خواهر زادگی نبسته است! این‌طور نیست که همین‌که بگویید: «ما مسلمانیم!» شما را ببرد روی عرش بنشانند! نه‌خیر، حساب و کتاب است و سنت این عالم بر این اساس است.

## نحوهٔ پیروی از پیامبر اکرم در مسائل و

### مشکلات زندگی

**(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)؛<sup>۱</sup>** «ای

مسلمان‌ها، شما مادهٔ تأسی خودتان را پیغمبر قرار بدهید!»

بینید پیغمبرتان کیست! پیغمبر شما

می‌فرماید:

---

<sup>۱</sup>سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.

إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ  
فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ؛<sup>۱</sup> «وقتی پاره‌های فتنه‌ها، افکار،  
ایده‌ها و مذاهب مختلفه مانند قطعه‌های تاریک  
ظلمانی و ابر سیاه بر سر شما می‌ریزد، به قرآن  
پناه ببرید!»

از قرآن چاره‌جویی کنید، مشکلات خود را با  
قرآن حل کنید، دوای خود را از قرآن در بیاورید  
و مسئله خود را از قرآن پرسید!

آیا ما این کار را می‌کنیم؟! آیا در دو مسئله  
جزئی که با هم نزاع داریم فوراً بایستی که به  
مکتب دیگری مراجعه کنیم؟! در نزاع شخصی  
که با همدیگر داریم، آیا خوب نیست که آیه قرآن  
بین ما حکم بشود و ما با آنچه قرآن فرموده است،  
خصومت خود را حل کنیم؟ آیا به این معنا  
حاضر هستیم؟! یا اینکه نه، قرآن یک کنار  
می‌باشد و ما دنبال آراء و اهوای خود می‌رویم؛  
آن وقت عنان به گردن خود ما می‌افتد! وای از آن  
زمانی که عنان این شتر یا اسب پاره بشود، و  
ساربان در باتلاق‌ها می‌افتد و فرو می‌رود و  
هرچه بخواهد خودش را در بیاورد بیشتر  
فرو می‌رود تا هلاک می‌شود!

خود این پیغمبر ما که آورنده قرآن است، چقدر

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

از قرآن حظّ می بُرد! می نشست و به عبدالله بن مسعود  
 - که صدایش خوب بود- می گفت: «قرآن بخوان!»  
 عبدالله بن مسعود برای پیغمبر قرآن می خواند؛ پیغمبر  
 هم همین‌طور گریه می کرد! <sup>۱</sup> چه بهره‌ای از قرآن  
 می برد؟! امیرالمؤمنین چه قسم قرآن می خواند؟  
 حضرت سجّاد چه قسم قرآن می خواند؟ آن‌طور قرآن  
 می خواند که مردمان رهگذر که در کوچه می آمدند و  
 می رفتند، آن قدر معطل می شدند که راه بند می آمد! سقا  
 با مشک پُر می ایستاد و آن سنگینی مشک را تحمل  
 می کرد و دلش نمی آمد از صدای حضرت سجّاد که  
 قرآن می خواندند تجاوز کند! <sup>۲</sup> این قرآن، مکتب است و  
 درس است! ما این را کنار گذاشته‌ایم، آن وقت همه‌اش  
 می خواهیم خودمان را از غیر قرآن معالجه کنیم؛ مگر  
 می شود؟! لایزیدُ إِلَّا بَعْدًا!

ما می خواهیم سعادت‌مند باشیم، امّا تمام آداب  
 و رفتار و زندگی و اخلاق ما، آداب کفر است؛

<sup>۱</sup> صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۱۶.

مگر این می شود؟! نمی شود!

## منافات تبعیت از پیغمبر با پیروی از سنت‌های

### کفر و آداب جاهلی

پیغمبر ما می فرماید: «لباس تنگ نپوشید؛ این

لباس اهل ذلت است! لباس کوتاه نپوشید؛ این لباس

اهل ذلت است!»<sup>۱</sup> ما لباس تنگ می پوشیم، آن قدر

تنگ که بدن ما را فشار می دهد و تولید هزار مرض

می کند! و تمام اطبا گفته اند: لباس تنگ برای بدن

مضر است و لباس گشاد برای صحت بدن مفید

است. ببینیم پیغمبر ما چه قسم لباس می پوشید،<sup>۲</sup>

آن طور لباس بپوشیم. از روی ژورنال و... نباید

لباس زن خودمان را در منزل به تنش کنیم؛ این تاسی

به کفر است و حرام است! ما مسلمانیم،

نماز خوانیم، قرآن در شبِ اِحیاء به سر می گیریم،

---

<sup>۱</sup> اللهوف، ص ۱۲۳:

«قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "ابْغُوا لِي ثَوْبًا لَا يُرْغَبُ فِيهِ، أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لئَلَّا

أُجْرَدَ مِنْهُ!" فَأُتِيَ بِثَبَانٍ فَقَالَ: "لَا، ذَاكَ لِبَاسٌ مَنْ صُرِبَتْ عَلَيْهِ الذَّلَّةُ!"»

ترجمه: «امام حسین علیه السلام فرمود: "لباسی برایم بیابید که در آن رغبت

نشود، تا آن را زیر لباس هایم بپوشم تا از تنم درآورده نشود!" برای حضرت

تَبَّانِي (شلوار کوتاهی که طول لنگه های آن به قدر یک وجب است) آورده

شد. حضرت فرمود: "نمی خواهم؛ این لباس کسی است که ذلت بر او زده

شده است!"» (محقق)

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۵ - ۱۱۶؛ امام

شناسی، ج ۹، ص ۲۷۴ - ۲۸۳.

امیرالمؤمنین را شفیع قرار می‌دهیم، هیئت درست  
می‌کنیم و سینه‌زنی می‌کنیم؛ اما وضع ما این است،  
یعنی رفتار و روش و عمل ما این‌طور است! این  
درست نیست و فایده‌ای ندارد!

روش عملی یک مرد مؤمن آن است که به  
سیره پیغمبر متأسی باشد و از سیره کفر منزجر  
باشد؛ روش پیغمبر را خوب بداند و روش غیر  
پیغمبر را بد بداند؛ کلام پیغمبر را حق بداند و  
کلامی که پیغمبر با آن مخالفت دارد را باطل  
بداند! چون از حق که بگذریم، باطل است؛ حق  
دوتا نمی‌شود! اکثر اسلام را قبول داریم، اما آن

مکتب را هم قبول داریم؛ حرف پیغمبر را قبول داریم و نماز را هم قبول داریم، اما فلان پرده سینما را هم قبول داریم؛ این نمی‌شود!

روح انسان از راه چشم و گوش و زبان و قوای عاطفی است که مطالبی را درک می‌کند و به عالم خارج متصل می‌شود؛ این پرده سینما که آن نقش خلاف عفت را به چشم انسان تحویل می‌دهد، نفس و روح انسان را می‌گیرد، و روح انسان بر آن اساس، بی‌عفت و غیر عقیف می‌شود؛ هیچ شکی هم وجود ندارد! و آثار بی‌عفتی در مردم بروز و ظهور می‌کند و فحشا زیاد می‌شود! مسلمان نباید نگاه بکند!

پیغمبر می‌گوید:

**(قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ)؛<sup>۱</sup> «اگر**

منظره‌ای بر خلاف عفت دیدید، باید چشمتان را پایین بیندازید و به زن نامحرم نگاه تند نکنید!»

این روش پیغمبر بود و ما هم باید این‌طور

باشیم! اما نیستیم، لذا نتیجه خلاف می‌شود!

ابداً این‌طور نیست که کسی که اسمش

مسلمان باشد، خدا تعهد کرده باشد به او آقایی و

ریاست بدهد! به آن کسانی که به روش پیغمبر

او نیستند و اسم مسلمانی هم روی خود

---

<sup>۱</sup>سوره نور (۲۴) آیه ۳۰.

گذاشته‌اند و خود را گول می‌زنند، ذلت می‌دهد!

پس معنای تأسی چیست؟!

## کیفیت تبعیت و تأسی امیرالمؤمنین از رسول

اکرم

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید:

كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثْرَ أُمِّهِ، [يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ

يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَ يَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ بِهِ]؛<sup>۱</sup>

«من به پیغمبر تأسی می‌کنم و از کوچکی دنبال

پیغمبر می‌دویدم، عیناً مانند کره شتری که دنبال

مادرش می‌دود! دنبال این مکتب را گرفتم، و

هرچه

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۱۵۷.

بیشتر می‌دویدم، بابی از علم برای من گشوده  
می‌شد؛ و هرچه بیشتر متابعت می‌کردم، بیشتر  
می‌فهمیدم.»

چقدر این امیرالمؤمنین عاشق پیغمبر بود!  
چقدر عاشق بود! اصلاً کسی هست که مانند  
امیرالمؤمنین از پیغمبر استفاده کرده باشد؟!  
چقدر پیغمبر را دوست داشت و در سفر و حضر  
دنبال پیغمبر بود! اصلاً گوش به زنگ بود، نفس  
پیغمبر دست امیرالمؤمنین بود؛ عیناً مانند نوکری  
که دنبال آقای خودش بدود، امیرالمؤمنین در  
جنگ‌ها، در حضر و در سفرها دنبال پیغمبر  
می‌دوید، مشک را آب می‌کرد، جای پیغمبر را  
درست می‌کرد، جارو می‌کرد و خیمه می‌زد.

این افرادی که می‌گویند:

مقام علی از پیغمبر بالاتر است! و علی آن کسی  
است که بر دوش پیغمبر پا گذاشت و مهر نبوت  
زیر پای علی قرار گرفت، و پیغمبر در عالم  
معراج مقصودش علی و شناختن علی بود!  
هیچ نمی‌فهمند چه می‌گویند! می‌خواهند  
علی را با این حرف‌ها بالا بیاورند، ولیکن دارند  
او را خرد می‌کنند!

امیرالمؤمنین روی شانه پیغمبر پا گذاشت،<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> المصنّف، ابن‌ابی‌شیبۃ الکوفی، ج ۸، ص ۵۳۴؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۸۴؛  
شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۵۳.

اما عیناً مانند آقای که بچه خودش را بغل بگیرد  
و بگوید: «آقا جان، پایت را اینجا بگذار و آن را  
از بالای طاقچه به من بده!» این کار را کرد؛ و این  
از شدت التیام و اتحاد روح امیرالمؤمنین با  
پیغمبر بود، نه از نقطه نظر آقای و ریاست علی  
بر پیغمبر؛ این کفر است! پیغمبر که به معراج  
می رفت، به مقام ولایت می رفت؛ ولی ولایت،  
حقیقت امیرالمؤمنین و حقیقت خود حضرت  
رسول است، و نبوت پیغمبر ما از ولایت جدا  
نیست، نه اینکه پیغمبر نبی است و علی ولی؛  
پیغمبر نبی است و ولی، و امیرالمؤمنین امام است  
و ولی، علی خلیفه است و ولی! پس در پیغمبر  
ما ولایت هست؛ یعنی این

ظاهر دنبال باطن می رفت، و باطن پیغمبر ما  
ولایت است! مسئله خیلی عالی است! انسان باید  
در عباراتش متوجه باشد؛ اگر انسان قدری عبارت را  
تکان بدهد، کفر تبدیل به اسلام، و اسلام تبدیل به  
کفر می شود!

**فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در نحوه**

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۱۶۹ - ۱۷۳؛  
ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۳۶ و ۳۷.

## تأسی به پیامبر اسلام

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه  
خطبه‌ای دارد راجع به شخصی که می‌گفت:  
«خدایا ما به تو امید داریم! و چه می‌کنیم و...»  
حضرت فرمود:

قسم به خدا اینها دروغ می‌گویند! امید به خدا  
داری؛ چه امیدی؟! امیدهای کاذب! کسی که  
امید دارد، اثر امید در وجود او ظاهر می‌شود!  
کسی که از چیزی خوف دارد، اثر آن خوف در  
عمل او ظاهر می‌شود!

این مردم می‌گویند که از خدا خوف داریم،  
اما هیچ اثری در آنها نیست؛ امید به خدا داریم،  
اما هیچ اثری نیست؛ اما امید به غیر خدا اثرش  
ظاهر است، خوف از غیر خدا اثرش خیلی ظاهر  
است، ولی این که مهم نیست! آن کسی امید به  
خدا دارد که به پیغمبرش تأسی کند، و راهی که  
پیغمبر به سوی خدا رفته است، بپیماید، و  
معارف و اسراری که بر پیغمبرش منکشف شده  
است بر او منکشف بشود؛ نه اینکه علی العمیاء،  
راه کج را طی کند و به لفظ اکتفا کند که ما امید  
به خدا داریم و خدا چنین و چنان است!

بعد حضرت می‌فرماید:

هیچ در اعمال پیغمبر خودت فکر کرده‌ای که  
چه قسم سلوک می‌کرد، چقدر صادق بود، چقدر

عفیف بود، چقدر متحمّل بود، چقدر  
واسع الصّدر بود، چقدر علیم بود، چقدر حلیم  
بود؟! هیچ فکر کرده‌ای؟! بیا به پیغمبرت تأسّی  
کن تا خدا رجاء تو را صادق کند و اثر رجاء در  
عملت پیدا بشود!

و الاّ اگر می‌خواهی به حضرت موسی تأسّی  
کنی، پس به حضرت موسی تأسّی کن و ببین  
روش آن پیغمبر چیست و در آن چهل شبی که  
به کوه طور رفت، چه حالاتی داشت! نخورد و  
نیاشامید! عشق خدا جان او را

آتش زده بود و محبت خدا وجود او را سوزانده بود! و لقد كانت خضرة البقل تری من شفیف صفاق بطنه، لهزاله و تشذب لحمه! «آن قدر لاغر شده بود که آثار سبزی گیاهان و برگ‌های درختی که می‌خورد، از پوست شکم او نمایان بود!» پیغمبر اولوالعزم است!

اگر می‌خواهی به حضرت عیسی تأسی کن! بین این پیغمبر اولوالعزم چطور بود؟ خانه نساخت، خود را در زمستان‌ها در مشارق انوار (یعنی آن جاهایی که خورشید طلوع می‌کرد) گرم می‌کرد، چراغ شبش ماه بود، اسب سواری‌اش دو پا بود، خادمش دو دست‌های خودش، نه زنی داشت که او را به فتنه و فساد بیندازد و نه فرزندی که او را به غم و غصه در بیاورد!

اگر می‌خواهی به حضرت داود تأسی کن! با آن مقام جلال و عظمت و سلطنتی که داشت، با دست خود از آهن و از لیف خرما زنبیل می‌بافت و به شاگردانش می‌گفت: «از شما کیست که برود و این را بفروشد و پولش را بیاورد؟» و از آن پول إعاشة زندگی خودش می‌کرد و نان جوین می‌خرید و می‌خورد.

بعد حضرت می‌فرماید:

فَتَأْسٍ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرَ! <sup>۱</sup> «به پیغمبر خودت  
تأسی کن که از همه آنها پاک تر و طاهرتر و  
عالی تر است!»

پیغمبر خودت است! چرا به اینها تأسی  
کنی؟! حکومت تمام جزیره العرب در دستش  
بود و در همان زمان به شش کشور متمدن آن  
زمان کاغذ نوشت و آنها را به اسلام دعوت کرد! <sup>۲</sup>  
آن قدر مردم به او علاقه مند بودند که از راههای  
دور می آمدند و برای بردن آب وضوی آن  
حضرت برای تبرک، نزاع می کردند! <sup>۳</sup> در تمام  
عمر نشد که سوار اسب بشود و کسی سوارِ الاغ،  
پایین تر از او باشد و در رکاب او حرکت

کند، یا آن حضرت سواره برود و کسی دنبالش پیاده  
برود، <sup>۴</sup> یا مهمان در خانه اش، پایین دست او بنشیند، <sup>۵</sup> یا  
در خانه اش فراشی داشته باشد؛ این پیغمبر شما فراش  
نداشت، نصف اطاقش خاك بود و نصف دیگرش از

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۵۶.

<sup>۲</sup> الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۴۴.

<sup>۳</sup> صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۹.

<sup>۴</sup> مکارم الأخلاق، ص ۲۲.

<sup>۵</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۶۲.

لیف خرما برای خود فراشی داشت!<sup>۱</sup> تا آخر عمر نان جوین می خورد؛<sup>۲</sup> و بعد از فوت پیغمبر گفتند: عایشه روایت کرده است: «پیغمبر يك شكم سیر از نان گندم نخورد!»<sup>۳</sup> امیرالمؤمنین فرمود: «دروغ می گوید! پیغمبر يك شكم سیر غذا و از نان جو نخورد؛ ولیکن نان گندم اصلاً نخورد!»<sup>۳</sup> نه اینکه در دسترس او نبود، همه چیز بود ولی تواضعاً لله بود؛ زهد هم نمی ورزید برای اینکه نعمت خدا را باطل کند و نخورد! نه، او عارف به خدا بود و نفس خود را آن قدر شریف می دانست که به چیزی غیر از خدا و غیر از مطالب عالی، بحث های عالی، عرفان، توحید، تکمیل بشر، اصلاح، امر به معروف، نهی از منکر، موعظه، خطبه، جهاد، حج، صرف نمی کرد و قدر و قیمت قائل نبود و دیگر برای پیغمبر وقت و فرصتی نمی ماند که بخواهد برای خود لباس درست کند! آنها برای دیگران است، برای

<sup>۱</sup> الزهد، ص ۵۰؛ الأمالی، صدوق، ص ۴۶۶؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۵.

<sup>۲</sup> روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۵۶.

<sup>۳</sup> مکارم الأخلاق، ص ۲۸؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۵۶؛ با قدری اختلاف.

مترفّین و مُتفکّھین از دنیا است! به پیغمبر خودت

تأسی کن و بین پیغمبر خودت کیست!

يكونُ السُّتْرُ عَلَىٰ بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ؛

فَيَقُولُ: «يَا فُلَانَةَ! (لِإِحْدَىٰ أَزْوَاجِهِ) غَيَّبَهُ عَنِّي!

فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَارِفَهَا.»<sup>۱</sup>

«یک روز در خانه یکی از زن‌ها وارد شد و دید

یکی از زن‌هایش پرده‌ای آویزان کرده است و

روی آن پرده، عکس‌ها و تصاویری هست؛

فرمود:

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۵۹.

”ای زن، زود این را از جلوی چشم من بردار!  
من هر وقت به این نگاه می‌کنم از دنیا یاد می‌کنم  
و من اصلاً دوست ندارم از دنیا یاد کنم!“  
خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَضَعْ لِبَنَةِ عَلِيٍّ لَبَنَةً وَلَا آجْرَةَ  
عَلِيٍّ آجْرَةَ؛<sup>۱</sup> «از دنیا رفت و خشت روی خشت  
نگذاشت و یک آجر روی آجر نگذاشت.»

در میان مردم می‌نشست و در میان مردم  
صحبت می‌کرد، با مؤمنین می‌خندید، با مشرکین و  
کافرین گره‌پیشانی‌وا برو می‌کرد! زن‌ها پیغمبر را  
دوست داشتند، مردها دوست داشتند، با همه خلیط  
بود، تکبر نداشت، شخصیت نداشت، مثل یکی از آنها  
بود! می‌گفتند: ای محمد بیا! می‌آمد. می‌گفتند: برو!  
می‌رفت. پیغمبر را در منزل خودشان دعوت  
می‌کردند، می‌آمد و هیچ نگاه نمی‌کرد که این شخصی  
که او را دعوت کرده است شخص فقیر و بی‌بضاعتی  
است؛ دوست داشت و می‌آمد!<sup>۲</sup> اگر او را بر یک ران  
گوسفند دعوت می‌کردند، ولو در کُرَاعِ الْغَمِيمِ بود،

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۶۰؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۳۰؛ با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> مکارم الأخلاق، ص ۱۶ - ۲۱؛ حلیة الأبرار، ج ۱، ص ۳۱۱ - ۳۱۴.

می‌رفت؛<sup>۱</sup> یعنی اگر آدمی و یا بیوه‌زنی می‌گفت: ای محمد، امروز به منزل من بیا! و منزلش در کراع الغمیم<sup>۲</sup> - که دو فرسخ آن طرف مدینه است- بود، پیغمبر می‌رفت و می‌نشست و صحبت می‌کرد و گرم می‌گرفت و احوال‌پرسی می‌کرد، از احوالات او می‌پرسید، از احوالات فرزندانش می‌پرسید، اشکالاتش را رفع می‌کرد، مسائالش را می‌پرسید، اگر سوره قرآنی حفظ بود و اشتباه داشت، پیش پیغمبر می‌خواند و پیغمبر آن را تصحیح می‌کرد، عادی عادی! **(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)**<sup>۳</sup>، راجع به این معنا است!

ای مسلمان، به پیغمبر خودت تاسی کن! دیدی پیغمبرت که بود؟! شب‌ها به عبادت برمی‌خاست و چه عبادت خوبی با اصحاب و با یاران و با اهل‌بیت خود انجام می‌داد!<sup>۴</sup> پیغمبر خیلی نمی‌خوابید، کم می‌خوابید و غالباً

<sup>۱</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۹۹.

<sup>۲</sup> نام سرزمینی بین مکه و مدینه است که دو منزل با مکه فاصله دارد. (محقق)

<sup>۳</sup> سوره قلم (۶۸) آیه ۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۹۹:

«حقاً و حقیقتاً تو بر اخلاق عظیمی استوار می‌باشی!»

<sup>۴</sup> حلیة الأبرار، ج ۱، ص ۲۴۳ - ۲۵۲.

فراش پیغمبر بسته بود.<sup>۱</sup>

## بناء مکتب پیغمبر اکرم بر اساس حق

آن کسانی که می گویند: «پیغمبر یک فیلسوف بوده است و شجاع و شمشیر زن بوده است، و دین، دین الهی نیست.» اینها آن معاندین و زنادقه‌ای از نصاری هستند که می خواهند با این حرف‌ها حقیقت اسلام را بپوشانند!

پیغمبر مرد حق بود و می فرمود: «خداوند حق است و اساس حق در توحید است و تمام قوانین و احکام بر اساس توحید است؛ و این راهی است که خودم رفته‌ام و همه افراد بشر باید از این سفره بهره‌مند شوند.» لذا جهاد پیغمبر بر این اساس بود. کجا پیغمبر جنگ کرد برای اینکه مالی بگیرد و غنیمتی ببرد؟! تا سر حد دشمن می آمد که بگوید: «اسلام [بیاورید]! دست از بت پرستی، دزدی، قمار، سرقت و تجاوز به حقوق بردارید!» بعد می گفت: «خدا حافظ شما! امروز برمی گردیم!»

هیچ در مکاتب دنیا دیده و شنیده‌اید و در تواریخ خوانده‌اید که شخصی این‌طور حرکت کند و جنگ و جهاد کند؟! لشگر حرکت بدهد،

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون مکارم اخلاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۶-۳۱۹؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۱-۱۵.

جوانان خود را حرکت بدهد، اقوام خود را حرکت بدهد، مسلمان‌ها و جوان‌های مسلمانی را که پیغمبر آن‌چنان آنها را تربیت کرده بود که ارزش هر کدامشان برای پیغمبر، از دنیا و آخرت بیشتر بود، حرکت بدهد و مخارج اینها را هم بدهد، خودش هم از شدت گرسنگی سنگ بر سینه ببندد که احساس گرسنگی نکند!<sup>۱</sup> (چون وقتی انسان خیلی گرسنه و بی‌تاب می‌شود، اگر پهلوی خود را محکم ببندد، معده و روده به هم فشار

می‌آورند و انسان کمتر احساس گرسنگی می‌کند؛ ولی وقتی کمر بند نداشته باشد، معده باز و خالی است و مدام می‌پیچد و غذا می‌خواهد.) حضرت از شدت گرسنگی سنگ بر شکم می‌بست که احساس گرسنگی نکند، درحالی‌که پیغمبر خدا بود!

تمام اشراف مکه و مدینه می‌گویند: «پیغمبر برگرد و اینجا بیا! ما به تو تخت می‌دهیم، فرش می‌دهیم، مال می‌دهیم، تمام طلاهای خود را به

---

<sup>۱</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵؛ مکارم الأخلاق، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

تو می‌دهیم، اگر بهترین دختران زیبا را از دنیا  
بخواهی برایت می‌آوریم؛ راحت زندگی کن!  
فرمانت هم بر سر ما است و همه حرف‌ها را هم  
قبول داریم؛ اما نگو: خدا یکی است و دست از  
این حرفت بردار و به ما امر نکن!» پیغمبر  
می‌فرمایند:

به خدا قسم، اگر خورشید را در دست راست من  
و ماه را در دست چپ من بگذارید، [من از راه  
خودم دست بر نمی‌دارم]! قولوا لا إلهَ إِلَّا اللهُ،  
تُفْلِحُوا!<sup>۱</sup> «هیچ شکی وجود ندارد که خدا یکی  
است و شما هم باید بگویید که خدا یکی است!»

این قسم پیغمبر جمعیت را برای دفاع و جهاد  
حرکت می‌داد که مسلمان بشوید و همین‌که  
می‌گفتند: اسلام آوردیم! پیغمبر برمی‌گشت؛  
جانشان محفوظ بود، مالشان محفوظ بود، و هیچ  
کدام از مسلمانان حق نداشتند دست به دامن یک  
زن دراز کنند یا یک خلخال از پای یک زن  
دریابورند؛ چون مسلمان شده‌اند! تازه اگر  
مسلمان نیستند و می‌گویند: مسلمان نمی‌شویم!  
می‌فرمود: اگر مشرکید و اصلاً قائل به خدا  
نیستید، مفرّی از جنگ و جهاد نیست؛ اما اگر  
قائل به خدا هستید، مثل یهود و نصاری، شما

---

<sup>۱</sup> تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۲۸، با قدری اختلاف.

می‌توانید به صندوق اسلام جزیه بدهید (برای اینکه پیغمبر از نقطه نظر این جزیه در میان شما تبلیغات کند و شما را مسلمان کند) و اگر جزیه بدهید، ما هم جنگ نمی‌کنیم! کدام مکتب این‌طور است؟

## عَلَّتْ تَعَدُّ عِيَالَاتِ رَسُولِ خُودَا

پیغمبر در زمان حیات خود عیالات متعدّد گرفته بود، و در هنگام مردن نه

عیال داشت! پیغمبر کدام عیالات را گرفته بود؟! پیغمبر کدام دختران سیزده ساله و چهارده ساله را گرفته بود؟! پیغمبر ما تا بیست و پنج سالگی زنی نگرفته بود، و حضرت خدیجه اولین زنی بود که پیغمبر در سن بیست و پنج سالگی گرفت. وقتی حضرت خدیجه را گرفت، حضرت خدیجه چهل ساله بود؛ حضرت خدیجه یک بیوه زن بود که از شوهر سابق خودش بچه داشت! ابوهاله شوهر سابق حضرت خدیجه بود، و پسران زنهای پیغمبر معروف اند. پیغمبر تا هنگامی که خدیجه را در تحت حباله نکاح خود داشت، عیال نگرفت!<sup>۱</sup>

خدیجه چند سال زندگی کرد تا از دار دنیا رفت؟ بعد از اینکه پیغمبر در سن بیست و پنج سالگی، خدیجه را به نکاح خود درآوردند، تا سن چهل سالگی که مبعوث به پیغمبری شدند، پانزده سال می شود. حضرت خدیجه در سنه دهم از بعثت از دار دنیا رفت، و اگر ده سال را روی چهل سال جمع کنید، سن پیغمبر پنجاه

<sup>۱</sup> السیره النبویة، ج ۲، ص ۶۴۳.

<sup>۲</sup> رجوع شود به تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۶۰ و ۱۶۱؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۱ - ۱۳ و ص ۱۷۴؛ المعارف، ص ۱۳۳.

سال بود. سنّ حضرت خدیجه چند سال بود؟  
چهل سال و پانزده سال، می شود: پنجاه و پنج  
سال؛ و ده سال، می شود: شصت و پنج سال.<sup>۱</sup>  
یعنی مردی که در زمان جوانی و در سنّ هجده  
و نوزده سالگی تا بیست و پنج سالگی زن  
نداشته است، بعد در سنّ بیست و پنج سالگی  
زن پیری گرفته است و بیست و پنج سال دیگر  
به پای او صبر می کند و زن نمی گیرد تا خدیجه  
از دار دنیا می رود؛ حالا این مرد شهوت ران است  
و این زن را از روی داعیه نفسی می گیرد؟!  
نه خیر، از روی حساب است!

آن وقت عیالاتی که پیغمبر بعداً گرفت، چه  
کسانی بودند؟! تمام اینها یک به یک

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۸؛ الطبقات الکبریٰ، ج ۸، ص ۱۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۳۶.

در تاریخ و احادیث، سَنَشان و قبیله‌شان و وضعشان مشخص است.<sup>۱</sup> پیغمبر بعضی از آنها را گرفت برای اینکه آن قوم و قبیله مسلمان بشوند؛ پیغمبر [جویریة بنت حارث] را گرفت و به برکت او تمام آن قوم تسلیم شدند و مسلمان شدند.<sup>۲</sup> بعضی‌ها به خانۀ پیغمبر می‌آمدند و خودشان تقاضای ازدواج می‌کردند و می‌گفتند: «یا رسول الله! شوهر ما در جنگ کشته شده است و ما شریف قوم بودیم و شوهر ما مرد بزرگی بود و نمی‌توانیم زن دیگری بشویم؛ و شما را دوست داریم، اجازه می‌دهید ما در خانۀ شما به خدمتی مشغول باشیم؟» پیغمبر جواب اینها را چه بدهد؟ بسم الله، بفرماید! معلوم است دیگر! صفیه بنت حئیّ بن أخطَب و مادرش دختر یکی از بزرگان یهود از بنی قریظه بود؛ پیغمبر او را دوست داشت و خودش هم تقاضای ازدواج کرد.<sup>۳</sup> امّ سلمه که زن پیغمبر بود، یک زن پیری بود.<sup>۴</sup> حفصه

<sup>۱</sup> رجوع شود به الطّبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۲ - ۱۱۱؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۹۶ - ۴۶۴.

<sup>۲</sup> الطّبقات الکبری، ج ۸، ص ۹۲.

<sup>۳</sup> همان، ص ۹۵؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۴۲.

<sup>۴</sup> أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۳۱.

که زن پیغمبر بود، آن قدر پیغمبر را اذیت کردند و پیغام آوردند تا پیغمبر مجبور شدند که او را هم بگیرند!

شوهرها در جنگ‌ها می‌رفتند و شهید می‌شدند و زن‌ها به پیغمبر پناه می‌آوردند؛<sup>۱</sup> پیغمبر پناه بود، پیغمبر دارد بار را می‌کشد، دارد بار تمام امت را می‌کشد و دارد همه را به آن عالم حرکت می‌دهد؛ این زن را باید حرکت بدهد، آن زن را حرکت بدهد، این مرد را حرکت بدهد، آن مرد را حرکت بدهد! پیغمبر در پیش وجدان خودش و در محضر پروردگار مسئول است! نه اینکه دل این را به دست بیاورد ولی دل او به درک، هرچه شد، شد؛ ما کار خودمان را می‌کنیم! حق ندارد پا روی یک مورچه بگذارد، یک

مورچه! پیغمبر حق ندارد! پیغمبر نمی‌تواند یک مورچه را زیر پا لگد کند!

حضرت سلیمان داشت با لشگریان خود حرکت می‌کرد، به وادی النمل رسید. رئیس آن

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بر دواعی و علل تعدد زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رجوع شود به المصطفی من سیرة المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۱، ص ۲۹۸ - ۳۰۰.

مورچه‌ها گفت: ای مورچه‌ها، زود در لانه‌تان بروید! این سلیمان و لشکریانش الآن دارند می‌آیند و ما را پایمال می‌کنند، ﴿وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ «اینها نمی‌فهمند و شعور ندارند!»<sup>۱</sup> یعنی اگر سلیمان و لشکرش شعور داشت، ما را پایمال نمی‌کرد! آن مورچه به سلیمان نسبت عدم شعور داد!

پیغمبر ما فرموده است: شما بی‌جهت نمی‌توانید مورچه را بکشید و نباید مورچه را آتش بزنید!<sup>۲</sup> اگر ضرر دارد باید دفع ضرر بکنید ولو به کشتن آنها باشد، ولی نمی‌توانید آنها را بسوزانید!<sup>۳</sup> گربه منزل را نمی‌توانی بسوزانی، موش را نمی‌توانی بسوزانی، پشه را نمی‌توانی بسوزانی! اگر ضرر دارند بکشید، اما اگر می‌خواهید بکشید باید به یک ضرب بزنید و موش را بکشید؛ اما اگر موش را زنده نگه دارید و او را آزار بدهید و او را با آزار بکشید، خودتان به جهنم می‌روید! یعنی خدا یک انسان را به خاطر کشتن موش و گربه به جهنم می‌برد!<sup>۴</sup> انسان نمی‌تواند گوسفند و گاو را آتش بزند،

---

<sup>۱</sup> سوره نمل (۲۷) آیه ۱۷ و ۱۸.

<sup>۲</sup> الخصال، ج ۱، ص ۲۹۷ و ۳۲۷.

<sup>۳</sup> قرب الإسناد، ص ۲۹۴.

<sup>۴</sup> الجعفریات، ص ۱۴۲؛ ثواب الأعمال، ص ۲۷۸.

انسان حقّ سوزاندن هیچ حیوانی را ندارد!<sup>۱</sup> ما  
باید به پیغمبر تأسی کنیم و پیغمبر اسوه ما است  
و این حقّ پیغمبر ما است!<sup>۲</sup>

چقدر با زن‌ها مهربان و حلیم بود! زن‌ها هم  
زن‌های ملکوتی نبودند؛ از همه قسم در آنها بود!  
وای به حال پیغمبر از دست این زن‌ها که چه  
می‌کردند! هر بلایی

---

<sup>۱</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم تأسی به پیغمبر رجوع شود به امام  
شناسی، ج ۹، ص ۲۷۸ - ۲۸۳؛ سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلوات الله علیه  
و علی آله اجمعین، ج ۱، ص ۳۵۷ - ۳۸۹؛ ج ۲، ص ۱۲۴.

که فرض کنید به سر پیغمبر می آوردند؛ حتی در غذای پیغمبر بعضی از موادّ بد بو مانند سیر می ریختند که پیغمبر بخورد و دهانش بو بگیرد و زن های دیگر از او منزجر بشوند و پیغمبر سراغشان نرود! پیغمبر در اطاق عایشه بود، و آن زن در اطاق دیگری آش یا حریره ای می پخت و دوست داشت که پیغمبر هم از این غذا بخورد، در کاسه ای می کشید و می آورد؛ عایشه تا می دید که از آنجا این غذا را آورده اند و جلوی پیغمبر گذاشته اند، کاسه را برمی داشت و پرت می کرد، و کاسه می شکست و غذا می ریخت! حالا پیغمبر چه کار می کرد؟ با چوب دنبالشان می کرد؟! نه؛ می گفت: «چرا این کار را می کنی! این غذا که گناه ندارد، کاسه را شکستی و ضامن هم شدی!»<sup>۱</sup> حالا آن زن هم محبتی کرده است و غذا اینجا آورده است، کار بدی که نبوده است! انسان باید متحمل باشد و باید صبر کند! اینها معجزه پیغمبر است! اینها تحمل است! **(وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)**<sup>۲</sup> در اینجاها معلوم می شود!

<sup>۱</sup> صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۶۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۲۸.

<sup>۲</sup> مسند أحمد، ج ۶، ص ۲۷۷.

<sup>۳</sup> سوره قلم (۶۸) آیه ۴.

<sup>۴</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون مکارم اخلاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

آن وقت اثبات می‌کند که در عالم، عصمت زن باید به دست مرد باشد و مرد باید حافظ عصمت زن باشد و باید او را از خطرات و مهالک حفظ کند.

## صبر و تحمل عجیب رسول اکرم در برابر توطئه‌ها و آزار و اذیت‌های بسیار برخی همسرانشان

پیغمبر برای مردم خطبه می‌خواند و خطبه‌اش از توحید و معاد و موعظه بود. مردم و آن کسانی که اسلام می‌آوردند، می‌فهمیدند و ادراک می‌کردند؛ یعنی از انوار ملکوتی ادراک می‌کردند و مسلمان می‌شدند.

پیغمبر بالای منبر برای مردم صحبت می‌کرد، یک مرتبه دعوی قبیله‌ای بین مردم می‌شد؛ اوس و خزرج به جان همدیگر می‌افتادند، چون با همدیگر سابقه

---

و سلم رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۶-۳۱۹؛ مکارم الأخلاق، ص ۱۱-۱۵.

داشتند! در مجلس و در حضور پیغمبر، نعالها را برمی داشتند و این دسته به آن دسته می زد؛ پیغمبر هم روی منبر بود! پیغمبر آنها را آرام می کرد.<sup>۱</sup> در مقابل پیغمبر می ایستادند و جرّ و بحث می کردند!

در روایات کثیری از شیعه داریم، و سنّی ها هم نقل کرده اند، حتّی من در سیره حلبیّه که از سیره نویسان سنّی است دیدم که:

عایشه وقتی عصبانی می شد، نسبت به پیغمبر می گفت: «أنتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ!»<sup>۲</sup> «تو آن کسی هستی که گمان می کنی پیغمبر خدا هستی!» تو می گویی: من پیغمبر خدا هستم، و این کار را می کنی؟!<sup>۳</sup> و<sup>۲</sup>

حفصه دختر عمر با پیغمبر دعوا می کرد، ایشان را ناراحت می کرد، اذیت می کرد، کار شکنی می کرد، زن ها را به جان هم می انداخت و آشوب به پا می کرد، پیغمبر هم به کسی دستور می دادند که او را به فلان جا بیاورند و بین خودشان و بین او حکم می گرفتند؛ دنبال

---

<sup>۱</sup> السّيرة النبويّة، ج ۲، ص ۳۰۰؛ تاریخ المدینة، ج ۱، ص ۳۳۲؛ تاریخ الطّبری، ج ۱، ص ۶۱۴.

<sup>۲</sup> السّيرة الحلبیّة، ج ۳، ص ۳۱۳.

<sup>۳</sup> جهت اطلاع بر گوشه ای از مخالفت ها و اذیت های عایشه نسبت به پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رجوع شود به جواهر التّاریخ، ج ۳، ص ۶۰۶-۶۰۸.

جناب آقای والدش، آقای عمر می فرستادند که  
بیاید و بین پیغمبر و بین دخترش قاضی بشود!  
آن وقت قداست اینها را ببین! این رسول ما بود!  
عمر بعضی اوقات دخترش را می زد که چرا با  
پیغمبر هم چنین کاری می کنی! این طور می کرد!  
یک چنین کسی بود!

حالا بر سر امّ سلمه چه آوردند، دیگر باشد!<sup>۲</sup>  
اگر خوب می خواهید بدانید که

اینها چه بر سر فاطمه زهرا آوردند، در شرح  
نهج البلاغه ابن ابی الحدید، این مرد سنی مذهب  
شافعی معتزلی، خوب بیان می کند: «اگر بخواهید  
بدانید که چرا عایشه با فاطمه زهرا دشمنی داشت،  
من از استادم پرسیدم و او برای من چنین و چنان  
گفت!» و عللش را مفصلاً شرح می دهد؛ خیلی متقن  
و محکم.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۵۵؛ مسند أبی یعلیٰ، ج ۱، ص ۱۶۰؛ جامع البیان، ج ۲۲، ص ۴۱.

<sup>۲</sup> رجوع شود به سنن النسائی، ج ۷، ص ۷۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۶۳ و ۱۳۶؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۲۵؛ المستدرک، ج ۴، ص ۱۰۵؛ صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۳۲؛ ج ۶، ص ۱۶۷ و ۱۶۹؛ الكشف و البیان، ج ۹، ص ۸۱.

<sup>۳</sup> شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۲.

پیغمبر چقدر عجیب بود! خیلی عجیب بود!

این چه تحمّل و چه سعه‌ای بود که در مقابل چشم خود اصلاً حقیقت کارهایی را که شخصی بعداً می‌خواهد انجام بدهد، می‌دید و با این حال، دست از پا خطا نمی‌کرد، حتی یک جمله، یک کلمه و یا یک حرف اشتباه!

یک روز پیغمبر متأثر شد و زن‌ها هم پیش پیغمبر نشسته بودند، فرمود:

لَيْتَ شِعْرِي أُيْتِكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدَبِ تَنْبَحُهَا  
كِلَابُ الْحَوَابِ؛<sup>۱</sup>

«نمی‌دانم کدام یک از شما است که روی آن شتر سرخ‌مو و بزرگ سوار شده است و دارد می‌رود و سگ‌های حوآب دارند به این شتر حمله می‌کنند و عوعو می‌کنند؟!»

پیغمبر این جمله را فرمود؛ زن‌ها همه در فکر رفتند که چه وقتی این اتفاق می‌افتد، و کدام یک از ما روی شتر سرخ‌مو سوار می‌شود و از محلی به اسم حوآب عبور می‌کند و سگ‌ها به او حمله می‌کنند و پیغمبر از این امر ما ناراحت است؟

شیعه و سنی همه نوشته‌اند و مورّخین مهم مانند طبری نوشته‌اند:

عایشه وقتی سوار شتر شد و به بصره آمد تا با

---

<sup>۱</sup> الإيضاح، ابن‌شاذان، ص ۷۵؛ معانی الأخبار، ص ۳۰۵.

امیرالمؤمنین جنگ کند، مهار ناقه را  
خواهرزاده‌اش عبدالله بن زبیر داشت؛ یک مرتبه  
به سرزمینی در وسط راه رسیدند و سگ‌ها به شتر  
عایشه حمله کردند. عایشه خیلی زیرک بود،  
فوراً پرسید: «اینجا کجا است و اسم این زمین را  
چه می‌گویند؟»

گفتند: «اینجا حوآب است.»

گفت: «ای وای بر من! من مورد مصداق کلام پیغمبر "أَيْتُكُنَّ" [صاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوَابِ] "شدم!"»

عبدالله به او گفت: «چه می گویی؟! این حرفها چیست؟! شاید حوآب مکان و محلّ دیگری باشد، و شاید آن شتر غیر از این شتر باشد! حالا می خواهی دست برداری؟ بیا و برویم!»  
عین همان قضیّه واقع شد و آن کلاب به عایشه حمله کردند!

## دلیل محبّت و علاقه فراوان پیامبر اکرم به

### حضرت فاطمه زهرا

پیغمبر فاطمه زهرا را دوست داشتند و این دوستی به خاطر سرّ پیغمبر بودن بود؛ فاطمه زهرا دختر پیغمبر و سرّ پیغمبر بود! او را از زینب، دختر دیگرشان بیشتر دوست داشتند، از سایر اولادشان بیشتر دوست داشتند؛ از همه آنها بیشتر دوست داشتند! گذشته از اینکه از خدیجه بود و در زمان بعثت و بعد از اینکه خداوند علیّ<sup>۱</sup> اعلیٰ مسئله نبوت را به پیغمبر داده بودند، متولد شده بودند.<sup>۲</sup> فاطمه زهرا یک نمونه ای بود! اگر

---

<sup>۱</sup> تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۶۹؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۲۴؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۵۷؛ المصنّف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۶۵؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۳۹۸؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۵۲. با قدری اختلاف.  
<sup>۲</sup> الکافی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ الهدایة الکبریٰ، ص ۱۷۵.

اجمالاً می‌خواهید بدانید، ائمه علیهم السّلام از نسل امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا هستند؛ یعنی فاطمه زهرا آن‌قدر باید دارای طهارت و عصمت باشد که امام زمان، مظهر عدل و مظهر توحید، باید از رَحِم فاطمه زهرا متولّد بشود، سیدالشّهدا باید از شکم فاطمه بیرون بیاید؛ عالم نمی‌تواند سیدالشّهدا را از غیر این شکم ببیند! امام رضا باید از اینجا باشد، موسی بن جعفر باید از اینجا باشد، امام محمّد تقی باید از اینجا باشد؛ همه ائمه باید از اینجا باشند! پدر ائمه امیرالمؤمنین است که خودش ترجمه حال زندگی خودش را از زمان کودکی تا هنگام فوت برای ما بیان می‌کند،<sup>۱</sup> و مادرشان هم باید این باشد، که این هم سر پیغمبر است! «سر پیغمبر است» یعنی پیغمبر است، متنها پیغمبر

کوچک و پیغمبر هیجده ساله؛ معنایش این است که اصلاً تمام آن روحيّات و اخلاق و معنویّات و توحید در او پیاده شده است!

نظر پیغمبر نظر ظاهری نیست، نظر واقعی او نظر ملکوتی است. پیغمبر هر وقت می‌خواهد

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۱۵۶ - ۱۶۰.

سفر برود، از حجره عیالات نمی رود، از حجره دخترش می رود؛ وقتی هم که از سفر برمی گردد، اوّل به خانه فاطمه می آید و می ایستد و سلام می کند، بعداً به منزل خودش می رود.<sup>۱</sup> فاطمه را می بوسد، دست فاطمه را می بوسد، سینه فاطمه را می بوسد.<sup>۲</sup> هر وقت فاطمه پیش پدرش می آید، پدر از جای خود بلند می شود و فاطمه را سر جای خودش می نشاند.<sup>۳</sup> اینها بر آن زنهایی که خودشان بچه ندارند و می بینند که شوهر با بچه زن متوفایش دارد این طور می کند، خیلی گران است!

## حسادت و کینه برخی همسران پیغمبر نسبت به

### حضرت فاطمه زهرا

یک وقت آن زن مثل امّ سلمه، زن مؤمنه‌ای است، و هرچه پیغمبر به فاطمه زهرا بیشتر محبت می کند، او بیشتر خوشحال می شود، چون خودش وارد در حرم است؛ امّا یک وقت زن آلوده‌ای است، یعنی در روح او غش هست و موجب کینه می شود، کار شکنی می کند، اذیت می کند، سعایت می کند، حرف زشت می زند و

<sup>۱</sup> مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۷۵؛ مکارم الأخلاق، ص ۹۴.

<sup>۲</sup> تفسیر فرات الکوفی، ص ۷۵؛ الأمالی، طوسی، ص ۴۰۰؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۹۶.

<sup>۳</sup> الأمالی، طوسی، ص ۴۰۰؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۹۶.

پیغمبر را به بدی نسبت می دهد! چگونه می تواند  
ببیند که پیغمبر اولاد دختر خود را روی زانو  
می نشاند و او خودش بچه ندارد؟! این  
می خواهد که پیغمبر هم به او همین قسم محبت  
کند که به فاطمه زهرا محبت می کند؛ اما پیغمبر  
نمی تواند، پیغمبر دید ملکوتی دارد، پیغمبر  
شهووی نیست، پیغمبر زنان را براساس شهوت  
نمی گرفت!

عایشه به خانه پیغمبر آمد و دختر هم بود،  
ولیکن پیغمبر حساب او را با حساب فاطمه یکی  
قرار نمی داد؛ این سرّ خودش است و ملکوت،  
آن جسم است و ظاهر! آنها می گویند: نه،  
همین که ما زن شدیم باید ما را در یک ترازو و او  
را در

یک ترازو قرار دهد! ولی در یک ترازو قرار نمی گیرند؛ جهل و علم در یک ترازو قرار نمی گیرند، نور و ظلمت در یک ترازو قرار نمی گیرند و پیغمبر نمی تواند قرار بدهد! پیغمبر باید حق هر کس را در حدود خودش حفظ کند، لذا این موجب کینه می شد و اذیت می کردند؛ بعضی اوقات فاطمه زهرا به در خانه پیغمبر می آمد، به او می گفتند: «پیغمبر نیست!» و در را باز نمی کردند!<sup>۱</sup>

## سرایت دشمنی و کینه ورزی نسبت به حضرت

### زهرا از داخل خانه پیغمبر به خارج

چه گذشت! چه گذشت! و این رشته از داخل به خارج سرایت کرد؛ حزب مخالف اهل بیت که در داخل خانه پیغمبر و متشکل از اُمّ حبیبه و حفصه و عایشه و بعضی دیگر بود، با خارج و با ابوسفیان و عمر و ابوبکر و معاویه و اینها مرتبط بودند و با همدیگر شبکه ها و ارتباطاتی داشتند و اسرار داخل خانه پیغمبر را به خارج می بردند.<sup>۲</sup> در سوره تحریم است که:

---

<sup>۱</sup> این جریان در الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۷، فی ما بین امیرالمؤمنین علیه السلام و عایشه است. (محقق)

<sup>۲</sup> صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۳۲: «عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة:

﴿پیغمبر [بعضی] زنان خود را حاضر کرد و فرمود: «من نگفتم که کلمات داخل را به خارج نبرید؟! چرا بردید؟!» گفتند: «نبردیم!» پیغمبر آیه قرآن را برای آنها خواند. گفتند: «چه کسی به تو خبر داده است؟» پیغمبر فرمودند: «جبرئیل خبر داده است!»﴾<sup>۱</sup>

## سبب جاودانگی حقیقت حضرت زهرا سلام

الله علیها

اینها نمی‌توانند براساس آن تقوا و عدالت و آن نورانیت و طهارت با فاطمه زهرا دشمنی کنند؛ لذا می‌آیند و فاطمه زهرا را در سن جوانی می‌کشند، می‌آیند و

---

إِنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ كُنَّ حَزِينِينَ: فَحِزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ وَ صَفِيَّةُ وَ سَوْدَةُ؛ وَ الْحِزْبُ الْآخِرُ أُمُّ سَلَمَةَ وَ سَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] و سَلَّمَ.»

السيرة النبوية، النجاح الطائي، طبع قديم، ج ۲، ص ۲۵۵: «... و كانت عائشة و حفصة عينين لأبويهما في منزل رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم في جميع القضايا.»

<sup>۱</sup>سوره تحریم (۶۶) آیه ۳: ﴿وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾.

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۰۸.



محسنش را سقط می‌کنند، می‌آیند و فدکش را  
می‌برند، می‌آیند و تازیانه می‌زنند! این تازیانه‌زدن‌ها به  
آن معنویّت و به آن مقام صدمه نمی‌زند؛ فاطمه زهرا را  
قطعه‌قطعه کنید، فاطمه زهرا است، در تمام عوالم شفیع  
امت است، لوادار توحید در روز قیامت است، مرکز  
عصمت و طهارتِ حضرت علی است! او را قطعه‌قطعه  
بکنید یا نکنید، امام حسین پسر او است؛ خودتان را  
بکشید و بخواهید ثابت کنید که به امام حسین نگوید:  
«ابن رسول الله؛ پسر پیغمبر!» اما امام حسین، امام  
حسین بود و از فاطمه زهرا است و فاطمه زهرا هم  
دختر پیغمبر است، حالا می‌خواهید پسر پیغمبر به او  
بگویید یا نگویید، این خارج که تغییر نمی‌کند!

موجودی در دنیا به وجود بیاید و خانمی پا به  
این عالم بگذارد که آن قدر به پدرش محبت دارد  
و آن قدر عاشق است و آن قدر به پیغمبر خود و

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۶؛ السقیفة و فدک، ص ۷۱؛  
الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۳۰؛ الهدایة الکبریٰ، ص ۱۷۹ و ۴۰۷؛  
الإحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۷۱، به نقل  
از نظام؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج  
۶، ص ۴۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

به پدر خود تأسی کرده است که روحش روح پیغمبر شده است، و سرش سر پیغمبر شده است؛ اما واقعاً حیف است! که اینها جاهل اند و نمی دانند و می خواهند دنبال آن اساس را بزنند، می آیند اینجا را از بین می برند، ولی اینجا قابل از بین بردن و قابل حذف شدن نیست!

پیغمبر از سفر برگشت و اوّل به خانه فاطمه آمد و دید پرده ای آویزان است، از در خانه فاطمه به مسجد برگشت. اینجا فاطمه زود ادراک کرد که پیغمبر برای چه برگشت؛ همیشه در خانه می آمد و می نشست! صدا زد: «سلمان بیا این دستبند نقره مرا بگیر!» پرده هم آویزان بود، پرده آویزان را هم باز کرد، و با دستبند به سلمان داد و گفت: «برو این را خدمت پدرم تقدیم کن و بگو این را درباره فقرا قسمت کند!»

سلمان دستبند و پرده را آورد و به پیغمبر داد، پیغمبر فرمودند: «چه کسی

داد؟» گفت: «دخترت داد.» حضرت فرمودند:  
«فاطمه چرا اینها را داد؟»

سلمان عرض کرد: «یا رسول الله! فاطمه گفت:  
”پدرم در خانه وارد نشد؛ و من هرچه تفحص  
کردم، غیر از این دو چیز علامتی برای عدم ورود  
او ندیدم!“

پیغمبر فرمود: ”جان من فدای فاطمه باد که از سر  
و فکر من خبر دارد!“<sup>۱</sup>  
این تأسی است!

لشگر اسلام جهاد کرده است و آنقدر از  
زن‌ها و مرد‌ها به‌عنوان اسارت آورده‌اند که مدینه  
پُر از زن و مرد اسیر است؛ اما فاطمه یک غلام یا  
یک کنیز ندارد، در همان منزل محقر، خودش  
باید پشم را بریسد و ببافد، خودش باید گندم را  
با دست‌اس آسیا کند و خمیر کند و بپزد، و خودش  
باید امام حسین را شیر بدهد! آمدند و گفتند: «یا  
فاطمه! خب به پدرت بگو: یکی از این زن‌ها که  
به‌عنوان اسارت آورده است، در منزل بیاورد و به  
شما بدهد تا کارهای شما را بکند!» و اصرار و  
إبرام کردند.

یک شخص از طرف فاطمه برای پیغمبر خبر  
آورد که: «یا رسول الله، شما این‌همه زن‌ها را

---

<sup>۱</sup> الأمالی، صدوق، ص ۲۳۴.

میان مسلمان‌ها قسمت می‌کنید، آخر این دختر

شما هم حقی دارد!»

پیغمبر خودش به خانه فاطمه آمد و گفت:

«ای دختر من! ما سهمیه مسلمان‌ها را می‌دهیم، اما

دوست دارم تو بر این مشکلات صبر کنی! می‌دانی

که در روز قیامت، درجاتی برای مؤمنین است که به

آن نمی‌رسند مگر با صبر! حالا می‌خواهی من از آن

برای تو چیز بهتری بدهم؟»

فاطمه گفت: «یا رسول الله، برای من مرحمت

کنید!»

حضرت فرمودند: «بعد از نمازها این

تسبیحات را بگو! و بر این تسبیحات مداومت داشته

باش تا به آن مقام برسی!» (همین تسبیحات حضرت

زهرا.)

فاطمه گفت: «من خادم و کلفت می‌خواهم

چه کار؟! من رضای شما را می‌خواهم!»<sup>۱</sup>

پیغمبر کارهای بیرون را قسمت کرده بود و

همان شبی که دست فاطمه را در دست علی

گذاشت، فرمود: «ای فاطمه، کارهای داخل منزل به

عهده تو، و کارهای خارج به عهده علی است!»<sup>۲</sup>

تهیه غذا و کاشتن درخت‌ها و چیدن خرما و

جاری کردن نهرها و جنگ و جهاد و... به عهده

علی است، و خانه‌داری و تکفل امور داخل منزل به

عهده فاطمه است؛<sup>۳</sup> و این قسمتی است که پیغمبر

برای او کرده است و فاطمه هم سِرّ پیغمبر است و

راضی است!

غالب تواریخ نوشته‌اند:

وقتی فاطمه زهرا را برای امیرالمؤمنین زفاف

کردند، سن آن حضرت نه سال بود،<sup>۴</sup> و هنگامی

---

<sup>۱</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۰؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۶۷؛ مسند  
أحمد، ج ۱، ص ۱۰۶ و ۱۳۶ و ۱۵۳؛ سنن أبی داود، ج ۲، ص ۲۹؛ الدعاء،  
طبرانی، ص ۹۶؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۱؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص  
۱۵۵؛ با قدری اختلاف در مصادر.

<sup>۲</sup> قرب الإسناد، ص ۵۲.

<sup>۳</sup> تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱.

<sup>۴</sup> الکافی، ج ۸، ص ۳۴۰؛ مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۳۵۷؛  
إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۵۸۴.

که از دار دنیا رفتند، هجده ساله بودند؛<sup>۱</sup> آن وقت فاطمه زهرا در همین مدّت مختصر، پنج اولاد آورد: یکی حضرت امام حسن، یکی حضرت امام حسین، یکی حضرت زینب و یکی حضرت امّ کلثوم؛ امّا محسنش هم که ما به او محسن می‌گوییم، به دنیا نیامد!<sup>۲</sup> حالا اگر محسن به دنیا آمده بود، چه می‌دانیم که از امام حسین کمتر بود، و از

امام حسن کمتر بود؟! او هم اولاد علی و فاطمه است دیگر! امّا او را همان‌طور در همان نطفه‌بودن کشتند! در همان جنین‌بودن، بین در و دیوار له کردند!<sup>۳</sup>

## بشارت رسول خدا در حال احتضار به

### حضرت زهرا

پیغمبر دارد از دار دنیا می‌رود و فاطمه خیلی گریه می‌کند و ناراحت است و این شعرها را می‌خواند:

---

<sup>۱</sup> تاریخ اهل‌البیت، ص ۷۱ و ۷۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۵۷ و ۴۵۸؛ الهدایة الكبرى، ص ۱۷۶.

<sup>۲</sup> الهدایة الكبرى، ص ۱۸۰؛ تاریخ اهل‌البیت، ص ۹۳؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۳، ص ۳۵۸؛ تاج‌الموالید، ص ۷۶.

<sup>۳</sup> رجوع شود به الهدایة الكبرى، ص ۱۷۹ و ۴۰۷؛ الإختصاص، ص ۱۸۵؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ دلائل‌الإمامة، ص ۱۳۴؛ الممل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۷۱، به نقل از نظام؛ میزان‌الإعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

یعنی «ای پدر بزرگوار، تو ابر سفیدی بودی که بر فراز آسمان آن دانه‌های باران رحمت از تو فرو می‌ریخت، و بر تمام یتیم‌ها و زنان بیوه و مستمندان مانند ابرِ رحمتی بودی.»  
پیغمبر فرمود:

ای فاطمه بیا! چرا این شعر را می‌خوانی؟ آیه قرآن را بخوان: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

فاطمه خیلی ناراحت بود، همه زن‌های پیغمبر اطراف ایستاده‌اند و تماشا می‌کنند؛ پیغمبر گفت: «فاطمه بیا!» فاطمه را بغل گرفت و او را بوسید و یک جمله کوتاه گفت؛ فاطمه با لبخند از روی سینه پیغمبر بلند شد. از فاطمه سؤال کردند:

---

<sup>۱</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴. امام شناسی ج ۱۳، ص ۱۹:

«و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده‌اند و در گذشته‌اند؛ پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه‌های پای خود به عقب واژگون می‌شوید؟! و هرکس بر روی دو پاشنه پای خودش به عقب واژگون شود، ابداً به هیچ وجه به خداوند ضرری نمی‌رساند، و خداوند به زودی پاداش سپاس گزاران را می‌دهد.»

<sup>۲</sup> أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۵۳.

«پیغمبر به تو چه گفت که از آن حال إبتهاال به

حال تبسّم در آمدی؟» فاطمه فرمود:

پیغمبر فرمود: «چرا غصّه می خوری؟ بعد از چند

روز، با من خواهی بود، و تو اولین کسی از

اهل بیت من هستی که به من ملحق می شود!»<sup>۱</sup>

**(وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ).<sup>۲</sup> (إِنَّا لِلَّهِ**

**وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ).<sup>۳</sup>**

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۱۸۶؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۷. هم چنین رجوع شود به مسند أحمد، ج ۶، ص ۷۷ و ۲۴۰؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۶۱.

<sup>۲</sup> سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

<sup>۳</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.



مجلس پنجم : چند توصیه اخلاقی در

سورهٔ اسراء

طهران، مسجد قائم



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

## طراوت و شیرینی سورهٔ اسراء

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا  
مَّخْذُومًا﴾<sup>۱</sup>

و در آیه دیگر می فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ  
مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> سورهٔ اسراء (۱۷) آیه ۲۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۵۳:

«و هیچ گاه با خدا معبود دیگری را قرار مده، که در این صورت ملامت شده، و سر افکنده در کنج خذلان و ذلت می نشینی!»

<sup>۲</sup> سورهٔ اسراء (۱۷) آیه ۳۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۱۹:

«و با الله معبود دیگری را قرار مده، که در آن صورت به طور ملامت شده و

بین این دو آیه شانزده آیه فاصله است، و این آیه و آن آیه با آن پانزده آیه مجموعاً هجده آیه می شود؛ یعنی آیه اوّل: آیه بیست و دوّم از سورهٔ اِسراء، و آیهٔ آخر: آیهٔ سی و نهم از سورهٔ اِسراء است. اِنْ شاء الله که مراجعه می کنید! هفتهٔ قبل

---

دور افکنده گردیده، در جهنّم فرو خواهی افتاد!»

درباره این آیات قدری صحبت شد.<sup>۱</sup>

سورهٔ اِسراء از آن سوره‌های جانانهٔ قرآن است! همهٔ سوره‌های قرآن جانانه است، اما بعضی از سوره‌ها است که آدم همیشه واقعاً دلش می‌خواهد که آن سوره‌ها را بخواند!

## استحباب قرائت سُور طِوال در نماز

ما بعضی اوقات که کمی سوره‌های بلند در نماز می‌خوانیم مورد اعتراض واقع می‌شویم که آقا پایمان درد می‌کند، آقا عجله داریم! آقا جان، اگر ضرورت دارد و عجله داری یا پایت درد می‌کند، نمازت را فردی کن و برو! و یا اگر پایت درد می‌کند بنشین! امام جماعت قرائتش را می‌خواند و هر جا پایتان درد گرفت و خسته شد، بنشینید و گوش کنید و وقتی پایتان خوب شد، دو مرتبه بلند شوید!<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> متأسفانه این جلسه یافت نشد. (محقق)

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۳، ص ۴۱۰: «عن جمیل بن درّاج، أنّه سأل أبا عبد الله عليه السلام: ما حدُّ المريض الذي يُصلّي قاعداً؟ فقال: «إنَّ الرجلَ ليوَعكُ و يَحرجُ، ولكنّه هو أعلم بنفسه؛ ولكن إذا قوی فليقم.»»

ترجمه: «جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام پرسید: حدّ مریضی که نمازش را نشسته می‌خواند چیست؟ حضرت فرمودند: «همانا شخص به رنج و حرج می‌افتد [اگر ایستاده بخواند]، و همانا خودش به خودش آگاه‌تر است؛ اما هرگاه که قوت و توانایی یافت بایستد.»» (محقق)

الکافی، ج ۳، ص ۴۱۱: «عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قلت: الرَّجُلُ يُصَلِّي و هو قاعد فيقرأ السُّورةَ، فإذا أراد أن يخيّمها قام فركع بآخرها. قال: «صلاةُ صلاة القائم.»»

ترجمه: «زراره گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: شخصی نشسته

# معنا و مراد از مراعات أضعف المأمومين در

## نماز جماعت

قاعده‌اش این است که انسان نمی‌تواند امام

را ملزم کند به اینکه حتماً مطابق میل من بخوان! آن

هم که گفته‌اند: «انسان بایستی أضعف مأمومين را

ملاحظه کند.»<sup>۱</sup> أضعف مأمومين اصلاً می‌گویند:

نماز نخوان! راحت! أضعف مأمومين این است!

أضعف مأمومين نسبت به سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)<sup>۲</sup> که

نیست؛ بلکه نسبت به سوره‌های بلندی است که

معروف و مشهور بود و می‌خواندند.<sup>۳</sup>

---

نماز می‌خواند، سوره را که می‌خواند، قبل از اینکه آن را به پایان برساند، می‌ایستد و در انتهای قرائتش رکوع را بجای می‌آورد؛ [نمازش چگونه است]؟ حضرت فرمودند: «نماز او نماز شخص ایستاده است.» (محقق) من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۶۴: «و قال حماد بن عثمان: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: قد اشتدَّ علىَّ القيامُ في الصلاة. فقال: "إذا أردتَ أن تُدركَ صلاةَ القائمِ فأقرأ و أنت جالس، فإذا بقيَ من السورة آيتان فقم و أتمَّ ما بقي، و اركع و اسجد؛ فذاك صلاةُ القائم.»»

ترجمه: «حماد بن عثمان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همانا برای من قیام در نماز سخت شده است. حضرت فرمودند: "اگر می‌خواهی ثواب نماز ایستاده را دریابی، پس قرائت را نشسته انجام بده و چون از سوره دو آیه باقی ماند، بایست و قرائت را تمام کن و سپس رکوع و سجود را انجام بده؛ و آن نمازت نماز شخص ایستاده خواهد بود.»» (محقق)

<sup>۱</sup> من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۹۰.

<sup>۲</sup> سوره إخلاص (۱۱۲).

<sup>۳</sup> من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۹۰.

و الا انسان هنگامی که به دگان سبزی فروشی می رود و می گوید: آقا این یک دسته تره چند است؟ این یک دسته اسفناج چند است؟ این بادمجان چند است؟ کمتر می دهی یا نمی دهی؟ نیم ساعت وقت طول می کشد و این پا و آن پا می کند؛ ولی آقا کمرش درد نمی کند، معده اش درد نمی کند، تب ندارد و رماتیسم ندارد؛ اما وقت دو رکعت نماز، همه این دردها می آید! عجله ها هم اینجا می آید! درحالتی که از اوّل سوره جمعه تا آخر سوره جمعه - که در وقت نماز جمعه خوانده می شود -

---

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: و كان مُعَاذٌ يَوْمُ فِي مَسْجِدِ عَلِيٍّ عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ يُطِيلُ الْقِرَاءَةَ، وَ أَنَّهُ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ فَافْتَتَحَ سُورَةَ طَوِيلَةً، فَقَرَأَ الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ وَ صَلَّى ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ؛ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَبَعَثَ إِلَى مُعَاذٍ فَقَالَ: "يَا مُعَاذُ، إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فَتَانًا! عَلَيْكَ بِـ (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا) وَ ذَوَاتِهَا!"»

لوامع صاحب قرانی، ج ۴، ص ۴۳۳: «و منقول است که معاذ بن جبل در مسجدی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله امامت می کرد و نماز را طول می داد. اتفاقاً شخصی بر او گذشت و خواست که نماز را جماعت بخواند، دید معاذ شروع به خواندن سوره ای طولانی نموده است. آن مرد قصد انفراد کرد و خود سوره ای را قرائت نمود و نماز را تمام نمود و بر راحله اش سوار شد و رفت. خبر این واقعه به آن حضرت رسید، حضرت شخصی را به سوی معاذ فرستاد که: "زنهار، چنین مباش که مردم را به سختی و مشقت بیندازی! بر تو باد که سوره هایی مثل سوره و الشمس و امثال آن را بخوانی!"»

من گمان نمی‌کنم پنج دقیقه طول بکشد! پنج دقیقه هم طول نمی‌کشد؛ شاید سه دقیقه طول بکشد! آیا این اصلاً به حساب می‌آید؟!

## دستورات شرع نسبت به قرائت سوره در نماز

علاوه بر این، ما تابع شرعیم، و وقتی دستور داده شده است که در شب جمعه باید امام در نمازش سوره جمعه بخواند؛<sup>۱</sup> حالا مأموم می‌خواهد طاق‌ت بیاورد، می‌خواهد طاق‌ت نیاورد! در روز جمعه در رکعت اوّل: سوره جمعه و در رکعت دوّم: سوره منافقین وارد شده است و امام باید بخواند و مأموم باید منتظر بشود.<sup>۲</sup> در صبح روز دوشنبه و روز پنج‌شنبه در رکعت اوّل: سوره ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ﴾<sup>۳</sup> و در رکعت دوّم: سوره ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾<sup>۴</sup> وارد است<sup>۵</sup> و امام باید این سوره‌ها را بخواند. و در اوقات دیگر در صبح جمعه رکعت اوّل: سوره جمعه، و رکعت دوّم:

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون ترغیب بر قرائت سوره جمعه در شب‌های جمعه رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۱۷ - ۱۲۱.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۳، ص ۴۲۴.

<sup>۳</sup> سوره انسان (۷۶).

<sup>۴</sup> سوره غاشیه (۸۸).

<sup>۵</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۷.

سوره **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾** وارد است.<sup>۱</sup>

از آن گذشته، روزها در ظهر و عصر مستحب

است که امام سوره‌های کوتاه، مثل: **﴿وَاللَّيْلِ إِذَا**

**يَغْشَى﴾**،<sup>۲</sup> **﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾**، **﴿وَالشَّمْسِ**

**وَضُحَاهَا﴾**،<sup>۳</sup> **﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾**،<sup>۴</sup> و...

بخواند!

در مغرب قدری سوره‌های طولانی تر بخواند،

مثل: **﴿وَالنَّازِعَاتِ﴾**<sup>۵</sup> و **﴿وَيَلِّ**

**لِّالمُطَفِّفِينَ﴾**،<sup>۶</sup> و در نمازهای عشاء قدری بلندتر،

مثل: **﴿عَمَّ﴾**،<sup>۷</sup> سوره دهر: **﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ**

**مِّنَ الدَّهْرِ﴾**، سوره الحاقه، سوره **﴿يَا أَيُّهَا الْمُرْمِلُ﴾**،<sup>۸</sup>

**﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾**<sup>۹</sup> و....

در نماز صبح سوره‌های بلندتر بخواند، مثل:

سوره حشر، سوره **﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾**،<sup>۱۰</sup>

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۳، ص ۴۲۵.

<sup>۲</sup> سوره لیل (۹۲).

<sup>۳</sup> سوره شمس (۹۱).

<sup>۴</sup> سوره اعلیٰ (۸۷).

<sup>۵</sup> سوره نازعات (۷۹).

<sup>۶</sup> سوره مطفّین (۸۳).

<sup>۷</sup> سوره نبأ (۷۸).

<sup>۸</sup> سوره مرمل (۷۳).

<sup>۹</sup> سوره مدثر (۷۴).

<sup>۱۰</sup> سوره ملک (۶۷).

سوره الرَّحْمَن و سوره‌هایی که وارد شده است!<sup>۱</sup>  
 حالا شما بیاید به مردم بگویید: آقا جان، در  
 نماز همیشه سوره **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** نخوانید،  
 آنچه وارد شده است این است که در شبانه‌روز  
 سوره **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** ترک نشود!<sup>۲</sup> اگر انسان  
 همیشه سوره **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** بخواند، قرآن  
 مهجور و متروک می‌شود! روایتی در علل  
 الشَّرَائِع از حضرت امام رضا علیه السَّلَام است  
 که فرمودند:

أَمَرَ النَّاسَ بِالْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ لِيَلْمُوا الْقُرْآنَ  
 مَهْجُورًا [مُضَيِّعًا، بَلْ يَكُونُ مَحْفُوظًا مَدْرُوسًا].<sup>۳</sup>  
 «مردم امر شدند که آیات قرآن را در نمازها  
 بخوانند تا اینکه قرآن، کتاب خدا در سینه‌ها بماند  
 و مهجور نشود و دور نیفتد، و مردم همیشه با  
 آیات قرآن سر و کار داشته باشند.»

## مهجور نمودن قرآن با اکتفا به قرائت سوره

### توحید در نماز

عزیز من، اگر انسان همیشه سوره **(قُلْ هُوَ اللَّهُ  
 أَحَدٌ)** را بخواند - کما اینکه همه ما این کار را  
 می‌کنیم - قرآن را دور انداخته‌ایم! خُب بگویید:

<sup>۱</sup> رجوع شود به وسائل الشَّيْعة، ج ۶، ص ۱۱۶-۱۱۸ و ۱۴۱-۱۵۰.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۲۲.

<sup>۳</sup> علل الشَّرَائِع، ج ۱، ص ۲۶۰.

این سوره ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَشِيَّةِ﴾ معنایش

چیست و برای چه آمده است؟ ﴿هَلْ أَتَى عَلَى

الْإِنْسَانِ﴾ برای

چیست؟ سوره منافقون برای چیست؟ سوره  
جمعه برای چیست؟ اگر انسان همیشه اینها را  
بخواند، قرآن با معانی اش درون سینه اش می ماند!  
قرآن در سینه ها زنده است، نه در بین کتاب ها! پس  
اگر قرآن بین کتاب ها برود، از قرآن دور افتاده ایم.<sup>۱</sup>

این آیه سوره اسراء را که امروز قرائت  
کردیم، تفسیرش را با چند آیه دنباله اش در هفته  
پیش گفتیم و گذشتیم؛ حالا چند آیه دنباله اش را  
بیان می کنیم.

چه قدر این آیات شیرین است! به جان شما  
قسم، از عسل شیرین تر است! عسل کجا به  
گردش می رسد؟! آدم در نماز بایستد و شروع به  
خواندن سوره بنی اسرائیل (اسراء) کند و کیف  
کند! و ما هم بعضی اوقات که با رفقای  
خصوصی هستیم، همان هایی که پایشان درد  
نمی گیرد، کمرشان درد نمی گیرد و حوصله شان  
سر نمی رود، از این سوره ها می خوانیم.

یک مرتبه در مشهد بودیم و سوره ابراهیم را  
با چند نفر از اهل بیت و ارحام و قوم و خویش ها  
خواندیم؛ والله اینها نگفتند که کمر ما درد گرفت!  
اما در سفری که در مکه بودیم، از سوره های

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۲-۳۲۷.

بزرگ می خواندیم؛ وقتی وارد مکه شدیم، من  
هوس کردم که سوره ابراهیم را در نماز بخوانم  
و گفتم: رفقا حال دارید سوره ابراهیم بخوانم یا  
حال ندارید؟ شش، هفت صفحه است. اما مثل  
اینکه بعضی ها مقداری حال نداشتند؛ خلاصه از  
سوره گذشتیم! اما سوره ابراهیم عجیب است؛  
آدم را آن بالاها می برد و می گرداند و خبرهایی  
می آورد! خیلی عجیب است!

سوره اسراء عجیب آیاتی دارد! آدم روی هر  
آیه ای باید چشمش را ببندد و رد بشود؛ همین!  
و غیر از این چاره ای نیست؛ اگر بخواهد در معنا  
و بطنش و در این امور وارد بشود، برای هر  
کدامش بایستی انسان را یک میلیون سال در  
عوالم نوری عبور بدهد، تازه حق آن عالم را هم  
اداء نکرده است!

## گرفتاری در ذلت و خذلان به واسطه پرستش

### معبود دیگری غیر از خداوند متعال

علی کل تقدیر، اول این آیه را شروع  
می کنیم، و مجموعاً سیزده آیه می شود:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾<sup>۱</sup> «با خدا، خدای دیگری انتخاب نکن و قرار نده! اگر خدای دیگر را با خدا شریک قرار بدهی، نشسته و افتاده می شوی، دیگر قدّت قائم نیست و روی پای خودت سوار نیستی، تو سری خورده و کوفته می شوی!»

تفسیر این آیه را گفتیم:

﴿فَتَقْعُدَ﴾؛ «می نشینی» ﴿مَذْمُومًا﴾؛ «درحالی که مورد مذمتی و تمام این عالم ملک و ملکوت تو را مذمت می کنند» و ﴿مَّخْذُولًا﴾؛ «ذلیل و تو سری خورده می شوی و خِذلان دامن تو را می گیرد!»

قرآن مجید عجیب بیان می کند:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup> «کسانی که ایمان به خدا دارند و با خدا شریکی نمی آورند، اینها عزیزند و سرشان بلند است؛ چون به خدا پیوسته اند! (اما آنهایی که به خدا پیوسته نیستند، بریده اند!)»

قرآن مجید عجیب تأکید بسیار می کند! در سوره رعد هم چند آیه راجع به مخلصین بیان می کند که خیلی عجیب است! دیگر بگذریم و

---

<sup>۱</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۲.

<sup>۲</sup> سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

از این آیات تجاوز نکنیم:

## معنا و کیفیت احسان به والدین

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾؛ «خدا حکم

کرده است که غیر از او کسی را عبادت نکنید!»

﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾؛ «و به پدر و مادر خیلی نیکی

و احسان کنید!»

﴿إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾<sup>۱</sup>؛

«اگر یکی از پدر و مادرت و یا هر دو پیر شدند،»

طبعاً انسان که پیر می شود ضعیف می شود، و

مریض هم که می شود ضعیف می شود، و این دو

جهت ضعف در او پیدا می شود و تحملش کم

می شود و به

---

<sup>۱</sup>سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۳.

سر و صدا و ناله می‌افتد و داد و بیداد می‌کند، و ما اسمش را غُرغر می‌گذاریم! اما به حساب آیه، غُرغر نیست، بلکه استعداد رفته است و سر و صدایش بلند شده است. مثل این ماشین‌هایی که کهنه شده و در و زوارش در رفته است، تا بخواهی این ماشین را راه بیندازی صدا می‌کند! شما هر چه بیایید و این ماشین را نصیحت کنید که آقا جان من، عزیز من، آخر چرا این چنین شدی؟! تو در این دنیا عمر کردی تا کمال پیدا کنی؛ آن روز که تو را از کمپانی آوردم، وقتی آدم سوارت می‌شد مثل حجله عروس می‌رفتی! حالا چطور شده است که تا انسان گاز می‌دهد: قار، قار، قار! این چه حسابی است؟! این ماشین جواب انسان را می‌دهد: آقا جان پیر شده‌ام!

### نحوه مدارا با والدین پیر و فرتوت

خدا مرحوم آقا شیخ محمد بهاری را رحمت کند! آقای میرزا محمد مجاهد برادر عیال ایشان و پسر خاله ما - که از علمای نجف و نوه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بود و همان شخصی بود که در سن نود سالگی به اینجا آمد و فوت

کرد - ایشان گفتند:

ایشان یک روز در نجف در دکان سبزی‌فروشی بود، ما هم رفته بودیم سبزی بخریم و دیدیم که او هم ایستاده است تا سبزی بخرد. گفتم: آقا حال شما چطور است؟ گفت: «آه! آقا نگو! حال کجاست؟! نه کمر داریم و نه قوه داریم، هیچ چیزی نداریم!» بعد این شعر را برای من خواند:

بنابراین ما وقتی پیر و شکسته و مریض  
می شویم، به سر و صدا می افتیم. اگر راننده این  
ماشین وقتی دید این ماشین غرغر می کند، پایین  
بیاید و عصبانی بشود و دوتا لگد هم به این  
ماشین بزند، هم پای خودش را به درد آورده  
است و هم ماشین را خراب کرده است! این  
شخص باید اینجای ماشین را نگاه کند، آنجایش  
را نگاه کند، روغنش را بریزد، دستمال بمالد،  
پیچش را باز کند، بعضی جاهایش را عوض کند،

سعی کند این ماشین را در سنگلاخ راه نبرد، بار زیاد به آن نزند و... تا اینکه بتواند چند روزی از این ماشین استفاده کند. با مادر و پدر هم باید همین کار را بکنید و بگویید: عزیزم، جانم، صبر کن، دنیا همین طور است! رختخوابش را درست کنید، آب دستش بدهید، غذایش را بیاورید، امرش را اطاعت کنید و... قرآن این طور دارد می گوید! حالا ما این آیه را مجمل و مختصر معنا می کنیم. بعد از اینکه می گوید:

**﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾؛**

خیلی عجیب است! یک مرتبه از خودش و عبادت خودش، سراغ پدر و مادر می آید:

**﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾؛** «خدا حکم کرد که غیر از او

را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید!»

**﴿إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ﴾؛** «اُفّ به آنها نگو، آخ به آنها نگو!

(فقط بگو: سمعاً و طاعتاً!)»

**﴿وَلَا تَنْهَرْهُمَا﴾؛** «آنها را از خود نرنجان و دور

نکن! سرشان داد نزن و آزرده نکن! نهیشان

نکن! (نهر به هاء هَوَّز: یعنی پرخاش) به آنها

پرخاش نکن!»

**نحوه عطوفت و مهربانی کردن فرزندان از**

## روی خضوع و خشوع نسبت به والدین

﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾<sup>۱</sup> «آرام، بزرگوارانه،

شرافت‌مندانه، کریمانه و بزرگ‌منش با آنها

صحبت کن، و از میدان به‌در نرو! (بگذار آنها هر

کاری می‌خواهند بکنند، تو از میدان به‌در نرو!)»

﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾<sup>۲</sup> «در

مقابل آنها دو بال ذلت (در مقابل عزت) را پایین

بیاور! در مقابل آنها آقایی نکن و سرت را بلند

نکن! در مقابل آنها کوچکی کن!»

بعضی از جاها کوچکی کردن مطلوب است.

انسان باید عزیز باشد، اما نه پیش پدر و مادرش!

در روایات داریم که پیغمبر فرمود:

---

<sup>۱</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۳.

<sup>۲</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۴.

بهترین زن‌های شما آن زنی است که در خانه

شوهر در مقابل شوهر، ذلیل باشد و در پیش اهلش عزیز باشد!

ذلیل یعنی پیش شوهر نرم باشد، مطیع باشد، اوامر او را با آغوش باز استقبال کند، در مقابل شوهر خشن و چماق نباشد! اینها حساب دارد! اما پیش اهلش که می‌رود سربلند و عزیز باشد، پیش بستگان خودش که می‌رود از آنها حرف گوش نکند!

و بدترین زن‌های شما آن زنی است که پیش شوهر عزیز باشد و پیش اهلش ذلیل باشد!<sup>۱</sup>

پیش شوهرش حال تمکین و تسلیم و اطاعت و انقیاد در او نباشد: یکی تو بگو و یکی من بگویم، تو بگو و من بگویم، تو بگو و من بگویم! اما پیش اهل خودش ذلیل باشد و هرچه بگویند در گوشش فرو برود و آنها را به رخ شوهر بکشد.

**(وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ)؛<sup>۲</sup>**

«بال‌های رحمت خود را از روی فروتنی و تواضع و خشوع (نه از روی غیظ و غضب و ناچاری) بر آنها پایین بیاور!»

<sup>۱</sup> تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۴۰۰.

<sup>۲</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۴.

همین‌طور که وقتی می‌خواهید مرغ را  
بگیرید، از روی اضطرار و ناچارى بال‌هايش را  
جمع می‌کند و تسلیم می‌شود، شما بال‌های  
قدرت خود را در مقابل پدر و مادر بشکنید، فرود  
بیاورید و پایین بیاورید، اما از روی رحمت!  
قدرت دارید بال بزنید و بپرید و از دست فرمان  
آنها پرواز کنید و خود را راحت کنید، اما این کار  
را نکنید!

مادر پیر شده است، پدر پیر شده است، آنها  
را در خانه با یک کلفت و یک نوکر که خدمتشان  
کند، تنها نگذار! آنها را در خانه‌ای که خودت  
دوست داری بیاور. آن اطاق پذیرایی عالی در  
بهترین طبقه را برای آنها بگذار! اطاقی که مایلی  
برای خودت باشد، نه اینکه اطاقی که دم در است  
برای آنها باشد و اطاق عالی برای خودت! این  
کار

را نکن؛ این کار لطف ندارد، یمن ندارد، برکت

ندارد، روح و جان ندارد!

﴿وَقُلْ رَبِّ أَرْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ «و

علاوه بر این، همیشه آنها را دعا کن و بگو: خدایا  
بر این دو رحمت بفرست، همین طوری که این  
دو من را در دوران کودکی تربیت کردند و  
پرورش دادند!»

اگر اینها نبودند من کجا بودم؟ این «من» با  
این همه سنگینی که ترازوهای شیطان واقعاً  
نمی‌تواند این منیت را بکشد و شیطان از دست  
این منیت من عاجز می‌شود، اما اینها مرا تربیت  
کردند، از کوچکی من را درست کردند و تربیت  
کردند، این دست و آن دست کردند و بدون توقع  
مرا تربیت و بزرگ کردند! خدایا همیشه بر آنها  
رحمت بفرست، چه درحالتی که زنده‌اند و چه  
درحالتی که از دنیا رفته‌اند!

**انفتاح راه رشد انسان به واسطه استغفار از رفتار**

**ناشایست نسبت به پدر و مادر**

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ  
فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا﴾<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۴.

<sup>۲</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۵.

«خدا می‌داند شما چه کاره هستید و در نفس‌های خود چه ذخیره کرده‌اید! اگر از پدر و مادرتان رنجیده باشید و آنها شما را رنجانده باشند، و الآن بخواهید به‌سوی خدا برگردید و توبه کنید و تغییر روش بدهید، خدا از شما قبول می‌کند.»

تا به حال این مطالب و این آیات قرآن به گوشتان نخورده بود و با پدر و مادر کج سلوکی می‌کردید؛ الآن که فهمیدید، برگردید! خدا می‌داند و از قلب شما آگاه است که الآن می‌خواهید برگردید یا نه! اگر صلاح و راه رشد و رُقَاء را برای خود انتخاب کنید، خداوند برای بازگشتگان و رجوع‌کنندگان به‌سوی خود، بال‌های رحمت و مغفرت خود را باز کرده است و همه را می‌پذیرد؛ برگرد تا او بپذیرد.<sup>۱</sup>

## استحباب وصیت به اعطای مقداری از مال به

### نزدیکان

﴿وَوَاعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾<sup>۲</sup> «حقّ نزدیکان و ابن‌سبیل و مساکین را به آنها بده!»

آنها هم حقّی دارند!

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون وجوب احسان به پدر و مادر و آثار و برکات مترتب بر آن رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۴۷.

<sup>۲</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۶.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>

«وقتی می خواهید از دار دنیا بروید، مال را فقط برای ورثه نگذارید (که تنها فلان آقا و یا فلان خانم و مخدره محله جلیله حلیله و ورثه جناب عالی از نقطه نظر ظاهری ارث ببرد)، بلکه برای ذوی القربای خود هم وصیت کنید!»

بگو: از این سرمایه من به آن دختر خاله من که بینوا است، حقی بدهید! به آن دختر عمه ام حقی بدهید! به عموی من حقی بدهید! به آن نوه دایی من حقی بدهید! اینها اقربین هستند و ندارند، برای اینها حقی قرار بده!

**اهمیت صله رحم و دستورات اسلام نسبت به**

**آن**

چقدر مساعدت به أرحام و نزدیکان خوب است! کلید یکی از [قفل های] آسمان که خیلی خیلی محکم است و به واسطه رسیدگی به اقربا و نزدیکان باز می شود، همین صله رحم است! آیا معنای صله رحم این است که اول افطار ماه رمضان، انسان و همه عیالاتش بلند بشوند و بروند در خانه خواهر انسان را بزنند و بریزند در

---

<sup>۱</sup>سوره بقره (۲) آیه ۱۸۰.

آن خانه، و آنها کلافه بشوند؟! غذا برای خودشان ندارند، خسته و آبرومند هستند، حالا جماعتی هم اینجا آمده است و ریخته است برای صلهٔ رحم! بعد می‌نشینند و تا نزدیک اذان صبح صحبت می‌کنند و آنها را از کار و بار و زندگی و دعا و همه چیز می‌اندازند! این صلهٔ رحم شد؟! آقا جان، این قطع رحم است! صلهٔ رحم به دست آوردن دل او و خشنود کردن او است، و به طریق احسن، قضای حوائج او است.

اگر می‌خواهی سر زده آنجا بروی و سر زده ناراحت می‌شود، حداقل خبر بده

تا آب آبگوشتش را زیاد کند و اقلأً خجالت نکشد! نگو شأن من نیست که با خبر بیایم! نه خیر؛ شما می‌خواهی این قدر خودت را بالا ببری که بگویی شأنم نیست که با خبر بیایم! اصلاً من این قدر آقا هستم که می‌خواهم بی‌خبر وارد بشوم و نگویم!

هرجا صلاح می‌دانی که بروی، برو؛ و هرجا صلاح می‌دانی که نروی، نرو؛ هر کدام بهتر است! به بعضی‌ها باید کمک کنی بدون اینکه بفهمند کمک از ناحیه تو است، و به بعضی‌ها باید کمک کنی تا بفهمند که این مکتب از ناحیه تو است؛ صور و اشکال صله رحم فرق می‌کند.

ذوی‌القربی هم این طور شد. از این ماهی‌ای که سرخ کرده‌ای و دودش بلند شده است، اگر نوه عمّه‌ات یا دختر خاله‌ات اطلاع پیدا کرد، یک تگه به او هم بده؛ اشکال ندارد، از گنج خدا نترس و باک هم نداشته باش! این حال شرک است که در انسان پیدا می‌شود و انسان از انفاق می‌ترسد و جلوی خودش را می‌گیرد و مدام ترمز می‌کند! آیه شریفه می‌فرماید:

(قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ).<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۰۰.

«ای پیغمبر، به این مشرکین بگو: این نفس خبیث و این نفس شقیّ و این نفس بخیلی که شما دارید، اگر تمام خزاین رحمت خدایِ مرا مالک بشود و کلید تمام انبارهای دنیا را به شما بدهند (انبارهای گندم، انبارهای جو، انبارهای برنج، انبارهای روغن، انبارهای طلا، انبارهای دوا، انبارهای کتاب و انبارهای سعادت، همه را به شما بدهند)، باز هم دلتان نمی‌آید انفاق کنید و می‌ترسید انفاق کنید!»

[مال با انفاق] کم نمی‌آید، زیادتیر هم می‌شود!

﴿وَأَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾؛  
«حقّ ابن‌السَّبیل و ذا‌القربی و مساکین را به آنها بده!»

**نهی قرآن کریم از زیاده‌روی در انفاق و**

**بخشش و عدم رعایت حال عیالات خود**

﴿وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدِيرًا﴾؛<sup>۱</sup> «زیاده‌روی نکن!»

[اَمَّا] حالا که می‌دهی، صحیح نیست که هرچه داری بدهی؛ عیالات خود را گرسنه نگذار! نگو: من چون آدم لوطی‌منشی هستم، یک‌مرتبه تمام اموال خودم را در راه خدا انفاق

<sup>۱</sup>سوره‌ٔ اِسْرَاء (۱۷) آیه ۲۶.

می‌کنم! این هم غلط است و صحیح نیست. خداوند علیّاً علیّاً تو را سرپرست و کفیل امر عیالات قرار داده است، و باید از عهده اداره آنها هم بر بیایی! این کار صحیح نیست. ما دوست داریم که تمام منافع هرچه در می‌آوریم، در فلان هیئت صرف کنیم و یا با فلان هیئت، کربلا و نجف و مشهد برویم و برگردیم؛ ولی وقتی زن خانه در استیصال و در شدت زندگی می‌کند، این گناه است و ثواب نیست، این اعوجاج طریق است، این زیارت امام نیست و این حرکت به سوی ضدّ امام و به راه ضدّ امام است!

**﴿وَلَا تُبَدِّرْ تَبَدِّيراً﴾**؛ «انفاق کن، ولی کم بده و برای خود هم بگذار!»

همه را جمع نکن و همه را هم نده! افراط و

تفریط هر دو غلط است؛ خیرُ الأمور اوسطها.<sup>۱</sup>

**﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ﴾**؛ «آن

کسانی که تبذیر می‌کنند و زیاد می‌دهند، اینها برادران شیطان‌اند!»

**﴿وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً﴾**؛<sup>۲</sup> «و شیطان نسبت

به پروردگار خود خیلی کفران نعمت می‌کند؛ یا اسراف می‌کند و یا تبذیر!»

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۶، ص ۵۴۱.

<sup>۲</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۷.

اسراف: یعنی زیاده از حدّ مصرف کردن.  
تبذیر: یعنی در غیر مورد صرف کردن. پولی که  
در می آوری پای سینما بگذاری، این تبذیر است؛  
پای قمار بدهی، پای شرب خمر بدهی، این  
تبذیر است؛ به این اسراف نمی گویند، این تبذیر  
است. کسانی که این کارها را می کنند إخوان  
شیاطین هستند. عرق می ریزی و زحمت  
می کشی و پول در می آوری، بعد می روی یک  
رادیو و یا یک تلویزیون می خری و

در منزل خودت می‌گذاری، این تذبذیر و گناه است! علاوه بر مفسد دیگر، خود این کار، کار غلطی است و تذبذیر است!

## معنای عقد اخوت

﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ﴾؛ «اینها عقد

اخوت با شیطان بسته‌اند!»

چون بالأخره انسان باید عقد اخوت ببندد!

انسان نمی‌تواند در دنیا یک برادر نداشته باشد!

پیغمبر اکرم یک عقد اخوت در مکه بین

مهاجرین بستند، و یک عقد اخوت در مدینه

بین مهاجر و انصار بستند.<sup>۱</sup> ابوبکر برادر

می‌خواهد، جناب عمر برای ابوبکر برادر

است؛ عثمان برادر می‌خواهد، عبدالرحمن بن

عوف را برای او برادر قرار دادند؛ و [سلمان را

برای] ابوذر غفاری، [و مقداد] را برای عمّار

برادر قرار دادند؛ در همه یک سنخیت ملاحظه

شده بود. امیرالمؤمنین آخر صف ماند و کلافه

شد؛ پیغمبر برای همه اصحاب، برادر قرار داده

است اما برای امیرالمؤمنین هنوز قرار نداده

است! در بعضی از روایات داریم: «دل

امیرالمؤمنین گرفت!» رسول خدا چند روزی

---

<sup>۱</sup>الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۸؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۵۸۸.

همین‌طور برادر قرار می‌دادند، اما برای امیرالمؤمنین برادری قرار نمی‌دهند. امیرالمؤمنین حرکت کرد و در یکی از نواحی مدینه آمد، بادهای تندی هم می‌آمد و خاک می‌آورد، حضرت کنار دیواری سرش را گذاشته بود و خوابیده بود، غصه‌دار هم که بود، بادهای هم آمد و روی امیرالمؤمنین مقداری از این گرد و خاک‌ها ریخت.

پیغمبر گفتند: «برادرم علی کجا است؟» گفتند: بیرون و در فلان جا رفته است. حضرت خودشان آمدند و نگاه کردند و دیدند که امیرالمؤمنین خوابیده است و اوقاتش هم تلخ است؛ به امیرالمؤمنین پا زدند و فرمودند: «بلند شو، بلند شو یا ابا تراب!» این لقبی است که پیغمبر به امیرالمؤمنین دادند؛ یعنی «ای صاحب خاک! ای خاک‌نشین! ای رفیق خاک!» انسان خوب نیست که ابا ذهب و ابا فضّه باشد،

رفیق طلا و نقره باشد، رفیق جواهر و الماس باشد! ای ابا تراب؛ ای رفیق خاک! خیلی خوب لقبی است! بعد فرمودند: «من تو را برادر برای خودم قرار دادم؛ أما ترضی أن تكونَ أخی؟! «تو راضی نیستی برادر من باشی؟!»<sup>۱</sup>

خلاصه سنخیت باید ملاحظه بشود! سنخ پیغمبر در دنیا غیر از امیرالمؤمنین نیست، و سنخ امیرالمؤمنین هم غیر از پیغمبر نیست!

**(إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ)؛**<sup>۲</sup> «مبذّرین برادران شیطان اند!»

اینجا هم عقد اخوتی بین اینها و شیطان بسته شده است.

## کیفیت انفاق و کمک غیر مالی

**(وَإِذَا تَعْرَضْنَا عَنْهُمْ أْبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا)؛**<sup>۳</sup> «اگر پول نداری که به اقوام و خویشاوندانت کمک کنی و حوائج آنها را برآورده کنی،»

مثلاً یکی از خویشاوندانت مریض است و نمی‌توانی او را بیمارستان ببری و یا برای او

<sup>۱</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ المعجم الأوسط، ج ۸، ص ۳۹؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۹؛ با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۷.

<sup>۳</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۸.

طیب ببری یا دوا ببری یا غذا ببری، به عیادتش برو و تحفهٔ مختصری برایش ببر، یک سیخ کباب ببر، یک دانه به ببر و او را با همین خوشحالش کن! اگر آن را هم نداری ببری، زبان خوش که داری، برو پیشش بنشین و با خوبی با او صحبت بکن!

﴿وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ﴾؛ «اگر نمی‌توانی به آنها کمک کنی،»

﴿أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا﴾؛ «و دنبال رحمت خدا می‌گردی که کاری کنی،»

اگر بخواهی پولی به آنها بدهی یا سر و صورتشان را بشویی تا بتوانی به آن رحمت خدا برسی، سرانجامی ندارد! بلکه به آنها تندی نکن، اخم نکن و آنها را

نرنجان! اگر یک وقت آنها ندار بودند و رخت و لباسشان پاره و وصله‌ای بود و به منزل تو آمدند، آنها را در دهلیز خانه نشان! باور کنید اگر آنها روی نیمکت و مبل شما بنشینند، از میز و نیمکت شما کم نمی‌شود، برکت هم پیدا می‌کند! بگذار اینها در خانه بیایند و خانه را پُر کنند، بیایند و بروند و رفت و آمد کنند؛ نه اینکه در اطاق میهمان‌خانه بسته باشد و آنها رنگ منزل را نبینند!

ما اگر هم بخواهیم انفاق کنیم خشکه می‌دهیم، خشکهٔ برنج و روغن می‌دهیم! خشکه از همان خشکه‌های آهنی که جهنم به سر انسان می‌خورد! خشکه به درد نمی‌خورد؛ چُدن خشکه و فولاد خشکه خوب نیست! آهن باید در کوره برود و نرم بشود؛ اما اگر کمی تیتانیوم و مولیبدن و مواد فسفوری و مواد ذغالی قاطی کنید خشکه می‌شود. خشکه خیلی عجیب است؛ آهن را می‌بُرد! و اگر چماق بشود، بر سر آدم می‌خورد! خشکه را انفاق نکن! گوسفند را در منزلت بکش، غذا را در منزل طبخ کن، دیگ را بار بگذار تا دود کند، تا آنها بیایند و از دودش و از خود غذا در داخل منزل بخورند؛ این خوب است! خدا نمی‌خواهد تو به آنها تنها کمک مادی

کنی، اگر تنها کمک مادی منظور بود که خدا آنها را هم سیر می‌کرد؛ خدا می‌خواهد دل‌ها به هم پیوندد، ولی دل‌ها به این قسم به هم نمی‌پیوندد.

## دیدگاه مرحوم علامه طهرانی رضوان الله علیه

### نسبت به برگزاری محافل و مجالس (ت)

اگر خواستی برای آقازاده‌ات عروسی و یا عقدکنان بگیری، بگو داخل منزل بیایند و غذا بخورند؛ جشن هم در منزل بگیر، در تالار نگیر! این تالارها مجهول‌الهیّه است؛ این ساعت ساز می‌زنند و عرق می‌خورند و ساعت دیگر هم چه عرض کنیم، این ساعت بوق گرامافون کوک است و ساعت دیگر هم نوحه می‌گذارند!<sup>۱</sup>

...آقد و عروسی (ت)

---

<sup>۱</sup> از آنجا که بسیاری از دوستان و تلامذه مرحوم علامه طهرانی از این حقیر درباره کیفیت برگزاری مجالس جشن و عروسی و ترحیم و نیز مجالس تبرّی، از دیدگاه و منظر ایشان سؤال و استفسار می‌نمودند، لذا بر آن شدم نکاتی را که مورد توجه و نظر ایشان بوده است به عرض برسانم؛ امید آنکه خداوند متعال جمیع أحبّه و أعزّه را در پیمودن صراط مستقیم و طریق قویم اولیای الهی موفق و مؤید بدارد. [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۲</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل]

### مجالس عقد و عروسی:

ابتدائاً باید دانسته شود که ازدواج و عقد نکاح، سنت رسول الله است و نفس عقد ازدواج از نظر شارع مقدّس ممدوح و مرغوب است، و انجام آن در هر زمان و مناسبتی حتی در ایام شهادت اهل بیت علیهم السّلام بلا اشکال

---

می باشد. آری، بهتر است در ایام قمر در عقرب انجام نگیرد. حتی مرحوم والد - قدس سره - می فرمودند: «در شب عاشوراء نیز انجام عقد ازدواج، هیچ مانعی ندارد.»

بلی، شادی و سرور و صرف شیرینی در ایام شهادت و سوگواری اهل بیت عصمت علیهم السّلام خلاف ادب، و توهین به مناسبت خاص تلقی می گردد و حتماً باید ترک شود.

و نیز مؤکداً می فرمودند: «فاصله بین عقد و عروسی نباید طولانی شود، و بیش از دو تا سه ماه صلاح نمی باشد.»

می فرمودند: «مجلس عقد و عروسی مجلس اتصال دو نفس به یکدیگر و در نتیجه، ایجاد ارتباط و وصل با پروردگار است؛ و از این جهت باید فضای مجلس، فضای نورانی و روحانی باشد. و صد البته نباید در جهت افراط، حالت سرور و نشاط و شادی از بین برود و فضای مجلس به یک فضای خشک و قبض و گرفته تبدیل شود. اعتدال در هر چیز بهترین روش و سنّت است.»

از نواختن آلات موسیقی - گرچه در همه جا حرام است - علی الخصوص در این فضای روحانی باید اجتناب شود، مگر دف که از جهت شرعی نمی توان حکم به حرمت نمود، ولی در عین حال بهتر است از وسیله دیگری استفاده گردد.

در انشاء شعر باید ذکر اهل بیت علیهم السّلام و تکرار صلوات، روح بخش این محفل انس باشد؛ و سرودن اشعار مطایبه و مزاح تا جایی که از حفظ حریم و حرمت و رعایت ادب و نزاکت تجاوز ننماید، ایرادی ندارد. تفریح و ایجاد شور و نشاط و پرداختن به حرکات موزون در حدّی که موجب تحریک شهوانی نشود و از حالت طبیعی به جنبه نفسانی خارج نسازد، مانعی ندارد.

کیفیت لباس در مجلس عقد و عروسی باید با نزاکت و متانت باشد، و از پوشیدن لباس های بدن نما و تحریک کننده باید پرهیز شود.

در مجالس زنانه از شرکت پسر بچه هایی که قادر به تشخیص موقعیت خانم ها و کیفیت پوشش می باشند و می توانند صحنه ها و تصویرها را در حافظه خود نگهداری نمایند، پرهیز شود؛ و ایشان برای این مسئله، سنّ کمتر از سه سال را تعیین کرده بودند، اما حقیر با توجه به ملاکی که از ایشان در دست دارم و با خود ایشان در این مسئله صحبت کرده ام، همان نکته و حدّ مذکور را پیشنهاد [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] می‌نمایم. بنابراین قطعاً شرکت پسر بچه‌ها با بیش از سه سال جایز نمی‌باشد، و نسبت به کمتر از سه سال نیز باید این توجه و دقت را مبذول نمود.

صدای مخدّرات نباید به حدّی باشد که به سمع آقایان برسد.

ایشان می‌فرمودند: «مجلس عروسی بهتر است در شب به مقدار مختصر و فقط از خویشاوندان طرفین برگزار شود و زود خاتمه پیدا کند، و ولیمه عروسی را به ظهر فردا موکول نمایند؛ و از ایجاد سر و صدا و بوق‌زدن ماشین‌ها و ایجاد مزاحمت برای مردم پرهیز شود.»

ذبح گوسفند در شب مکروه است و اگر قرار است قربانی صورت بگیرد بهتر است در روز باشد.

برقراری مجالس جشن بهتر است در منزل و مکان شخصی باشد و از برگزاری مجلس در تالارها، مخصوصاً تالارهایی که معمولاً افراد غیر متدین و غیر ملتزم با وضعیّت نامناسب شرکت می‌نمایند، اجتناب گردد؛ زیرا روح و فضای آلوده در چنین مکان‌هایی، بر روح و حال و هوای ملکوتی مجلس تأثیر سوء خواهد داشت، و پیوندی که بر اساس سنت الهی و منهاج رسول خدا باید بنیاد نهاده شود، متأثر از آثار سوء این حال و هوا واقع می‌گردد و آن نتیجه و اثر مطلوب را از دست خواهد داد. و اگر منزل و مکان‌های شخصی امکان انعقاد چنین حجمی از جمعیت را ندارد، به افراد و شرکت‌کنندگانی کمتر اکتفاء نمود.

کارت دعوت با «بسم الله الرحمن الرحيم» و یا هر نام و نعت پروردگار باشد، و از عبارات سبک و جلف در متن دعوت‌نامه استفاده نگردد، و بهتر است از ذکر نام زن خودداری شود، و تاریخ مذکور در کارت دعوت باید هجری قمری باشد و نیازی به ذکر تاریخ شمسی در کنار تاریخ قمری نمی‌باشد.

داماد و عروس در شب عروسی باید با دو رکعت نماز و توکل بر پروردگار و التجاء به سوی او در تشکیل زندگی جدید، خود را رهرو مسیر تکامل انسانی و سیر در طریق وصول به ذات الهی قرار دهند، و از ورود در عالم کثرات و اعتباریّات و چشم و هم‌چشمی‌ها پرهیز نمایند؛ و این وصلت را بهترین فرصت برای سیر تکاملی خود به سوی عالم انوار بیندارند. از باب مثال: مجلس پای تختی اشکالی ندارد، و افرادی که قصد اهدای هدیه‌ای به این ازدواج دارند می‌توانند در آن مجلس بیاورند، ولی نباید آن هدیه را جلوی سایرین باز کنند و به رخ بکشاند؛ این کار خلاف است. باید هدیه‌ها را در گوشه‌ای بگذارند و اسم خود را بر روی آنها بنویسند، و زوجین بعداً از آنها تشکر نمایند. و به زندگی و کیفیّت معاشرت دیگران

## ...<sup>۱</sup> ترحیم (ت)

توجه نکنند و در هر لحظه‌ای فقط رضای الهی را مدّ نظر قرار دهند، و در امور زندگی از افراد صالح و با تجربه در مشورت و حلّ مشکلات بهره‌مند شوند و با هر کس و ناکسی ارتباط برقرار ننمایند و از دام شیاطین انس و [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رهنان طریق که در کسوت نصیحت و ملاطفت تظاهر می‌نمایند، به شدّت پرهیز نمایند. خلاصه اینکه: عقد ازدواج، سنّت رسول خدا است و بر اساس وحدت و توحید و اتحاد نفوس و قلوب، پایه‌گذاری شده است؛ و در مسیر زندگی باید سنّت و روش رسول خدا و ائمه اطهار سلام الله علیهم رعایت شود که از جمله آن، مهر اندک؛ و بهترین مهر، مهر السنّه - مهریّه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها - می‌باشد. ناگفته نماند ان شاء الله رساله‌ای درباره مهر السنّه از این حقیر منتشر خواهد شد. ۱.

### مجالس ترحیم:

سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم برای انعقاد مجلس فاتحه و ترحیم، سه روز است، که در منزل خود آن مرحوم اقامه می‌شود؛ و باید در مجلس به قرائت قرآن و ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السّلام پرداخته شود؛ و از تعریف و تمجید متوفّا و شرح شئون اجتماعی و امور شخصیّه و اعتباریّات دنیای دنیّ خودداری گردد.

از نصب پرچم سیاه و پارچه‌های تسلیت و تعزیت جدّاً جلوگیری به عمل آید؛ زیرا پرچم و پارچه سیاه مخصوص عزای اهل بیت است، و مجلس سایر افراد در این خصوص باید با مجلس معصوم علیه السّلام متفاوت باشد. مجلس ترحیم باید عادی باشد، و مردم به استماع قرآن و قرائت آن و فاتحه مشغول باشند، و از صحبت کردن با یکدیگر پرهیز کنند.

امروزه رسم شده است که مردم با کفش وارد مجلس ترحیم می‌شوند و بر روی صندلی و مبل، به سخن گفتن با یکدیگر و خنده و شوخی می‌پردازند؛ و اصلاً به قرائت قرآن توسط قاری توجه نمی‌کنند! همه اینها خلاف است. در مجلس ترحیم باید روی زمین بنشینند، و با یکدیگر سخن نگویند، و ذکر و فکر خود را به یاد آخرت و مآل خویش بگذرانند، و تصوّر کنند که این مجلس روزی برای آنان نیز منعقد خواهد گردید.

استفاده از دوربین‌های فیلم‌برداری به نحو آشکار و در منظر همگان، مخلّ به مقصود و منظور از انعقاد چنین مجالسی می‌باشد.

ذکر اسامی اشخاص و تشکر از حضور آنان هیچ لزومی ندارد.

اطعام حاضرین در مجلس ترحیم سنت نیست؛ بلکه مناسب است که خویشان و همسایگان برای مصیبت‌زدگان تا سه روز غذا تهیه نمایند.

آوردن دسته‌های گل در این مجلس، خلاف روح انعقاد این چنین مجالسی است و باید ترک گردد. چنانچه مشاهده می‌شود در قبرستان‌ها به جای پند و اندرز از کیفیت آن مکان و فضای مناسب با یاد موت و سرای آخرت، به کاشت درخت و گل‌های متنوع و سبزه و جاری ساختن [ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] نهر آب می‌پردازند، درحالی که این امور منافی با حال و هوای قبرستان است و انسان را از تذکر و تنبّه باز می‌دارد و به تماشای گل‌ها و ریاحین مشغول می‌نماید.<sup>۲</sup>

لباس اهل مجلس نباید سیاه باشد و رنگ سیاه مکروه است، بلکه اگر قدری تیره باشد اشکالی ندارد؛ و پس از انقضای سه روز باید از تن خود درآوردند و به امور عادی روزمره و زندگی خود مشغول شوند. حتی مجالس عقد و عروسی را به تأخیر نیندازند و به واسطه رعایت آداب جاهلی و سنن موهون، موجب عُسر و حرج و گرفتاری خویشان و فامیل و بستگان نگردند.

نام مجلس ترحیم، به بزرگداشت و نکوداشت و تجلیل تغییر نکند؛ و اگر بنا است ذکری از متوفّا به میان آید، از اموری که در راستای حرکت به سوی آخرت و دیار باقی است سخن گفته شود.

انعقاد مجلس ترحیم در مسجد و حسینیه مانعی ندارد، مشروط بر اینکه رعایت مطالبی که گذشت بشود و از طرفی مانع نماز برای واردین نگردد.

اگر مجلس ترحیم مصادف با یکی از اعیاد اسلامی گردید، نباید آن مناسبت تحت الشعاع مجلس ترحیم قرار گیرد. آری، صرف شیرینی را به جهت مناسبت مجلس می‌توان حذف نمود و به جای آن از خرما و حلوا استفاده کرد؛ ولی از ذکر مصیبت باید خودداری نمود و به ذکر اشعار و مناقب آن مناسبت پرداخته شود.

در مجالس ترحیم از قاب و قدح نباید استفاده شود، و از ایستادن هر چه بیشتر افراد و صاحبان مصیبت و غیر آنها برای پر شکوه جلوه دادن موقعیت متوفّا اجتناب کرد.

## ...وفیات معصومین علیهم السّلام (ت)

حاضرین در مجلس، بیشتر وقت خود را به قرائت فاتحه و سورهٔ **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾** سپری نمایند. و از پخش قرآن به صورت جزوه خودداری گردد؛ چه این روش در زمان یزید - لعنه الله - رواج پیدا نمود. قرآن باید به صورت کامل باشد و به طور کامل در دسترس افراد واقع شود.

و اما مجلس «هفت» و «سال» و «اربعین»، هیچ کدام از ناحیهٔ شرع امضاء نشده است؛ علی‌الخصوص مجلس اربعین که می‌توان گفت از جهت اختصاص اربعین به حضرت سیدالشهدا علیه السّلام و اینکه هیچ کدام از چهارده معصوم دیگر مجلس و مراسم اربعین نداشته‌اند، شبههٔ مخالفت با شرع و عدم رضایت شارع را داشته باشد. و بناءً علی‌هذا باید از تشکیل این مجالس علی‌الخصوص از مجلس اربعین جداً خودداری نمود.<sup>۳</sup>

مقصود از تشکیل این مجالس، طلب مغفرت برای متوفّان و تسلیت خاطر بازماندگان و تعظیم شعائر دینی است؛ و این منظور هنگامی حاصل می‌شود که دقیقاً مراسم و امور جاریه منطبق بر آموزه‌ها و دستورات شرع انور باشند، و به خاطر مصالح دنیوی و رعایت سلايق و افکار دیگران و تظاهر و خودنمایی، از آن منهج و روش ستوده فاصله نگیریم، و امور را بر هر آنچه از ناحیهٔ [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم أجمعین وارد شده است قرار دهیم.

در سنت دین و روش اهل بیت، مراسم سالگرد وجود نداشته است؛ یعنی از زمان ظهور اسلام تا زمان غیبت کبری که قریب سیصد سال می‌گذرد، هیچ‌گاه در تاریخ و آثار گذشتگان ذکری از برقراری مجالس سنوی برای افراد عادی و اصحاب ائمهٔ علیهم السّلام به میان نیامده است.

مع‌الأسف امروزه شاهدیم که مردم برای متوفّای خویش تا سال‌های سال همین‌طور به برگزاری مجالس و صرف مخارج عجیب و غریب و تبلیغات در شهرها و امکنهٔ مختلفه می‌پردازند، و آن را تعظیم شعائر به حساب می‌آورند؛ غافل از اینکه روح آن متوفّان از این امور در اذیت و فشار است و به اندازهٔ سر سوزنی راضی به این مسائل نمی‌باشد.

در مکتب تشیّع، شاخص در ظهور و بروز شعائر، حضرات معصومین می‌باشند و سایر مناسبت‌ها نباید در این قضیه تأثیر بگذارد.

ایرادی ندارد که انسان ذکری از متوفّای خویش به میان آورد و برای او طلب

رحمت و مغفرت کند، ولی باید در مجلس و محفلی باشد که به نام یکی از معصومین علیهم السّلام منعقد شده باشد، نه مستقلاً برای آن متوفاً. بنابراین سالگردها و کنگره‌ها و سمینارهایی که برای بزرگان از علما و عرفای الهی منعقد می‌شود باید تحت ملاحظه و رعایت این مسئله تشکیل گردند. مثلاً اگر قرار است که برای عارفی از عرفای الهی کنگره و سمیناری تشکیل شود و در آثار و افکار آن عارف بزرگ تحقیق و تفحص شود، باید زمانی برای این قضیه در نظر گرفته شود که منطبق بر موالید یکی از حضرات معصومین علیهم السّلام باشد، مانند امیرالمؤمنین یا امام صادق یا امام علی بن موسی الرضا علیهم السّلام و أمثالهم. و یا اگر برای فقیهی از فقهای بزرگوار قرار است مجلسی منعقد گردد و یادی از آثار و افکار او بشود، مناسب است مثلاً میلاد امام باقر علیه السّلام و یا امام صادق علیه السّلام مدّ نظر قرار گیرد؛ و بر همین قیاس. و محوریت در این کنگره‌ها اولاً بلا اول، به افکار و منهاج و ممشای آن امام همام داده شود و سپس به شرح افکار آن بزرگ پرداخته شود.

## مجالس اعیاد و وفیات معصومین علیهم السّلام:

این مجالس باید بدون هیاهو و تبلیغات و نصب آگهی و پوستر و امثال ذلک باشد.

در این مجالس صرفاً به بیان معارف دینی و مطالبی بر محوریت آن معصوم پرداخته شود، و از ذکر و تعریف و تمجید بانی احتراز گردد.

مدّاح و ذاکر، پیش از منبری به ذکر مناقب و اشعار مناسب مقام پردازد؛ و چه بهتر که از اشعار اهل معرفت، همچون جناب حافظ شیرازی و سنائی و مولانا جلال‌الدین رومی و عطار نیشابوری، [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] و بزرگانی چون حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی و مرحوم کمپانی و حجّة‌الإسلام نیر تبریزی و فؤاد کرمانی و فیض کاشانی و دیگران بهره‌مند گردد.

در مجلس اهل بیت از کف زدن خودداری شود و به جای آن، به ذکر صلوات پرداخته شود، و از انشاء اشعار سبک و موهون و چه بسا موهن خودداری گردد، و متانت و وقار لازم مجلس اهل بیت پیوسته مدّ نظر قرار گیرد؛ و لذا خانم‌ها باید از لباس وزین در این مجالس استفاده کنند و از پوشش نامناسب خودداری کنند. و از تقلید مدّاحان فاقد صلاحیت در طرز انشاء شعر و نوحه‌سرایی و اقامه عزا پرهیز گردد.

هیچ رحجانی برای بیرون آوردن لباس هنگام سینه‌زنی وجود ندارد، و از داد و بیداد و فریادهای گوش‌خراش و نعره‌های دهشتناک پرهیز شود. مجلس امام علیه السلام باید وزین و منضبط و سنگین باشد، و باید از منبر به جای صندلی و مبل استفاده شود؛ تریبون از ره‌آوردهای غرب، و مذموم است و نباید در محافل ذکر و مجالس عزاداری مورد استفاده واقع گردد. اگر روضه و مجلس جشن ائمه در منزل برگزار می‌شود، مناسب است یک منبر سه‌پله برای آنجا تهیه شود.

در ایام جشن و شادی، آثار سرور در مجلس ظاهر باشد و در هنگام عزاداری و مصیبت، علائم عزا در فضای مجلس مشهود باشد؛ البته افراط در سیاه‌پوش کردن نیز صحیح نیست و هر چیز باید به حد اعتدال باشد. و از طولانی شدن عزاداری اجتناب گردد.

پس از انعقاد مجلس، دیگر کسی وارد مجلس نشود، و موبایل همراه خود نیاورد. افراد در ضبط فرزندان و کودکان خویش اهتمام داشته باشند و هر کس کودک خود را پهلوی خویش قرار دهد.

منبری پس از ذاکر، به تبیین مبانی مکتب تشیع پردازد و از بیان حواشی و اموری که خارج از محط بحث و تبیین است، دوری گزیند؛ مردم تشنه معارف اهل بیت می‌باشند و از تکرار مکررات خسته شده‌اند. مردم پس از استماع سخنان خطیب باید احساس کنند به درک بهتر و انکشاف حقایق بیشتری دسترسی پیدا کرده‌اند.

اشعار و به‌خصوص نوحه‌ها باید دارای محتوا و مفاهیمی جان‌بخش و الهام‌گونه باشد. و صدای ذاکر و خطیب نباید به بیرون از مکان برگزاری برود و موجب اذیت و آزار همسایگان گردد. و بر همین اساس، دسته‌جات سینه‌زنی باید پیش از موقع استراحت مردم به جایگاه‌های خود باز گردند و از استفاده طبل و شیپور و آلات موسیقی پرهیز کنند و علاماتی را که نشان صلیب بر خود دارند، حمل نکنند. [ادامه در صفحه بعد]

<sup>۱</sup> [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اطعام در مجالس اهل بیت باید مانند اطعام در مراسم دیگر باشد و کیفیتی را که در سایر مناسبت‌ها مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، در مجالس اهل بیت نیز رعایت شود.

از جمله مطالب مهم اینکه: مجالس اهل بیت باید موجب نشاط و انبساط و شوق و رغبت نفس گردد؛ ولی تکرار زیاد در انعقاد این گونه مجالس موجب عادت و دل‌سردی و عدم رغبت می‌شود. بنابراین باید در همان حد متعارف

ما از پیغمبر دستور داریم که زن‌های خود را  
به حمام‌های عمومی، به مجالس عمومی و به  
عروسی‌های عمومی نفرستید! خدا مردی را که

---

از برگزاری این مجالس اکتفا نمود و به عناوین مختلف، از نذر و عادت و  
تظاهر بین افراد، به تکرار و استمرار این مجالس پرداخت.

از دیگر مجالسی که منعقد می‌شود، «مجلس تبرّی» است. در این گونه  
مجالس باید به ذکر حکایات و سخنان پیشوایان و تبیین مواضع شیعه و  
اهل بیت پرداخته شود، و از استعمال الفاظ رکیک و مستهجن و هتک  
حرمت و شئون افراد پرهیز شود.

شوخی و مزاح در حدّ اعتدال اشکال ندارد، ولی بیان تعابیر موهون و اشعار  
مستهجن دربارهٔ گذشتگان صحیح نمی‌باشد. وزانت و متانت مؤمن در همه  
جا و در همهٔ احوال باید محفوظ باشد.

## مجلس جشن تولّد:

مجلس دیگر، مجلس جشن تولّد است که امروزه علاوه بر یک فرهنگ  
غربی، در میان ملل مسلمان نیز رواج یافته است، که البته مناسب است با  
مجلس جشن و سرور به مناسبت بلوغ تغییر یابد. و در این قضیه از این  
جهت که انسان شایسته و مستعدّ برای خطاب تکلیف از جانب حضرت  
حقّ می‌شود، باید شاد و خرّم باشد؛ زیرا با تعلق تکلیف، راه به سوی حقیقت  
عبودیت که همان ورود در حرم کبریایی حقّ است، هموار می‌شود و اذن به  
حرکت و سیر در مسیر کمال و سلوک اِلی الله به او داده می‌شود، و از این  
جهت باید خدا را شاکر باشد و با همّتی عالی و نیتی خالص و ضمیری صاف  
و قلبی متّصل به رحمت و عنایت حقّ، در این مسیر گام بگذارد و سیر به  
سوی معبود را آغاز کند، که بزرگان فرموده‌اند: «سیر جوان به سوی کمالات  
معنوی و عبور از موانع نفس امّاره و دنیای دنیّ، بسیار بسیار سریع‌تر و با  
شتاب‌تر از سیر و حرکت سایر افراد می‌باشد.» (معلق)

(۱) رجوع شود به مطلع انوار، ج ۷، ص ۲۹۶، تعلیقه. هم‌چنین جهت اطلاع  
بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۷، ص ۲۹۶؛ ج ۱۰، ص ۴۹۶؛ وظیفهٔ فرد  
مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۶۵، تعلیقه، پیشنهاد هجدهم.

(۲) جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معادشناسی، ج ۱، ص ۲۶۹؛ سیری در  
تاریخ پیامبر اکرم صلوات الله علیه و علی آله اجمعین، ج ۲، ص ۱۹۰.

(۳) رجوع شود به اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۷۵.

زن خود را به مجالس عمومی و عروسی‌ها و  
عزاخانه‌ها و حمام‌های عمومی بفرستد، لعنت  
کرده است! خدا کسی را که برای زنش لباس‌های  
نازک بخرد، لعنت کرده است! <sup>۱</sup> این روایت  
إطلاق دارد، نه اینکه حتماً مرد اجنبی او را ببیند.  
منتها این قدر این مطالب کم گفته می‌شود که  
اصلاً انسان خیال نمی‌کند که اینها جزء متن  
اسلام باشد!

قوم و خویش‌هایت را در منزل دعوت کن!  
اگر عیالت نمی‌تواند از عهده بربیاید، بگو خود  
آنها بیایند و مردها گوسفند را می‌کشند و زنها  
می‌نشینند و تگه‌تگه می‌کنند؛ خودشان با  
همدیگر می‌نشینند و غذا می‌خورند و چه  
کیف‌ها می‌کنند! این خوب است! چقدر سابقاً  
خوب بود؛ این زنها یک روز در این منزل، یک  
روز در آن منزل جمع می‌شدند و یکی سبزی  
خُرد می‌کرد، یکی رشته می‌برید، یکی نخود و  
لوبیا پاک می‌کرد، یکی سوره قرآن می‌خواند،  
خلاصه آش رشته را بار می‌کردند؛ یک آش  
أبودرداء! همه با همدیگر از صبح تا غروب  
می‌نشستند، نه غیبتی و نه تهمتی، و روز خودشان  
را هم به این قسم می‌گذراندند. دل‌ها هم با

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۵، ص ۵۱۷.

همدیگر بود؛ نه دختر خاله با دختر خاله دشمن بود، نه مادر شوهر با عروس، نه خواهر شوهر و... بلکه همهٔ اینها با همدیگر یک دل و صمیمی بودند. اما حالا دوتا برادر نمی‌توانند در صورت همدیگر نگاه کنند! این از این طرف می‌رود، آن از آن طرف می‌رود، این به این طرف نگاه می‌کند، آن به آن طرف، که همدیگر را نگاه نکنند! **(كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا)**؛<sup>۱</sup> اینها

احوال جهنمی‌ها است!

حالا نمی‌توانی از دوستان و مساکین و

ذوی القربی و ابن‌السبیل و قوم و خویشان

---

<sup>۱</sup> سورهٔ اعراف (۷) آیه ۳۸. ترجمه:

«هرگاه امتی (به دوزخ) برود، گروه هم‌عقیدهٔ خویش را لعنت می‌کنند.»  
(محقق)

دست‌گیری کنی، لااقل ارتباط خود را از دست نده! بعضی اوقات برو و به آنها سر بزن: «حال شما چطور است؟ حال شما ان شاءالله خوب است، ان شاءالله این‌طور باشید، ما هم مثل شما، گرفتاری برای همه هست، یک روز بالا است و یک روز پایین!» دلش به دست می‌آید و قلبش به رحم می‌آید.

## لزوم انفاق براساس رعایت اعتدال و حفظ

### مصالح

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾<sup>۱</sup>: «حالا که

می‌خواهی انفاق کنی، نه آن‌قدر انفاق کن که هرچه داری بدهی و نه آن‌قدر انفاق نکن که مانند دست‌های به گردن بسته شده و غل‌زده شده، هیچ دستت باز نشود!»

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ﴾: «دستت را غل‌زده به گردنت آویزان نکن!»

این دستت را باز کن! در جیب کن و دستش را بگیر! تند تند پول در بیاور، و قدری این‌طور باش!

﴿وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾: «خیلی هم دستت را

<sup>۱</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۹.

باز نکن (که پیراهنت را هم از تو بگیرند!)»

**(فَتَقَدَّ مَلُومًا مَّحْسُورًا)؛** «ملامت زده و

حسرت زده شده می نشینی!»

اگر هرچه داری بدهی، بچّهات از تو می خواهد و می گوید: خداوند علیّیّ اعلیّی، من را رعیت تو قرار داد و تو را کفیل من؛ چرا از عهده من بر نیامدی؟ چرا از عهده تربیت من بر نیامدی؟ چرا بدن من کمبود پیدا کرد؟ روح من و اخلاق من کمبود پیدا کرد؟ چرا من را مدرسه اسلامی نگذاشتی؟ باباجان چرا خدا و پیغمبر را در گوش من نخواندی؟ چرا من را جایی گذاشتی که حرف‌هایی به من بزنند که دین من را خراب کنند؟ من که معصوم بودم و اصلاً اختیار نداشتم، تو من را در اینجاها گذاشتی و به اینجاها آوردی!

بنابراین اگر ماهی هزار تومان یا دو هزار

تومان برای بچّهات پول بدهی تا

مسلمان بار بیاید، باید این کار را بکنی؛ و اگر نکردی و آن هزار تومان یا دو هزار تومان را به هیئت دادی، آن خلاف راه و خلاف طریق است!

هرچه پول به دست می‌آوردید در مصالح خودتان خرج کنید! مصالح یعنی کمالتان، انسانیتتان، شرفتان، عزتتان، عصمتتان، اخلاقتان و تربیتتان را با آن پول حفظ کنید؛ در این صورت هرچه مصرف کنید گناه ندارد. اما اگر نه، قدری جلوی پول را باز کنید و عزت و شرف و عصمت و اخلاق را با آن حفظ نکنید، ولو اینکه جلوی پول مختصری را نگیرید، می‌گویند: چرا پولتان را بی جا خرج کردید؟!

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾<sup>۱</sup> «ای پیغمبر، بدان که خدا روزی را بر مردم باز می‌کند و خدا به هر کس که بخواهد سعه معیشت می‌دهد و هر کس را که بخواهد روزی او را تنگ می‌کند.»

اینکه دستور داده شده است که به بقیه انفاق کنید، برای امتحان مردم است که مردم از آن حالت خست و بخل و حرص و شح بیرون بیایند؛ این کثافات آهن پاک بشود و ذغال‌هایش

---

<sup>۱</sup>سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۰.

بریزد، این طلا تیزآبی بشود و پاک بشود؛ نه اینکه خدا می خواست به مردم انفاق کند و از شما استمداد کرده است که حالا که شما رنج بردید، عرق ریخته‌اید، زحمت کشیده‌اید، گندم و جویی به دست آورده‌اید و قدری به خزائن ما کمک کرده‌اید، حالا هم فلان فقیر را گرسنه نگذارید و کمکش کنید! و آبروی ما را محض رضای خدا جلوی فلان فقیر نبرید! نه، این طور نیست!

تا اینجا هفته پیش اجمالاً قدری صحبت شد.

## حرمت قتل فرزندان از ترس گرسنگی، و

### مصادیق آن در عصر حاضر

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛ «اولاد

خودتان را از ترس گرسنگی نکشید؛ ما آنها و شما را روزی می‌دهیم! کشتن اولاد گناه بسیار بزرگ و خطای بسیار بزرگی است!»

این آیات که به نظر ما می‌رسید، می‌گفتیم:

الحمد لله ما که از اعراب جاهلی

---

<sup>۱</sup>سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۱.

نیستیم که فرزندان خود را از ترس فقر و  
 گرسنگی بکشیم؛ این کار آن اعراب جاهلی بود که  
 دختران خود را زنده‌زنده زیر زمین می‌کردند که مبادا  
 یک روز فقیر بشوند و از عهدهٔ مخارج آنها  
 بر نیایند! <sup>۱</sup> اولاد خود را از ترسِ اِملاق نکشید! قتل  
 جنین قتل اولاد است! <sup>۲</sup> زن آبستن اگر بچهٔ خود را  
 سقط کند، معصیت کبیره و قتل نفس است! قتل  
 نفس محترمه و مؤمن‌کشی است! <sup>۳</sup> از ترس فقر این  
 کار را نکنید! آقا دوتا اولاد دارم بس است! سه تا دارم  
 بس است! پدرم درآمد! نمی‌توانم از عهدهٔ  
 خرجشان بر بیایم! اگر انسان بخواهد اتکا به خودش  
 کند از عهدهٔ یکی‌اش هم بر نمی‌آید، از عهدهٔ خودش  
 هم بر نمی‌آید! اما اگر به خدا بسپرد صد تای آن هم  
 باشد کم است، دویست تای آن هم باشد کم است!  
 انسان چه می‌گوید و فکرش کجا است؟! آن  
 خدایی که دارد آسمان را می‌گرداند، زمین را  
 می‌گرداند، خورشید را می‌گرداند، مریخ را

<sup>۱</sup> رجوع شود به تفسیر السَّمَرَقَنْدِی، ج ۳، ص ۵۲۹؛ تفسیر القرآن العظیم،  
 ابن‌ابی‌حاتم الرّازی، ج ۱۰، ص ۳۴۰۳؛ الکشف و البیان، ج ۱۰، ص ۱۳۹.

<sup>۲</sup> رجوع شود به رسالهٔ نکاحیه، ص ۱۹ و ۳۶.

<sup>۳</sup> رجوع شود به رسالهٔ نکاحیه، ص ۲۲ - ۳۲.

می گرداند، زُحَل و مشتری و کواکب و أفلاک و سیارات را می گرداند، ماهی های دریا [را روزی می دهد]، و اصلاً چه خبرها و چه عجائب المخلوقاتی هست؛ آن وقت از چهار مثقال برنج یا نیم لیتر شیر برای این بچه معصوم، در خزاین او بسته شده است و دیگر نمی تواند به ما روزی بدهد!

اینها همه تبلیغات کفر است: «اولاد کمتر زندگی بهتر!» خُب این زن چه کند؟ این زن باید آبستن بشود یا نه؟ اگر آبستن نشود هزار تا مرض می گیرد! زن اگر آبستن نشود، به هر قسمی که باشد، مریض می شود! قرص بخورد مریض می شود، مرض اعصاب می گیرد، مرض قلب می گیرد، مرض جنون می گیرد، مرض های غیر

قابل معالجه می‌گیرد! زن‌هایی که قرص  
 می‌خورند تا عادت زنانگی‌شان جلو و عقب بیفتد،  
 همه مریض می‌شوند! اگر دستگاه استعمال کند  
 برای اینکه رحم نطفه نپذیرد، به امراضی مبتلا  
 می‌شوند و سرطان رحم می‌گیرند! غالب زن‌هایی که  
 امراض رحمی و یا سرطان رحم دارند به خاطر  
 همین جلوگیری‌ها است! هر قسمی که باشد، مریض  
 می‌شوند. زنی که حائض می‌شود، سلامت‌ش به این  
 است که آبستن بشود و بزاید. زن از هنگامی که بالغ  
 می‌شود تا هنگامی که یائسه می‌شود باید آبستن بشود  
 و بچه بیاورد و بزاید؛ حالا در این دوره بیست‌تا،  
 پانزده‌تا، ده‌تا، پنج‌تا، هرچه سلامت مزاج این زن  
 است؛ وگرنه زن مریض می‌شود، مرض اعصاب  
 می‌گیرد، مرض قلب می‌گیرد، کلیه‌اش ورم می‌کند و  
 دق می‌کند! <sup>۱</sup> چرا الآن عمرها اگر پنجاه یا  
 پنجاه و یک بشود، می‌گویند: خُب الحمدلله عمری  
 کرده است و مسن بود؟! چرا این‌طور می‌شود؟

خدا نمی‌تواند از عهده روزی بر بیاید؟! «دوتا

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله نکاحیه، ص ۳۹ - ۴۱.

یا سه‌تا» هم نوشته‌اند؛ نوشته‌اند: «دوتا کافیه»!

[اما برعکس است؛] اولاد کمتر زندگی

پُر مخمسه‌تر و زندگی شیطانی‌تر! اینها

رحمت‌اند! پیغمبر می‌گوید:

تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْثُرُوا؛ فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ! <sup>۱</sup>

يَقِفُ مُجْبَطًا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَيَقَالُ لَهُ: ادْخُلْ! فَيَقُولُ: لا، حَتَّى يَدْخُلَ مَعِيَ أَبُوای قَبْلِي! <sup>۲</sup>

«[ازدواج کنید و در ازدیاد نسل بکوشید تا] در

روز قیامت، روی مرا به گویندگان “لا إله إلا الله”

سفید کنید! من افتخار می‌کنم به آن بچه مؤمنی

که بدون اختیار سقط شده است و از دنیا رفته

است!

این بچه مؤمن (چون پدر و مادرش مؤمن بودند)

روز قیامت کنار بهشت

---

<sup>۱</sup> جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۵، ص ۳۳۴.

می آید و مثل آقاها می ایستد و دست به کمرش  
می زند و سینه و شکمش را هم جلو می آورد؛  
ملائکه می گویند: آقازاده بفرما بهشت! می گوید:  
من نمی روم تا پدر و مادرم را زودتر داخل بهشت  
کنم!»

بچه سقط، روز قیامت از پدر و مادرش  
شفاعت می کند! اینها را ما می خوانیم، اما در مقام  
عمل به آن مانده ایم!

در مجالس می خوانیم:

قال النبیُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: النِّكَاحُ  
سُنَّتِي، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي! <sup>۱</sup> «نکاح  
سنت من است، کسی که از سنت من اعراض  
کند از من نیست!»

با چه کسی ازدواج کنم؟ با چه شرایطی؟

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ  
وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ  
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾. <sup>۲</sup>

ای مردها، ای خانمها، ای اولیا! بچه هایتان را  
به هم بدهید، فکر فقر هم نکنید! اگر کسی به

---

<sup>۱</sup> جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup> سوره نور (۲۴) آیه ۳۲. رساله نکاحیه، ص ۵۰:

«و به نکاح در آورید مردان بی زن و زنان بی شوهر را که از خودتان هستند،  
و شایستگان از غلامهای خودتان و از کنیزهای خود را! و اگر آنها فقیر باشند  
(باکی نیست، زیرا) خداوند از فضل خود آنها را بی نیاز می نماید؛ و خداوند  
واسع (پر ظرفیت و متحمل)، و علیم (دانا) است.»

خواستگاری دخترتان آمد و دیدید فقیر است،  
بدهید و نگویید: آقا مال از کجا می‌آورید؟!  
نگویید: سرمایه از کجا می‌آورید?!

﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَسِعُ  
عَلِيمٌ﴾.

می‌گویند: آقا سلام علیکم و رحمة الله، حالا  
بفرمایید این داماد شما چه کاره است؟ از کجا نان  
می‌آورد؟ شغلشان چیست؟ درآمدشان چقدر  
است؟ خانه شخصی دارند؟ اصلاً اولین صحبتی  
که در مجالس می‌کنند این است! نمی‌گویند:

حالا آقا ایمانش چقدر است؟ تقوایش چقدر است؟ اخلاقش چطور است؟ این داماد غیرت دارد یا ندارد؟ من دخترم را می‌خواهم به او بدهم، آیا شرف دارد یا ندارد؟ می‌تواند عصمت خدا را حفظ کند یا نه؟ هیچ از این صحبت‌ها نیست! پس ما همین طوری می‌خوانیم: **﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ﴾**؛ اما خودمان هیچ فکر می‌کنیم که خودمان هم در تحت این خطاییم؟!

**﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾**<sup>۱</sup>؛ «بچه‌هایتان را

از ترس گرسنگی نکشید!»

سقط جنین، کشتن بچه و قتل نفس محترمه است، و از گناهانی است که قابل عفو نیست! در قرآن مجید آیه داریم:

**﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾**<sup>۲</sup>؛ «کسی که نفس محترمی را بکشد مخلّد در آتش خواهد بود!»

حالا می‌خواهد بچه در شکم مادر نفس بکشد یا نکشد! کمتر از چهار ماه باشد یا بیشتر باشد! علقه باشد یا مُضغِه باشد یا جنین باشد! وقتی نطفه در رَحِم منعقد شد، حتی نطفه دو روزه که

<sup>۱</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۱.

<sup>۲</sup> سوره نساء (۴) آیه ۹۳.

رحم آن را به عنوان بچه پذیرفته است، انسان نمی تواند آن را سقط کند، به هیچ عنوان و به هیچ صورت و به هیچ کیفیتی! <sup>۱</sup> بچه را نگه دارید و از ترس گرسنگی نکشید!

یک آیه در قرآن داریم:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقَ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ

وَإِيَّاهُمْ﴾؛ <sup>۲</sup> «ما شما را روزی می دهیم و ما آنها را

روزی می دهیم.»

و این آیه دارد:

﴿نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾؛ <sup>۳</sup> «ما آنها را روزی می دهیم و

ما شما را روزی می دهیم.»

خیلی عجیب است! می فرماید: روزی دست

ما است؛ زیر آسمان را باز می کنیم، تمام صحراها

سبز می شود و درختها پر میوه می شود؛ آن قدر

فراوانی و آن قدر نعمت می شود که اصلاً

نمی شود حساب کرد! این زمین است؛ چطور

---

<sup>۱</sup> من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷۱:

«عن إسحاق بن عمّار قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: المرأة تخاف الحبل فتشرب الدواء فتلقى ما في بطنها. فقال: "لا". فقلت إنما هو نطفة. قال: "إنّ أول ما يُخلق نطفة."»

ترجمه: «اسحاق بن عمّار گوید: از امام کاظم علیه السلام راجع به زنی پرسیدم که از باردار شدن می ترسد و دارویی می خورد و آنچه در رحم دارد سقط می کند؛ حضرت فرمودند: "نکند!" عرض کردم: این فقط یک نطفه است! فرمودند: "اولین چیزی که خلق می شود نطفه است!"» (محقق)

<sup>۲</sup> سوره أنعام (۶) آیه ۱۵۱.

<sup>۳</sup> سوره إسراء (۱۷) آیه ۳۱.

می شود که شما [نعمت از آن] به دست بیاورید؟! هر جا بزنید می بینید در بسته است! دست ما است؛ سراغ ما بیاید تا کار را درست کنیم.

﴿إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا﴾<sup>۱</sup> «کشتن آنها گناه بزرگی است!»

## حرمت شدید زنا

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ إِنَّهُ كَانَ فُحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾<sup>۲</sup> «اصلاً به زنا نزدیک نشوید!»

نه اینکه زنا نکنید؛ نزدیک زنا هم نشوید و خیال زنا هم نکنید؛ نه زنای چشم، نه زنای گوش و نه زنای دست! [در روایت است]:

زنای دست، دست زدن به زن نامحرم است؛ زنای چشم، نگاه کردن است؛ و زنای گوش، گوش دادن به حرف زن نامحرم است.<sup>۳</sup>

یک تلفن می کنید و آن خانم با شما آهسته و رقیق صحبت می کند، این زنا است! این زنی که صدایش را در تلفن آهسته می کند، دارد زنا می کند؛ این زنای سَمَع است! قرآن می گوید:

<sup>۱</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۱.

<sup>۲</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۲.

<sup>۳</sup> جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۴۵.

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾؛<sup>۱</sup> «زن‌ها که می‌خواهند صحبت کنند، صدایشان را آهسته نکنند، درشت صحبت کنند!»

صدای آهسته زن جذب می‌کند. حالا صدای زن آهسته است، این هم می‌آید آهسته‌تر می‌کند! فکر نمی‌کنید جهنم هم هست؟ خیال می‌کنید که اینها از خدا جلو می‌افتند؟!

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾؛<sup>۲</sup> «آن کسانی که تن به گناه می‌دهند و خیال می‌کنند به واسطه سیئه دارند از ما جلو می‌افتند، نه خیر، خیلی بد حکم می‌کنند!»

چرا نزدیک زنا نروید؟  
﴿إِنَّهُ كَانَ فُحِشَةً﴾؛ «کار و رفتار خیلی بد، و فاحشه خیلی بدی است!»  
﴿وَسَاءَ سَبِيلًا﴾؛<sup>۳</sup> «زنا راه بدی است!»

این راه بد است، این راه از بین بردن عصمت و عفت است، از بین رفتن نسب است، از بین رفتن عواطف است، از بین رفتن انسانیت است؛ خیلی بد است! دنبال این کار نروید!

---

<sup>۱</sup> سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۲. اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۱۷:

«پس هنگام سخن گفتن صدای خود را نازک نکنید که این امر موجب تحریک افراد مریض و آلوده خواهد شد.»

<sup>۲</sup> سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴.

<sup>۳</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۲.

نهی اکید اسلام از خودکشی و قتل به ناحق

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّذِينَ حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾<sup>۱</sup>

«نفس محترمه‌ای را که خداوند علیّاً اعلیٰ او را

محترم شمرده است، نکشید مگر به حق!»

کشتن به حق: یعنی جزای نفس محترمه‌ای

که آدمی کشته است، این است که او را بکشند و

اگر انسان این نفس محترمه را کشت، به حق

کشته است؛ یا کسی جنایتی مرتکب شده است

که در قانون اسلام، حاکم شرع باید او را بکشد،

مثلاً

---

<sup>۱</sup>سوره اِسْرَاء (۱۷) آیه ۳۳.

مرتدّ شده است، در این صورت دیگر این نفسِ  
محترمه نیست و حکم ارتداد و حکم به قتلش صادر  
می‌شود؛ یا در زمین فساد کرد و امثال اینها.

**(نفس محترمه‌ای را نکشید)؛** چه نفس  
خودتان و چه نفس غیر خودتان. انسان در  
شریعت اسلام مختار نیست خودش را بکشد و  
بگوید: من از جان خودم سیر شده‌ام و می‌خواهم  
خودم را بکشم! چنین حقّی به انسان داده نشده  
است. اگر انسان إنتحار کند، در جهنّم مخلّد  
است؛ چون انسان مالک خودش نیست. این  
اختصاص به قانون الهی دارد، و در هیچ‌یک از  
قوانین دنیا نیست که إنتحار حرام است؛ وقتی  
کسی إنتحار کرد، کدام قانون می‌تواند جلوی او  
را بگیرد؟! این إنتحار کرد و خودش را کشت!  
قوانین ظاهری متکفّل امر باطن نیست و  
نمی‌تواند باشد! هیچ‌یک از قوانین ظاهری  
متکفّل امر باطن نیست، امّا قانون باطن یک امر  
دیگری است؛ می‌گوید: ای انسان، تو مالک  
خودت نیستی، کما اینکه مالک چیزهای دیگر  
هم نیستی! خدا مالک تو و مالک چیزهای دیگر  
است؛ و خدا به تو اجازه إنتحار نداده است و  
گفته است: اگر خودکشی کنی در جهنّم مخلّد

خواهی بود!<sup>۱</sup>

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾؛

نفس خود انسان هم نفس محترمه است، و نفس دیگر هم نفس محترمه است؛ پس انسان نمی‌تواند بکشد.

## کیفیت قصاص در اسلام

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾؛<sup>۲</sup> «اگر کسی

را بی‌گناه کشتند، ما برای ولیّ دم او قدرت و سلطان و حقّ قصاص قرار دادیم که بتواند قاتل را بکشد.»

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوَةٌ يَاۤأُولِيَ الۡاَلْبٰبِ﴾.<sup>۳</sup>

﴿فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾؛ «حالا ولیّ دم که

می‌خواهد این شخص قاتل را

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به رساله نکاحیه، ص ۲۴ - ۲۷.

<sup>۲</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۳.

<sup>۳</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۷۹. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۷۳:

«ای صاحبان خرد و اندیشه، از برای شما در قصاص، زندگی و حیات است.»

بکشد، پس فقط قاتل را بکشد و اسراف در قتل نکند!»

یعنی نرود و برادرش را هم بکشد، زنش را هم بکشد، و اگر قدرت دارد برود تمام آن دهی که قاتل در بین آن بوده است، همهٔ ده و همهٔ مردم آن را هم بکشد؛ چنین حقی نیست! اسراف در قتل نیست؛ قاتل یک نفر را کشته است، ولی دم فقط می‌تواند آن قاتل را بکشد.

**﴿إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا﴾**؛ «آن شخص مقتول که مظلوم واقع شده و زجر کشیده است، مورد نصرت ما است.»

و ما با اعطای حق ولایتی که به ولی دم او برای گرفتن خون او کردیم، او را ناصر قرار دادیم.

## نحوهٔ ادارهٔ امور و اموال یتیمان

**﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾**<sup>۱</sup>؛

«به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به قسمی که آن قسم از همهٔ اقسام بهتر است.»

باز هم نمی‌گویید که مال یتیم نخورید؛ می‌فرماید: نزدیک مال یتیم نشوید مگر به قسمی که اگر انسان نزدیک مال یتیم نشود مال یتیم ضایع می‌شود! مثلاً پدری از دنیا رفته است و

<sup>۱</sup> سورهٔ اسراء (۱۷) آیه ۳۴.

مالش برای بچهٔ صغیرش مانده است و اگر کسی نزدیک آن مال نشود، مال تلف می‌شود؛ خود بچه هم که نمی‌تواند مال خودش را اداره کند. پس باید آن قیّم و یا آن وصیّ و یا مجتهد جامع الشرائط و یا در صورتی که نباشد، عدول مؤمنین، و یا در صورتی که مردمان عادل نباشند، فسّاق مؤمنین، بایستی که مال یتیم را اداره کنند؛ **(بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ)**؛ «به قسم أحسن و به طریقی که از همهٔ آن طریق‌ها نیکوتر است.»

مثلاً اگر فرشی برای این بچه مانده است، ببینند این فرش را چه قسم می‌توانند نگه دارند که خراب نشود؛ اگر بهتر است که این فرش را برای بچه تا سنّ بلوغ بگذارند بماند، پس فرش را بگذارند، و یا اگر این فرش تا سنّ بلوغ بماند

خراب می‌شود، پس فرش را بفروشند و به چیزی تبدیل کنند که خراب نشود. اگر با آن مال بچه تجارت می‌کند، تجارت‌هایی کند که معمولاً ضرر ندارد یا ضررش کم است و منفعتش بیشتر است، و حصّه و منفعت را برای بچه در نظر بگیرند. خودشان هم که در مال یتیم تصرف می‌کنند، باید مصلحت بچه را منظور کنند. کسی از دنیا رفته است و انسان هم باید به منزل آن یتیم برود، حالا در هریک از اثاثیه زندگی‌اش که بود تصرف می‌کند؛ نه خیر، باید مصلحت بچه را منظور کند.

و صلّی الله علی محمدٍ و آله الطّاهرین، و سلّم

تسلیماً کثیراً!

مجلس ششم : جامعیت اسلام در جمع

بین حکم عفو و قصاص

بیاناتی پیرامون: (خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ

عَنِ الْجَاهِلِينَ)



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

دستورات اخلاقی اسلام نسبت به عفو و

گذشت

یکی از آیات وارده در قرآن مجید این است:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ

الْجَاهِلِينَ﴾<sup>۱</sup> «(سه دستورالعمل است): عفو و

گذشت و إغماض را پیشه کن و به کار نیکو و

پسندیده امر کن و از جاهلین إعراض کن!»

از امام علیه السّلام سؤال کردند که تفسیر این

آیه چیست؟ حضرت فرمود سه چیز است:

صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، أَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ، أَعْفُ عَمَّنْ

---

<sup>۱</sup>سوره أعراف (۷) آیه ۱۹۹.

ظَلَمَكَ؛<sup>۱</sup> «آن کسی که با تو بریده است، تو به او  
وصل کن، و به آن کسی که تو را محروم کرده  
است عطا و عنایت کن، و آن کسی را که به تو  
ظلم کرده است عفو کن!»

## جایگاه قوانین حقوقی در اسلام

هم آن سه دستور اوّل به عنوان کلی از  
دستورات است، و هم این سه تفسیری که امام  
علیه السّلام بیان فرموده‌اند از دستوراتی است که  
انسان باید عمل کند! ولیکن

---

<sup>۱</sup> الأُمّالی، شیخ طوسی، ص ۶۴۴، با قدری اختلاف.

آیا این دستورات، دستورات وجوبی و الزامی است، یا دستورات اخلاقی است و انسان براساس استحسان و رجحانی که در موضوع اینها هست، بایستی که عمل کند؟

قوانین حقوقی که در قانون مقدّس اسلام جعل شده است، حقی است که خداوند برای طرف مقابل معین فرموده است؛ ولی اجرای آن حق را به دست آن طرف داده است که می خواهد اجرا کند و یا می خواهد عفو کند! به خلاف اینکه انسان در اجرای آن قانون مجبور باشد یا اینکه انسان در عفو کردن مجبور باشد.

مثلاً در بعضی از قوانین هست که اگر کسی به دیگری جنایتی وارد کند حتماً او باید قصاص کند!<sup>۱</sup> و در دستورات انجیل وارد است که اگر کسی به انسان جنایتی کند، انسان حتماً باید او را عفو کند! حتی نصّ صریح انجیل است که:

---

<sup>۱</sup> امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۷۱، تعلیقه:

«و ما در فقره ۲۳ از اصحاح ۲۱ از اصحاحات خروج، از تورات موجود در دست یهود و نصاری در این ایام یافتیم بدین عبارت:

”إِنْ حَصَلَتْ أذِيَةٌ تُعْطَى نَفْسًا بِنَفْسٍ وَعَيْنًا بِعَيْنٍ وَسِنًّا بِسِنٍّ وَيَدًا بِيَدٍ وَرِجْلًا بِرِجْلٍ وَكَيْبًا بِكَيْبٍ وَجَرْحًا بِجَرْحٍ وَرَضًا بِرَضٍ؛ اِذَا اذِيَّتِي پدیدار گردد جان را به جان می دهد، و چشم را به چشم، و دندان را به دندان، و دست را به دست، و پا را به پا، و داغ نهادن را به داغ نهادن، و زخم زدن را به زخم زدن، و کوبیدن را به کوبیدن.“

اگر کسی سیلی به طرف راست تو زد، طرف  
چپ را هم پیش بیاور! و اگر کسی عباى تو را  
بُرد، قبایت را هم بده!<sup>۱</sup>

اما قانون مقدس اسلام این طور نیست؛  
قصاص را حقّ متعیّن برای ذی حق قرار داده  
است:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾<sup>۲</sup>؛ «اگر

کسی شما را عِقابی کرد، اذیّتی کرد، صدمه‌ای زد،  
شما می‌توانید عین آن صدمه را به او برگردانید.»  
کما اینکه داریم:

---

<sup>۱</sup> انجیل متی، باب ۵: «موعظه سر کوه، راز خوشبختی»، بند ۳۸ - ۴۰.

<sup>۲</sup> سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۶.

﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ  
بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ  
بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا﴾<sup>۱</sup>.

اگر کسی چشم دیگری را البته عمدی در بیاورد، آن شخص می‌تواند عین این عمل را بر او وارد کند؛ اگر کسی عمداً بزند دندان کسی را بشکند، آن شخصی که این ظلم بر او واقع شده است می‌تواند همان دندانِ دندان‌شکننده را بشکند؛ اگر کسی دست کسی را به بریدن عمدی ببرد، آن شخص ذی‌حق می‌تواند دست‌برنده را ببرد؛ اگر کسی به کسی سیلی بزند، می‌تواند انسان برگرداند؛ اگر کسی لگد بزند، انسان می‌تواند همان لگد را به او برگرداند. این قانون قصاص است.

در کتب فقه، یکی از کتاب‌هایی که روی آن مفصل بحث می‌شود همین قصاص است، و حکم جزئیات قصاص معین شده است؛ حتی اگر کسی به دست دیگری خراشی وارد کند یا اینکه دیگری را بزند به طوری که صورت او فقط

---

<sup>۱</sup> سوره مائده (۵) آیه ۴۵. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۴۲:

«و ما بر آنها به طور قانون و حکم در تورات، ثبت و ضبط کرده‌ایم که در امر قصاص باید جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در مقابل بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در مقابل دندان، و بر هر یک از اعضاء و جوارح هر زخم و جراحتی وارد شود، باید در مقابل فقط همان عضو و جارحه و به مانند همان زخم و جراحت، قصاص شود!»

قرمز و سرخ بشود، اگر عمدی نباشد دیه‌اش  
چقدر است و اگر عمدی باشد و شخص نخواهد  
قصاص کند و به دیه حاضر بشود، دیه‌اش چقدر  
است.<sup>۱</sup>

در تمام این خصوصیات حکمش معین شده  
است، ولیکن این حقّی است که به انسان داده‌اند  
و اجرایش به دست خود انسان است، نه به دست  
دیگری و حتّی به دست حاکم شرع هم نیست!  
اگر کسی به دیگری سیلی زد، آن شخص  
می‌تواند

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع از روایات و احکام دیه در شریعت اسلام، رجوع شود به  
وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۱۸۹ - ۴۰۴، کتاب الدیّات؛ و الروضة البهیة فی  
شرح اللمعة الدمشقیة (کلانتر)، ج ۱۰، ص ۱۰۵ - ۳۲۹، کتاب الدیّات.

سیلی بزند و اگر هم بخواهد می‌تواند عفو کند. در سیلی زدن اجبار ندارد، بلکه حقّی است که برای اوست؛ می‌تواند حقّ خودش را اعمال کند، می‌تواند عفو کند و صرف نظر کند.

## علّت برتری قوانین حقوقی اسلام نسبت به قوانین سایر مذاهب و ملّت‌ها

این عالی‌ترین قسم از اقسام قانونی است که متصوّر است! چون اگر به انسان بگویند: «حتماً باید قصاص کنی!» [صحیح نیست]؛ چون انسان در بعضی از موارد می‌خواهد عفو کند، و آن شخص ولو اینکه از روی عمد این کار را بجا آورده است، ولی بعداً صد در صد پشیمان شده است، و از عفو کردن هم ضرری پیدا نمی‌شود، قانونی هم شکسته نمی‌شود، به جامعه هم از نقطه نظر حقّ عمومی صدمه‌ای نمی‌خورد. و اگر به انسان بگویند: «حتماً باید عفو کنی!» این هم صحیح نیست؛ چون مردم در جنایت متجرّی می‌شوند! و یکی از راه‌هایی که جنایت را برای مردم سهل و آسان کرده، همین است که حقّ قصاص را از مردم می‌گیرند و شخصی که جنایتی واقع می‌سازد می‌داند که قصاص نمی‌شود و یا باید زندان بشود یا بایستی به

مقداری از پول مصالحه کند، و آن هم می گوید  
ما که ثروتمندیم و از این پولها زیاد می دهیم،  
برای ما مهم نیست! اما اگر شخص ثروتمندی که  
در درجهٔ اعلای از ثروت هم باشد ولی بداند اگر  
یک کشیده یا یک پس گردنی به نوکر یا به کلفت  
خودش بزند، او حقّ دارد همین را به او پس  
بدهد، دیگر تجرّی نمی کند و نمی تواند نسبت به  
حقوق غیر، دست باز کند و بی محابا آنها را مورد  
جنایات و تعدّیات خود بگیرد!

بنابراین قانون قصاص، مسلم است و اسلام  
قانون قصاص را دارد و حقّ لازم انسان قرار داده  
است، به طوری که اگر حاکم شرع هم بخواهد  
جلوگیری کند، چنین حقّی ندارد! اگر کسی  
دست کسی را برید و آن کسی که دستش بریده  
شده بخواهد قصاص کند، حاکم شرع نمی تواند  
جلوگیری کند و از طرفی اگر بخواهد عفو بکند،  
حاکم شرع او را مجبور به قصاص نمی کند؛ حقّی  
است که به آن شخص داده شده است، می خواهد  
اعمال کند و می خواهد اعمال نکند! و این در  
درجهٔ اعلای از تقنین قانون است که اسلام برای  
این موضوع مقرر فرموده است.

اما همین که حق قصاص در بین مردم آمد و مردم دانستند که اگر جنایتی کنند آن مجنی<sup>۱</sup> علیه حق قصاص دارد، همین اطلاع کافی است که جلوی آنها را از جنایت بگیرد؛ چون ممکن است مجنی<sup>۱</sup> علیه عفو نکند یا به دیه راضی نشود و قاتل را بکشد، یا دست کسی که دست کسی را بریده است، ببرد! بنابراین خود اطلاع بر این قانون، از جنایت جلوگیری می کند. ولیکن حق عفو هم هست و اگر کسی بخواهد عفو کند حق با اوست. لذا در قتل عمدی، ورثه آن شخصی که جنایت بر او واقع شده است می توانند قاتل را قصاص کنند، و می توانند تنازل کنند و دیه بگیرند، و می توانند به کلی عفو کنند؛ اختیار با خود آنها است!<sup>۱</sup>

## علو مقام کرامت انسانی به واسطه بخشش و

### اغماض

این آیه مبارکه: **﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾**<sup>۲</sup> یک مطلب لطیف تر و رقیق تری را بیان می کند، می گوید: از اخلاقیات انسان که خداوند علی<sup>۱</sup> بر فراز این قانون

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۷ - ۵۵.

<sup>۲</sup> سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۹.

مسلم به ما دستور می‌دهد این است که اگر انسان، آقا منشی و بزرگواری کند و با افراد جاهلی که برخورد می‌کند، در صورتی که آنها به او جسارتی کردند یا حق او را بردند یا قطع کردند یا ظلم کردند، از آنها صرف نظر کند، این کار لازمه مقام کرامت و بزرگواری یک انسان است! و انسان اجبار ندارد کسی را که با انسان قطع کرده است او هم قطع کند، کسی که به انسان ظلم کرده است انسان پاداش نکند، یا کسی که انسان را در محرومیت قرار داده است انسان هم مقابله به مثل کند. پس این دستورات علاوه بر اینکه با آن قانون اصلی منافات ندارد، یک درجه اخلاقی را در عالمی لطیف‌تر و رقیق‌تر بیان می‌کند!

## نحوه برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با قاتل

خود

ابن ملجم مرادی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ضربت زد. حضرت در این دو روز در ضمن وصیتهایی که دارند، چندین مرتبه درباره او وصیت می‌کنند. اولاً قبل از شب نوزدهم ماه رمضان که امیرالمؤمنین غالباً خبر می‌دادند بر اینکه

ابن ملجم مرادی مرا می‌کشد، اصحاب عرض می‌کردند که: «پس چرا شما الآن او را نمی‌کشید؟!» چند نفر از اصحاب به خود حضرت این را ایراد کردند.

حضرت فرمودند:

وَيَحْكُمُ؛ وای بر شما! این چه حرفی است که شما می‌زنید؟! من الآن او را به چه گناهی بکشم؟! هنوز جنایتی واقع نساخته تا اینکه من قصاص کنم و قصاص قبل الجنایة که معنا ندارد! اگر کسی قبل از جنایت قصاص کند، خود او جانی است نه آن شخصی که بعداً می‌خواهد جنایت کند. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام ابن ملجم را می‌کشتند در حالتی که جنایت نکرده بود، آن وقت در این صورت آن حضرت جنایت‌کار حساب می‌شد و حقّ قصاص با ابن ملجم بود! پس در اسلام، قصاص قبل الجنایة نیست.

حضرت این‌طور جواب دادند؛ و به‌علاوه

فرمودند:

من چگونه قاتل خود را بکشم؟!!

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۵ به نقل از ابوالحسن البکری در مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام، به إسناد خودش از لوط بن یحیی، از مشایخش.

یعنی این حرفی که شما می‌زنید که:  
«ابن ملجم مرادی را که قاتل توست، بکش»، این  
حرف اصلاً ریشه صحیحی ندارد و از نقطه نظر  
تفکر فلسفی غلطِ غلط است؛ برای اینکه اگر او  
قاتل من باشد پس او قاتل من است، اگر من او  
را کشتم دیگر او قاتل من نیست. پس در عالم  
قضا و قدر پروردگار که روی یک سلسله اسباب  
و مسبباتی مقدر شده است که او من را بکشد،  
محال است که من بتوانم او را بکشم. و اگر من  
او را کشتم، شخص بی‌گناهی را کشته‌ام، قاتل  
خود را نکشته‌ام؛ قاتل من آن کسی است که مرا  
به قتل برساند و بعد من او را بکشم، اما هنوز که  
مرا به قتل نرسانده است که قاتل من نیست، پس  
من شخص بی‌گناهی را کشته‌ام!

حضرت این‌طور جواب دادند و بعضی از

اوقات که خود ابن ملجم خدمت

حضرت می آمد و می گفت:

یا امیرالمؤمنین! چنین شنیدم که شما درباره من  
این طور فرموده‌اید! این شمشیر حاضر است، مرا  
قصاص کن!<sup>۱</sup>

حضرت به همین عبارت او را جواب  
می‌گفتند و دو خط شعر هم درباره او  
می‌خواندند.<sup>۲</sup>

**وصیت امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما**

**السّلام در خصوص نحوه برخورد با ابن مجلم**

از این موضوع بگذریم. وقتی که  
امیرالمؤمنین ضربت خوردند، به حضرت امام  
حسن علیه السّلام وصیت کردند که:

اگر من از این زخم شفا پیدا کردم، خودم می‌دانم  
و او، و البته عفو می‌کنم؛ زیرا که خدا  
عفوکنندگان را دوست دارد! و اگر از این  
ضربت شهادت یافتم، ولیّ دم من شما هستید  
می‌خواهید قصاص کنید، می‌خواهید عفو کنید؛  
اما اگر قصاص کردید همان ضربتی که بر من  
وارد کرده، باید همان ضربت را بر او وارد کنید  
(یعنی یک شمشیر زده، باید یک شمشیر بزنید)،

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ۲۶۲.

<sup>۲</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۱۱ - ۱۳، با قدری اختلاف.

دست و پای او را نباید بُرید، چشم و گوش او را نباید برید، او را نباید زنده آتش بزنی؛ اینها در شرع اسلام حرام است! قصاص به همان ضربتی که بر من وارد ساخته به او ضربت بزنی، اگر خواستید قصاص کنید و اگر هم خواستید عفو کنید برای شما بهتر است!<sup>۱</sup>

این وصیّت امیرالمؤمنین است. حال ما بیایم روی این جهت حساب کنیم که اولاً امیرالمؤمنین علیه السّلام چرا می‌خواست عفو کند؟ اگر احیاناً از این زخم - بنا بر فرض - شفا پیدا می‌کردند، چرا عفو می‌کردند؟ چون امیرالمؤمنین علیه السّلام امام است؛ امام کینه ندارد، بخل ندارد، حقد ندارد، حکومت خود را براساس زینت‌های دنیا و آرزوهای باطله قرار نمی‌دهد، شخص مستکبری نیست، معصوم

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۲۱؛ الإختصاص، ص ۱۵۰؛ الطّبقات الکبریٰ، ج ۳، ص ۲۵ و ۲۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹ و ۳۰۰.

است، کارهایش همه براساس حقّ است!

ابن ملجم که به آن حضرت ضربه زد، مثل این است که کسی به دیگری ضربه‌ای می‌زند؛ این ضربه به حقوق شخصی حضرت صدمه زد و سر آن حضرت را شکافت. دستور اسلام در این باره چیست؟ اگر ما از پیغمبر پرسیم که: «اگر کسی به دیگری ضربه بزند حکمش چیست»، پیغمبر برای ما چه بیان می‌کند؟ می‌گوید که اگر می‌خواهید قصاص کنید، و اگر عفو کنید برای شما بهتر است!

امیرالمؤمنین عین این کار را کرد؛ یعنی در این مسندی که هست و در این حکومتی که جای دارد و شرق و غرب عالم در تحت حکومت اوست، به اندازه سر سوزنی عنوان هوی در آن حضرت نیست که این شمشیری که بر سر آن حضرت واقع شده است، حضرت انتقام بگیرد و از آن دستوری که پیغمبر و اساس شریعت بر آن دستور وارد شده است تجاوز کند! می‌فرماید: «شمشیری زده است، حقّ قصاص دارم و اگر بخواهم عفو می‌کنم، و چون عفو کردن بهتر است و ما هم خاندان عفو هستیم، عفو می‌کنم!» پس این کاملاً صحیح است و نمی‌شود غیر از این تصوّر کرد!

و اَمَّا وَصِيَّتِي كِه بَر حَضْرَت اِمَام حَسَن كَرْدَنَد

دَر اَيْنَكِه :

اَو رَا مَحْبُوس دَاشْتِي ، اَز خُورَاك و اَز طَعَام اَو

كَم نَگْذَارِيْد ؛ اَو زَنْدَانِي دَر زِيْر دَسْت شَمَا اسْت ،

اَو رَا گَرَسَنَه و تَشَنَه نَگْذَارِيْد ؛<sup>۱</sup>

اَيْن لَازِمَه مَقَام رَحْمَت اَن حَضْرَت اسْت !

اَخِر اَمِيْرالْمُؤْمِنِيْن كِه اَمْدَه اسْت تَا دُنْيَا رَا اِدَارَه

كُنْد و تَا رُوز قِيَامَت تَمَام اَفْرَاد رَا زِيْر لُوَاي اَيْن

رَحْمَت و رَأْفَت دَر بِيَاوَرْد ، اَو بَا يَك دِيْدَه‌اِي نَگَاه

مِي كُنْد ! اَيْن فَرْمَايِشَات حَضْرَت ، تَصْنَعِي نِيْسْت

و

---

<sup>۱</sup> قَرَب اِلْاِسْنَاد ، ص ۱۴۳ ؛ اَلْجَعْفَرِيَّات (اَلْاَشْعَثِيَّات) ، ص ۵۳ ؛ بَحَار اَلْاَنْوَار ، ج ۴۲ ، ص ۲۸۸ بَه نَقْل اَز اَبُو الْحَسَنِ الْبَكْرِي دَر مَقْتَل اَمِيْرالْمُؤْمِنِيْن عَلِيْهِ السَّلَام ، بَه اِسْنَاد خُودَش اَز لُوط بِن يَحْيَى ، اَز مَشَايِخَش ؛ اَلطَّبَقَات الْكُبْرَى ، ج ۳ ، ص ۲۵ و ۲۷ .

عنوان آموزش ندارد، بلکه حال آن حضرت این طور بود که به ابن ملجم که اسیر در دست خود است، نگاه می کرده و می گفت:

باید به اسیر ترحم کرد! هر جنایتی کرده است، الآن اسیر است؛ او را نباید تشنه گذاشت، او را نباید گرسنه گذاشت! و وقتی من از دار دنیا رفتم، او را آتش نزنید، دست و پای او را نبرید که در شرع اسلام حرام است!

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۷ به نقل از ابوالحسن البکری در مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام، به إسناد خودش از لوط بن یحیی، از مشایخش: «... ثُمَّ التَفَّتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَىٰ وَلَدِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ:

”أَرْفُقُ يَا وَكْدِي بِأَسِيرِكَ وَارْحَمَهُ وَأَحْسِنِ إِلَيْهِ وَ أَشْفِقْ عَلَيْهِ! أَلَا تَرَىٰ إِلَىٰ عَيْنَيْهِ قَدْ طَارَتَا فِي أُمَّ رَأْسِهِ وَ قَلْبُهُ يَرْجُفُ خَوْفًا وَ رُعْبًا وَ فَزَعًا؟!“

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ”يَا أَبَاهُ، قَدْ قَتَلَكَ هَذَا اللَّعِينُ الْفَاجِرُ وَ أَفْجَعْنَا فِيكَ، وَ أَنْتَ تَأْمُرُنَا بِالرَّفْقِ بِهِ؟!“

فَقَالَ لَهُ: ”نَعَمْ يَا بُنَيَّ! نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَزْدَادُ عَلَى الْمُنْذِبِ إِلَيْنَا إِلَّا كَرَمًا وَ عَفْوًا؛ وَ الرَّحْمَةُ وَ الشَّفَقَةُ مِنْ شِيْمَتِنَا لَا مِنْ شِيْمَتِهِ! بِحَقِّي عَلَيْكَ فَاطِعِمَهُ يَا بُنَيَّ“

مِمَّا تَأْكُلُهُ وِ اسْقِهِ مِمَّا تَشْرَبُ، وِ لَا تُقَيِّدْ لَهُ قَدَمًا وِ  
لَا تَغُلَّ لَهُ يَدًا!

فَإِن أَنَا مِتُّ فَاقْتَصِّ مِنْهُ بِأَن تَقْتَلَهُ وِ تَضْرِبَهُ ضَرْبَةً  
وَاحِدَةً وِ تُحْرِقَهُ بِالنَّارِ، وِ لَا تُمَثِّلَ بِالرَّجُلِ، فَإِنِّي  
سَمِعْتُ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وِ آلِهِ وِ سَلَّمَ  
يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وِ الْمُثَلَّةَ، وِ لَوْ بِالْكَلبِ الْعَقُورِ!»

وِ إِن أَنَا عِشْتُ فَأَنَا أَوْلَى بِالْعَفْوِ عَنْهُ وِ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَفْعَلُ بِهِ؛ فَإِن عَفَوْتُ فَفَحْنُ  
أَهْلُ بَيْتٍ لَا تَزْدَادُ عَلَيَّ الْمُنْذِبِ إِلَيْنَا إِلَّا عَفْوًا وِ كَرَمًا!»

«حضرت علی رو به فرزندش امام حسن علیهما السلام نمود و به او فرمود:  
”ای فرزندانم، با اسیرت مدارا کن و به او احسان نما و با او با دلسوزی و  
شفقت رفتار کن! آیا نمی بینی که چشمانش چگونه در سرش می گردد و  
قلبش از ترس و وحشت و اضطراب می لرزد؟!“

امام حسن علیه السلام عرض کرد: ”پدرجان، این ملعون فاجر گناهکار، تو  
را کشته است و ما را به مصیبت قتل تو مبتلا و دردمند نموده است، و تو به  
ما امر می کنی که با وی مدارا نماییم؟!“

حضرت فرمود: ”بله ای فرزندانم، ما اهل بیتی هستیم که نسبت به کسی که به  
ما بدی کرده باشد جز با کرم و عفو و بخشش رفتار نمی کنیم، و رحمت و  
شفقت و دلسوزی از اخلاق و صفات ماست، نه اخلاق او. تو را قسم  
می دهم به حقی که بر تو دارم، که از آنچه می خوری به او غذا بده و از آنچه  
می نوشی او را سیراب نما! و پاهایش را در بند نکش و دستانش را در غل و  
زنجیر نکن!

اگر من از دنیا رفتم او را قصاص نما بدین نحو که وی را بکشی و فقط یک  
ضربه بزنی و سپس آتش بزنی؛ و این مرد را مثله نکن (یعنی دست و پا و  
چشم و گوش و بینی اش را نبر)! چون من از جدت رسول خدا صلی الله  
علیه و آلہ و سلم شنیدم که فرمود: «بپرهیزید از مثله کردن، گرچه درباره  
سگ گزنده هار باشد!»

و اگر من زنده ماندم، نسبت به عفو وی سزاوارترم و خودم بهتر می دانم که  
چگونه با او رفتار کنم؛ پس اگر عفو نمایم، ما اهل بیتی هستیم که نسبت به  
کسی که به ما بدی کرده باشد جز با عفو و کرم رفتار نمی کنیم!“

آن وقت امیرالمؤمنین چگونه امام باشد و وصی پیغمبر آخرالزمان باشد و اجازه بدهد که: شما بعد از من اگر خواستید او را بسوزانید، قطعه قطعه کنید، اختیار با شما است؟! تصور این امر اصلاً محال است! پس این را هم که وصیت کرده، عین واقع است.

و اما از اینکه فرموده است: «اگر عفو بکنید برای شما بهتر است!» این هم درست است؛ چون حضرت هم طبق قرآن و سنت پیغمبر بیان می کند، و قانون اسلام این است که اگر انسان، جانی را قصاص کند حق دارد و اگر عفو کند بهتر است!

**علت عدم عفو امام حسن علیه السلام نسبت به**

### قاتل امیرالمؤمنین

اما حضرت امام حسن چرا عفو نکردند؟ چون حقی است برای امام حسن و حضرت امام حسن الزام به عفو ندارند؛ اگر الزام به عفو داشتند که قانون شکسته می شد! بالأخص در آن زمان که حکومت معاویه از طرف شام دارد کوفه را تهدید می کند و بسیاری را گول زده و برده است، در چنین نقطه حساسی اگر امام حسن عفو می کردند، این عفو دلیل بر ضعف شمرده می شد و دلالت بر آن گرم نفس حضرت و بزرگواری

نفس حضرت نمی کرد که: الآن اسیر در دست  
من گرفتار است و من او را رها می کنم! حضرت  
امام حسن مجتبیٰ هزار تا مانند ابن ملجم را رها  
می کند و اصلاً باکی هم ندارد؛ اما در این موقعیت  
حساس، وظیفه حضرت امام

حسن علیه السّلام بود که او را قصاص کنند،  
برای حفظ حکومت مسلمین و جامعه مسلمین از  
اینکه متشنج و مضطرب شود تا اینکه همه مردم  
بگویند: یک نفر خارجی آمد و امام مسلمین را در  
مسجد کوفه ضربت زد و پسرش که خلیفه بود از  
عهده بر نیامد، ترسید و او را رها کرد! این انعکاس  
در جامعه بود؛ لذا حضرت امام حسن علیه السّلام  
قصاص کردند.<sup>۱</sup>

به مسئله امروز ما خوب توجه کردید؟! سه  
چیز بود: **﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ  
عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾**<sup>۲</sup>، با این شرحی که پیرامون آن داده  
شد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> قرب الإسناد، ص ۱۴۴؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۲۲.

<sup>۲</sup> سوره أعراف (۷) آیه ۱۹۹.



مجلس هفتم : فلسفه دعا و شرایط

استجابت (۱)

طهران، مسجد قائم، شب ۱۹ رمضان المبارک سال

۱۳۹۷ هجری قمری



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ، خَاتَمِ

الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ،

حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ  
دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا  
بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾<sup>١</sup>

از چیزهایی که دارای هیچ شک و تردیدی

نیست، دعا است. دعا عبادت است، و روح دین

عبادت است، و روح عبادت هم دعا است.<sup>٢</sup> دعا

<sup>١</sup> سوره بقره (٢) آیه ١٨٦.

<sup>٢</sup> الدعوات، رواندی، ص ١٨ و ١٩.

اتّصال قلب شخص دعا کننده به مبدأ اعلیٰ و تقاضا کردن از او برای منویات و حاجات خود است.

در این آیه می فرماید:

«زمانی که بندگان من از من سؤالی کنند و چیزی درخواست کنند، من به آنها نزدیکم و خواست و تقاضای دعا کننده را برمی آورم؛ بنابراین اگر به من متوجّه بشوند و از من چیزی بخواهند، من به آنها می دهم؛ و باید

ایمانشان به من زیاد باشد، و این راه رشد و راه سعادت است.»

در اخبار ائمه علیهم السّلام مطالب بسیاری راجع به دعا داریم، و تمام این مطالب بر یک محور دور می‌زند و آن محور «خلوص» است؛ یعنی اگر شخص دعا کننده کاری کند که قلبش در حال دعا کردن پاک باشد و از صمیم قلب دعا کند و غِلّ و غشی در قلبش نباشد، این دعا مستجاب می‌شود.<sup>۱</sup>

## شرایط استجاب دعا

مجموع شرایطی که برای استجاب دعا در روایات ذکر شده است و یک وقت هم که من استقصاء کرده بودم، به بیست و چهار شرط رسیده بود، اجمالاً این است:

یکی از آن شرایط این است که انسان با وضو باشد.<sup>۲</sup>

یکی از آن شرایط این است که انسان رو به قبله بنشیند.<sup>۳</sup>

یکی از آن شرایط این است که انسان روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند و بعد دعا

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به عدّه الدّاعی، ص ۱۶ - ۴۳؛ فلاح السّائل، ص ۲۷ - ۲۹؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۵۴.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۳، ص ۴۷۸.

<sup>۳</sup> همان، ج ۲، ص ۴۸۱.

کند،<sup>۱</sup> یا سه روز روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند و بعد دعا کند.<sup>۲</sup>

یکی از شرایط این است که در اوّل دعا و آخر دعا صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد؛ زیرا صلوات دعا است و خداوند علیّاً علیّ این دعا را مسلماً مستجاب می‌کند؛ چون درخواست درود و تحیّت به بهترین افراد عالم است، و خداوند خجالت می‌کشد که اوّل دعا و آخر دعا را که صلوات است مستجاب نکند، ولی بین این دعا را مستجاب نکند و او را رها کند.<sup>۳</sup>

یکی از شرایط دعا این است که انسان در اوقات خوش دعا کند؛ مثل شب جمعه، روز جمعه، ایّام متبرّکه و لیالی متبرّکه که اثرش بیشتر است.<sup>۴</sup>

یکی از شرایط این است که در مکان‌های مبارک و مقدّس، مثل مکه، مدینه، مسجد کوفه، حرم‌های ائمّه علیهم السّلام و مساجد دعا کند؛ اینها مکان‌های مقدّس است و دعا در اینجاها

---

<sup>۱</sup> همان، ج ۳، ص ۴۷۹.

<sup>۲</sup> همان، ص ۴۷۷.

<sup>۳</sup> همان، ج ۲، ص ۴۹۴.

<sup>۴</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۷۸؛ ج ۳، ص ۴۱۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۰؛ عدّه الدّاعی، ص ۴۷ و ۴۸؛ معانی الأخبار، ص ۳۹۹.

مستجاب تر است.<sup>۱</sup>

یکی از شرایط دعا این است که انسان در بین جماعت دعا کند؛ یک نفر دعا کند و همه آمین بگویند. خدا چنین دعایی را که مؤمنین کنار همدیگر جمع بشوند و یک دل با همدیگر مطلبی را از پروردگار تقاضا کنند و بخواهند، خیلی دوست دارد و این دعا به اجابت خیلی نزدیک تر است.<sup>۲</sup>

یکی از شرایط دعا این است که انسان در حال دعا گریه کند؛ خدا گریه بنده خود را دوست دارد<sup>۳</sup> و حتی در روایات داریم: «اگر نمی توانید گریه کنید، حال حزن و تباکی به خود بگیرید.»<sup>۴</sup> چون خدا می فرماید:

أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ؛ «جای من آن دل شکسته است.»

دلی که دارای استکبار و منیت باشد جای خدا نیست؛ و چون جای خدا نیست نباید از آن دل

---

<sup>۱</sup> عدّة الدّاعی، ص ۵۷؛ مصباح الزّائر، ص ۴۶۸ - ۴۷۲.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۸۷.

<sup>۳</sup> همان، ص ۳۲۹ و ۴۷۴ و ۴۷۸ و ۴۸۲؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۸؛ تحف العقول، ص ۴۹۰؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۶۹؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۳.

<sup>۴</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۸۳ و ۴۸۴؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۷۳.

<sup>۵</sup> منیة المرید، ص ۱۲۳.

## توقع دعای مستجاب داشت.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از شرایط دعا، در آنجایی که جمعیتی است و آمین می‌گویند، بلند دعا کردن است؛ و در آنجایی که کسی نیست، آهسته دعا کردن است.<sup>۲</sup> لذا دعا در روایات هم به‌عنوان مناجات و آهسته صحبت کردن و تقاضا کردن آمده است، و هم به‌عنوان ندا: **(إِذْ نَادَى رَبَّهُ)**<sup>۳</sup> آمده است.<sup>۴</sup>

یکی از شرایط دعا این است که انسان قلب خود را از کینه برادران مسلمان پاک کند. اگر غلّ و غشی نسبت به کسی دارد آن را پاک کند؛ و در حالی که می‌خواهد دعا کند کدورتی از برادران مؤمن و از اقوام و دوستان در دل او نباشد، و امر را به خدا واگذار کند.

از شرایط دیگر دعا این است که اگر کسی از انسان طلبی دارد و بر گردن انسان دینی است، انسان حقوق مردم را بدهد و اداء کند و بعد دعا کند؛ و اگر نمی‌تواند، لا اقل از طرف استرضاء

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۷۴.

<sup>۲</sup> همان، ص ۴۷۶؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۳۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۴۶۶.

<sup>۳</sup> سوره مریم (۱۹) آیه ۳؛ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۳ و ۸۹؛ سوره ص (۳۸) آیه ۴۱.

<sup>۴</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۷۸ و ۲۱۸.

کند و مهلت بگیرد تا زمانی که می تواند بدهد؛ و اگر دسترسی به استرضاء هم ندارد، تصمیم بگیرد بر اینکه در اوّل وهله امکان حقّ دیگری را بدهد.<sup>۱</sup>

یکی از شرایط دعا توسّل پیدا کردن به قلوب طاهره است؛ یعنی به دل های پاک، مثل پیغمبر، مثل امام و مثل اولیای خدا؛ لذا دعا بر سر قبور علما مستجاب است. در روایت داریم: «در حرم های مطهره دعا مستجاب است.»<sup>۲</sup> چون در آنجا انسان به قلب امام توجه پیدا می کند و قلب امام خیلی وسیع است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾<sup>۳</sup> «آن کلمه طیبه است که

تمام شاخه هایش

آسمان را گرفته است، و آسمان رحمت از هر نقطه به آن دل متصل است.»

و وقتی که انسان مطلبی را از پروردگار تقاضا کرد و امام را شفیع قرار داد، خداوند علیّاً اعلیّاً

<sup>۱</sup> عدّة الدّاعی، ص ۱۴۱؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۵.

<sup>۲</sup> عدّة الدّاعی، ص ۵۷.

<sup>۳</sup> سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۴ و ۲۵.

به انسان می دهد.

## شفیع قراردادن پیامبر و ائمه اطهار

### علیهم السّلام جهت استجابت دعا

نمازی را که امروز برای نماز حاجت ذکر کردیم،<sup>۱</sup> که عبد الرّحیم قصیر خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد:

من دعایی اختراع کردم! حضرت فرمودند: «دَعْنِي مِنَ اخْتِرَاعِكَ!» «اختراعت را کنار بگذار، من را با اختراع تو چه کار؟!» وقتی می خواهی دعا کنی به پیغمبر رحمت متوسّل شو، دو رکعت نماز (به همان کیفیت که ذکر شد) بخوان و بعد بگو: «اللهمّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ! يَا مُحَمَّدُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ إِلَى اللَّهِ!»<sup>۲</sup>

این جمله خیلی معنا دارد! یعنی بگو: پروردگارا، من از تو تقاضا می کنم به برکت پیغمبرت، به شفاعت پیغمبرت، به توسّل پیغمبرت! بعد بگو: ای پیغمبر، ای نبیّ خدا، ای رسول خدا! من از تو سؤال می کنم، ولیکن تو را واسطه برای سؤال از خدا قرار می دهم! خلاصه، مسئول خدا است، ولیکن انسان خدا را از راه نفس پیغمبر می خواند؛ و این خیلی مهم است!

<sup>۱</sup> رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

<sup>۲</sup> برگرفته از الکافی، ج ۳، ص ۴۷۷؛ ج ۲، ص ۵۵۲.

خیلی خیلی مهم است! بیشتر دعاهایی که  
مستجاب می‌شود بر این اساس است که انسان  
یک ولیّ خدا را که قلبش پاک است، بین خود و  
بین خدا شفیع قرار می‌دهد و خداوند علیّاً اعلیٰ  
از آن ناحیه، نظر تلطّف می‌کند.

سید بن طاووس زیارتی را که انسان در  
حرم‌های مطهره می‌خواند روایت می‌کند و بعد  
از آن، جملاتی می‌گوید که مفادش این است:  
در بالای سر قرار بگیر و بگو: خدایا اگر من بهتر  
و پاک‌تر از این امام سراغ داشتم، او را به‌سوی تو  
شفیع قرار می‌دادم! و حالا این امام را شفیع قرار  
داده‌ام؛ زیرا دلی پاک‌تر و بنده‌ای مقرب‌تر از او  
سراغ ندارم!

بعد سرت را به ضریح بگذار و بگو:

پروردگارا، من برای عرض حاجت به سوی تو از  
راه دور آمده‌ام، و این امام را بین خود و بین تو  
واسطه قرار دادم! اِذْ كَانَتْ الْقُلُوبُ اِلَيْكَ بِالْجَمِيلِ  
تُشِير. <sup>۱</sup> و دعا مستجاب می‌شود. <sup>۲</sup>

## مهیا بودن شرایط استجاب دعا در شب‌های

### قدر

اینها از شرایط دعا است،<sup>۳</sup> و بسیاری از این  
شرایطی که گفتیم، امشب در ما جمع است:  
اولاً: همه وضو داریم؛ ثانیاً: روزه گرفته‌ایم،  
و این روزهای ماه رمضان که ما روزه گرفته‌ایم  
برای خدا روزه گرفته‌ایم، نه برای غیر خدا؛ ایضاً  
عوض دو رکعت نماز، بیشتر نماز خوانده‌ایم؛  
زمان هم زمان خیلی خوبی است، شب قدر است  
که از شب‌های بسیار ممتاز در بین تمام سال  
است؛ مکان هم مکان شریفی است، مسجد خانه  
خدا است و خدا ما را به این خانه خود دعوت  
کرده است و ما هم ملتمیم، و بر عهده او است

---

<sup>۱</sup> انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۵۸، تعلیقه:

«زیرا دل‌های ما همگی تو را به کردار جمیل و زیبا می‌شناسند (و به رحمت  
و عطوفت نسبت به بندگان اشارت می‌نمایند).»

<sup>۲</sup> مصباح الزائر، ص ۴۶۸ - ۴۷۲.

<sup>۳</sup> جهت اطلاع بیشتر از شرایط بیست و پنج‌گانه استجاب دعا رجوع شود  
به انوار الملکوت، ج ۲، نور ملکوت دعا، مجلس ۹، ص ۳۵۱ - ۴۱۲.

که دعای میهمانان خود را اجابت کند و تقاضای آنان را بدهد؛ و دیگر اینکه همه با همدیگر در این درخواست و دعا اجتماع کرده‌ایم، و بنابراین دل‌ها به یکدیگر پیوند می‌خورد و برای جلب رحمت پروردگار خیلی مؤثر است.

از اینها گذشته، اگر کسی دینی و یا حقی بر گردن انسان دارد، انسان الآن تصمیم بگیرد که آن حق را ادا کند؛ و اگر کینه‌ای از برادران مؤمن در دل انسان است انسان به خدا واگذار کند، خدا خیلی بهتر می‌تواند از عهده بر بیاید. ما نه این قدر عمر داریم و نه حال و مجال داریم که دل‌های خود را از کینه‌های برادران مسلمان

پر کنیم؛ چون آن کینه ما را سنگین و خسته می‌کند و از کار می‌اندازد، پس به خدا واگذار می‌کنیم و خدا خودش می‌داند. چرا ما خودمان را سنگین کنیم؟! خدا بهترین منتقم است! پس الآن تمام این دل‌ها را از هر کینه‌ای که هست پاک کنیم تا دعایی که می‌خواهیم بکنیم، مستجاب شود.

### حکمت توسّل و طلب شفاعت از امیرالمؤمنین

از طرف دیگر، امیرالمؤمنین را شفیع قرار می‌دهیم؛ چون امیرالمؤمنین قلب است، ولیّ خدا است، وصیّ پیغمبر آخر زمان است، نفسش خیلی واسع است و ولایتش خیلی قویّ است. این منصبی که به امیرالمؤمنین داده شده است منصب تشریفاتی نیست، پروردگار یک خاصّه در آن وجود مقدّس قرار داده است که آن خاصّه تحمّل این علوم کثیر و این قدرت‌های کثیر را می‌کند. تمام ابتلائاتی که به هر پیغمبری داده شده است به امیرالمؤمنین داده شده است؛ چون تمام ابتلائات پیغمبران به پیغمبر آخرالزمان داده شده است، و ابتلائات پیغمبر به امیرالمؤمنین داده شده است. از طرفی، تمام معجزاتی که به دست انبیا صورت گرفته است، به دست پیغمبر صورت گرفته است و بعد به دست امیرالمؤمنین؛ یعنی به موازات ابتلائات، معجزات و کرامات

داده شده است. این ناشی از آن خاصیت و خصوصیت در آن نفس مقدّس است که در اثر ارتباط با پروردگار و تقرّب و فنای در ذات او، ولایتش تا این حدّ گسترش پیدا کرده است، و روحش از نقطه نظر ولایت تکوینی و تشریحی بر تمام موجودات عوالم استیلاء دارد.

بزرگان اهل تسنّن، در احوالات امیرالمؤمنین

نوشته‌اند:

از جمله اخباری که آن حضرت راجع به غیب می‌دادند، اخبار راجع به شهادت خود در چندین مورد بود؛ که جای اشکال نیست.

و بعد می‌گویند:

از عجایبی که از امیرالمؤمنین علیه السّلام سر زد این است که بعد از شهادت آن حضرت، هر سنگی که در بیت المقدّس از زمین برداشتند، در زیر آن خون تازه بود!

بیت المقدّس یک مکان خیلی خیلی شریف است! بعد از مکه مکرمه و حرم مطهر حضرت رسول، شریف‌ترین مکان بیت المقدّس است.

این روایت را تنها شیعه‌ها نمی‌گویند؛<sup>۱</sup> سنّی‌ها هم نقل می‌کنند!<sup>۲</sup> ابن‌أبی‌الحدید در شرح نهج البلاغه داستان‌هایی دارد.<sup>۳</sup>

چرا خون جاری می‌شود؟ برای اینکه روح او بر تمام ارواح، حتی ارواح جمادات استیلاء پیدا کرده است. حالا اگر انسان به این روح متصل بشود و او را پیش خدا شفیع قرار بدهد، این روح نمی‌تواند برای انسان کار بکند؟!

میثم تمّار می‌گوید:

یک شب با امیرالمؤمنین علیه السّلام از کوفه خارج شدیم، آن حضرت در مسجد جُعفی آمدند، چهار رکعت نماز خواندند و بعد دست به دعا برداشتند:

«إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ، وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ قَدْ عَرَفْتُكَ؟! حُبُّكَ فِي قَلْبِي مَكِينٌ!» - تا آخر دعا.

بعد حضرت از مسجد بیرون آمدند و من هم به

---

<sup>۱</sup> شرح الأخبار، ج ۲، ص ۴۴۷؛ الإختصاص، ص ۱۴۶.

<sup>۲</sup> المستدرک، حاکم نيسابوری، ج ۳، ص ۱۴۴؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۸۸؛ نظم درر السّمطين، ص ۱۴۸.

<sup>۳</sup> شرح نهج البلاغه، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۱۳ - ۱۲۶.

دنبال آن حضرت بودم، تا در میان بیابان تاریک و نخلستان‌های کوفه آمدند، و من هم با آن حضرت می‌آمدم، حضرت گفتند: «ای میثم، دیگر بایست!» یک خطی جلوی من کشیدند و گفتند: «از اینجا دیگر تجاوز نکن؛ مأذون نیستی!» من هم همان جا ایستادم و حضرت جلو رفتند و رفتند تا به اندازه‌ای که دیگر به چشم دیده نمی‌شدند و حسّی و اثری از آن حضرت نبود، مدّت‌ها گذشت و هیچ خبری نبود!

من خیلی وحشت کردم، گفتم: مولای من امیرالمؤمنین در میان این بیابان رفت، در این شهری که پر از دشمن است، خوارج تشنه خون آن حضرت

هستند؛ اگر الآن آن حضرت را در میان این بیابان و نخلستان بگیرند و شهید کنند، چه کسی خبر پیدا می‌کند؟! من چرا اینجا ایستاده‌ام؟! همین‌طور با خود مردّد بودم که بروم یا نروم؟ اگر بروم مولا اجازه نداده است، و اگر نروم چگونه طاقت بیاورم؟! بالأخره رفتم. مسیری بسیار طولانی طی کردم، دیدم که آن حضرت سر در چاهی کرده است و مشغول صحبت کردن است.

آن حضرت تا احساس کرد که صدای پایی است، فرمود: «کیستی؟»

عرض کردم: من میثم هستم.

فرمود: «چرا آمدی؟! مگر من نگفتم نیا؟»

گفتم: ای مولای من! نخواستم مخالفت کنم، ولی طاقت نیاوردم! دیدم که من زنده باشم و شما را در میان این بیابان خطرناک تنها بگذارم! طاقت نیاوردم.

حضرت فرمودند: «چیزی از صحبت‌های من شنیدی؟»

عرض کردم: نه، فقط لحن صحبت به گوش من می‌خورد، ولی چیزی درک نکردم.  
حضرت فرمودند:

« ۱. در دل من به اندازه‌ای مطالب و اسرار است که بعضی اوقات مرا خسته و سنگین می‌کند و کسی را پیدا نمی‌کنم که با او راز بگویم و آن اسرار را به او بسپارم، ولیکن آدم باید این اسرار را تحمل کند!

۲. در میان بیابان می‌آیم و باد دست، خاک را عقب می‌زنم و اسرار خودم را در خاک پنهان می‌کنم، و رویش را با خاک می‌پوشانم.

۳. تا بعداً گیاهانی که از این زمین درمی‌آید با اسرار امیرالمؤمنین توأم باشد و عالم کون آن اسرار را از یاد نبرد، و آن زندگی و حیات را نگاه دارد.»<sup>۱</sup>

این است معنای ولایت! پس ما که الان سر سفره امیرالمؤمنین نشستیم، این ایمانی که داریم، این قرآنی که داریم، این حیاتی که داریم، همه در اثر همان مجاهدات و در اثر همان ولایت کلّیه است که ارواح ما گرفته است و بر آنفس ما مستولی شده است و برزخ و مثال ما با آن حضرت اتصال پیدا کرده

---

<sup>۱</sup> المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص ۱۴۹ - ۱۵۳.

است. الحمد لله ما مؤمنیم و مشرّف به دین اسلام هستیم و قرآن را کتاب خود قرار داده‌ایم، و امیدواریم که دعای ما هم به برکت ولایت آن حضرت مستجاب بشود.

## نمونه‌ای از کرامات حضرت علی

تمام شیعیان نوشته‌اند، و از طریق اهل تسنن من از خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد دیدم که:

وقتی حضرت برای جنگ صفین حرکت می‌کردند، از جلّه که خارج شدند و از انبار به طرف صفین می‌رفتند، جماعت لشگر مبتلا به تشنگی شد و آب در میان بیابان نبود. خدمت امیرالمؤمنین آمدند و عرض کردند که همه لشگر تشنه هستند ولی آب نداریم.

حضرت فرمودند: «مقداری برویم!» مقداری جلو آمدند، حضرت گفتند: «زمین را بکنید!» زمین را کردند و خاک را کنار ریختند، حضرت فرمود: «باز بکنید!» کردند تا به سنگی رسیدند، آنچه کردند نتوانستند سنگ را بکنند؛ سنگ خیلی سنگ قطوری بود! امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و خود با همان معول و کلنگ به سنگ زدند و آن سنگ قطور شکافته شد و آب از زیر سنگ بالا زد به طوری که آب تا روی زمین

آمد و تمام لشگر آب برداشتند و مشک‌ها را  
پرکردند و مواشی و چهار پایان را آب دادند و  
حرکت کردند.

در تاریخ بغداد می‌نویسد:

مردم قبل از اینکه از این آب بخورند سه دسته  
شدند: یک دسته از دور خیال کردند که در بیابان  
آب است، از آن طرف رفتند که آب بیاورند، ولی  
آب نبود و سراب بود؛ یک دسته به طرف شَطِّ  
رفتند تا چندین فرسخ راه طی کنند و به شَطِّ  
برسند؛ جماعتی هم با امیرالمؤمنین بودند که  
من جمله راوی این روایت، ابوسعید عقیصا است  
که می‌گوید:

«من این معجزه را به دست امیرالمؤمنین دیدم و آب خوردیم و برداشتیم و رفتیم. چندین فرسخ که جلو رفتیم باز آب نایاب شد، حضرت امیرالمؤمنین با لشکر می‌رفتند، من و جماعتی از لشکریان با خود گفتیم که به همان چاه برگردیم و باز آب برداریم و مشک‌های خود را پر کنیم و با خود بیاوریم. در همان نقطه آمدیم، نزدیک دیر راهبی بود. هرچه گشتیم دیدیم که آب نیست! خیلی متعجب شدیم! در آن دیر رفتیم و از آن شخص نصرانی مذهب که در دیر بود پرسیدیم که این آبی که اینجا بود چه شد؟ گفت: «آب چیست؟» گفتیم: آب! ما آب خوردیم! امیرالمؤمنین دستور داد اینجا را حفر کردند، و سنگ را شکافتند و آب بالا آمد!

گفت: «ابداً اینجا آبی نیست! من سالیان دراز است که در اینجا زندگی می‌کنم و اینجا آبی نیست!»

گفتیم: در فلان نقطه! راهب گفت: «چه کسی کلنگ زد؟» ما معرفی کردیم؛ گفت: «از این چاه خبری ندارد الا پیغمبر یا وصی پیغمبر! و هیچ کس نمی‌تواند او را کشف کند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر! این شخصی که همراه شما است یا پیغمبر است و یا وصی پیغمبر، و اگر خودش بیاید می‌تواند کشف کند و الا هیچ کس از آن خبر

ندارد.»<sup>۱</sup>

حالا این آبی از آب‌های مادّی است؛ امّا آب ولایت و نفحات قدسیّه و ریزش باران رحمت از عوالم غیب توسط قلب آن حضرت بر تمام عوالم امکان، خودش داستان‌هایی دارد! اینها همه نمونه‌ای از خروار است؛ خلاصه هرچه هست در اینجا است!

امیرالمؤمنین قلب عالم امکان و ولیّ مطلق کارخانه خدا است! ما هم ادّعا می‌کنیم که شیعه آن حضرت هستیم، گرچه در این ادّعا قدری زیاده‌روی می‌کنیم، و شیعه بودن شرایط و جهاتی دارد که پیاده شدنش در وجود ما خیلی مشکل است؛ امّا

---

<sup>۱</sup> تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۰۲؛ وقعة صفین، ص ۱۴۵؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۸۱؛ با قدری اختلاف در مصادر.

امیدواریم که این ادّعی مجازی را خداوند به سر حدّ حقیقت برساند، و این مجاز را قنطره برای حقیقت قرار بدهد! امّا آنچه مسلم است اینکه محبّ هستیم و سفره امیرالمؤمنین علیه السّلام خیلی گسترده است و به تمام محبّین خود از آن غذاهای عالم ملکوت در این سفره اش می دهد و همه را ایشباع و سیر می کند. سفره امیرالمؤمنین کوچک نیست و غذا هم در آن محدود نیست؛ او ولیّ مطلق پروردگار است و تمام أرزاق عالم از ناحیه آن حضرت دارد افاضه می شود.

بنابراین ما امشب قلب خود را پاک و آماده کنیم و با شفاعت امیرالمؤمنین، از خدا بخواهیم که همه گناہانی را که کرده ایم بیامرزد، و ما را دیگر موفّق به گناه نکند، و ما را در این چند روزه عمر به خود وا مگذارد!

### **اهمّیت طلب عافیت در همه دعاها**

در هر چه از خدا می خواهیم، عافیت را قید کنیم! عافیت یعنی فلاح و رستگاری. ممکن است انسان طول عمر داشته باشد، امّا طول عمر برای او عافیت نباشد؛ یا مال زیادی داشته باشد، امّا آن مال زیاد موجب گرفتاری و نکبت و ضیق معیشت و تاریکی دل او باشد، بنابراین عافیت

نیست؛ یا ممکن است انسان جاه و جلال داشته باشد، ولیکن آن جاه و جلال او را به جهنم بکشد، پس عافیت نیست. عافیت یعنی پاک شدن دل از امراض نفسانیّه، و زیاد شدن یقین، و بالأخره در آن ساعتی که انسان می‌خواهد از دار دنیا برود با لبخند و تبسم و با خوشحالی از دنیا برود، قلبش گرفته نباشد، وجهه‌اش رو به دنیا نباشد و رو به آخرت باشد و دنیا را فراموش کرده باشد.

یک روز امیرالمؤمنین علیه السّلام از میان جمعیتی می‌گذشتند آن جمعیت باهم بحث داشتند؛ یکی می‌گفت: «بهترین سال‌ها فلان سال است.» یکی می‌گفت: «بهترین ماه‌ها ماه رمضان است.» یکی می‌گفت: «بهترین روزها روز قدر است.» یکی می‌گفت: «بهترین ساعت‌ها ساعت آخر جمعه و نزدیک غروب است که موقع استجاب دعا است.»

حضرت ایستادند و گوش کردند و فرمودند:

تمام این حرف‌هایی که می‌زنید خوب است، ولی بهترین روزها و بهترین ساعت‌ها و بهترین سال‌ها آن است که وقتی انسان می‌خواهد از اینجا حرکت کند و برود، رو سفید باشد، با قلب خوش برود، رویش متوجّه آن عالم باشد؛ نه اینکه متوجّه این عالم باشد و با قلب منقبض و حسرت‌زده و ندامت‌زده از اینجا برود. آن ساعتی از همهٔ ساعت‌ها برای انسان پسندیده‌تر است که نامهٔ اعمال را به دست انسان بدهند و انسان را به همان عوالم قدس دعوت کنند، نه اینکه در زمین مخلّد بماند.<sup>۱</sup>

## اخبار امیرالمؤمنین از شهادت خود

امشب شب ضربت خوردن آن حضرت است، و واقعاً بر تمام مسلمان‌ها مصیبت بزرگی است.

حضرت در این ماه مبارک در چندین موقع خبر از شهادت خود دادند. یک مرتبه برای حضرت امام حسن و امام حسین و سایر اولاد خود بیان کردند:

یک روز من خدمت پیغمبر بودم و پیغمبر رو به من کرد و فرمود: «یا علی، أتعرف من أشقی الأولین؟» آیا می‌دانی که شقی‌ترین اولین

---

<sup>۱</sup> المواعظ العددیّة، عینائی، ص ۲۰۹، با قدری اختلاف.

(شقی ترین همه پیشینیان) چه کسی است؟»

عرض کردم: عاقرُ ناقةٍ ثمود؛ «آن کسی که شتر  
معصوم حضرت صالح پیغمبر را پی کرد و او را  
کشت.»

پیغمبر فرمود: «یا علی، أتعرفُ من أشقی  
الآخرین؟» «آیا می دانی که شقی ترین آخرین  
(شقی ترین همه پسینیان) کیست؟»

عرض کردم: «نمی دانم!»

حضرت دست به محاسن من زد و فرمود: «مَنْ  
يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ!» «آن کسی که محاسن را  
از خون یافوخ سر (جلوی سر) خضاب می کند!  
او شقی ترین افرادی است که در آخر الزمان  
خواهد آمد!»<sup>۱</sup>

«یافوخ» به این مقدمه جلوی سر می گویند؛

بچه هایی که متولد می شوند تا مدتی

---

<sup>۱</sup> شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۳۵؛ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۸، ص ۳۸؛ با  
قدری اختلاف در مصادر.

بعضی جاهای جلوی سرشان نرم است، که به آن در عربی یافوخ می‌گویند.

حضرت در بالای منبر خطبه می‌خواندند، یک مرتبه فرمودند: «امسال شما جمعیت به حج می‌روید ولی من در میان شما نیستم.»<sup>۱</sup>

یک روز به حضرت امام حسن علیه السّلام رو کردند و فرمودند: «یا ابا محمد، چند روز از ماه رمضان گذشته است؟» عرض کرد: «پدر جان، سیزده روز.» فرمودند: «یا ابا عبدالله، چند روز از ماه رمضان مانده است؟» حضرت سیدالشّهدا عرض کرد: «پدر جان، هفده روز.» حضرت دست به محاسن خود کشیدند و فرمودند: «والله نزدیک شده است که آن وعده الهی برسد و این محاسن از خون یافوخ سر آغشته گردد!»<sup>۲</sup>

در همین روزها بود که امیرالمؤمنین علیه السّلام خوابی دیدند، و آن خواب را برای امام حسن نقل کردند و فرمودند:

در خواب دیدم که جبرائیل در بالای کوه ابو قُبیس (که در مکه است) ایستاده است. دو سنگ از آنجا برداشت و در دو دست خود گرفت

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۱۴.

<sup>۲</sup> الفضائل، ابن‌شاذان، ص ۱۰۴، با قدری اختلاف.

و بالای کعبه آمد و این دو سنگ را بالای خانه  
خدا محکم به هم زد. این دو سنگ خرد شد و  
هر ذره‌ای از آن در یکی از خانه‌های مکه و  
خانه‌های مدینه فرود آمد. می‌دانی تعبیرش  
چیست؟

### حضرت امام حسن علیه السلام عرض

کرد: پدر جان، نمی‌دانم؛ حضرت فرمودند:  
به زودی من شهید خواهم شد و این مصیبت من،  
عالم را متزلزل می‌کند، و تمام خانه‌های مکه و  
خانه‌های مدینه به مصیبت من عزادار می‌شوند.<sup>۱</sup>  
حضرت در این ماه مبارک رمضان یک شب  
افطار در خانه حضرت امام حسن و یک شب در  
خانه حضرت امام حسین و یک شب در خانه  
حضرت زینب - که عیال حضرت عبدالله بن  
جعفر بود - افطار می‌کردند؛ و در روایات متعدد  
داریم که

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۹، با قدری اختلاف.

حضرت بیش از سه لقمه افطار نمی‌کردند، و

وقتی سؤال می‌کردند: چرا؟ می‌فرمود:

نزدیک است که امر الهی برسد و نمی‌خواهم با

شکم سیر ارتحال بکنم و به ملاقات خدا بروم!

## ذکر شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

در شب نوزدهم در خانه حضرت ام‌کلثوم

بود؛ حضرت ام‌کلثوم راوی این حدیث است،

می‌فرماید:

پدرم در منزل آمد و چند رکعت نماز ( نماز

مغرب) خواند. من طَبَقی از غذا برای افطار آن

حضرت آماده کرده بودم که در آن طَبَق دو گرده

نان جو، ظرفی از شیر و ظرفی از نمک بود. آقا

چندین رکعت نماز خواند، بعد به این طبق نگاه

کرد و فرمود: «ای دختر جان، در این طبق دو

خورش برای من حاضر کرده‌ای؟! مگر نمی‌دانی

که من از برادر و پسر عمم رسول خدا تبعیت

می‌کنم؟! ای دختر، دنیا در حلالش حساب است

و در حرامش عقاب! هرچه خوراک و پوشاک

انسان در دنیا راحت‌تر و لذیذتر باشد، وقوف

انسان در پیشگاه الهی در روز قیامت بیشتر طول

خواهد کشید!»

حضرت فرمودند: «افطار نمی‌کنم تا یکی را

بررداری!» من کاسه شیر را برداشتم و حضرت چندین لقمه از آن نان جو با نمک افطار کرد و مشغول به نماز شد.<sup>۱</sup>

حضرت امشب زیاد نماز خواند، و برخلاف شب‌های دیگر که وقتی پاسی از شب می‌گذشت از منزل بیرون می‌رفت، امشب هیچ از منزل بیرون نرفت. خیلی مضطرب بود، مثل اینکه منتظر امری بود که برسد. سوره یسّ تلاوت می‌کرد و بعضی اوقات می‌فرمود: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.»

و گاهی می‌فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ؛ خدایا، مرگ را برای من خجسته و ملاقات خود را برای من مبارک گردان!»

عرض کردم: پدر جان، امشب حال شما غیر از شب‌های سابق است، این چه قضیه‌ای است؟!

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۶.

فرمود: «امر خدا نزدیک است که برسد.»

عرض کردم: پدر جان، کدام امر خدا؟

فرمودند: «آن وعده‌ای که پیغمبر خدا به من داده

است، در صبح همین شب است و آثار و

علائمش ظاهر است.»

از اطاق بیرون می‌آمد و به آسمان نگاه می‌کرد و

می‌فرمود: «والله ما كَذِبْتُ و لا كُذِّبْتُ؛ و إنّها

اللَّيْلَةُ [الَّتِي وُعِدْتُ بِهَا]! "نه دروغ می‌گویم و نه

به من دروغ گفته شده است؛ قسم به خدا این

همان شبی است که پیغمبر خبر داده است!"»

لم يزل قائماً و راکعاً و ساجداً؛ «حضرت

همین‌طور یا می‌ایستاد و نماز می‌خواند، یا به

حال رکوع بود و یا سجده می‌کرد!» و تلاوت

قرآن می‌کرد، تا نزدیک اذان صبح که ابن‌نبّاح،

مؤذّن آن حضرت اذان داد.

آقا از اطاق پایین آمد، تجدید وضو کرد و برای

آمدن به مسجد آماده شد. عرض کردم:

پدر جان، حال شما امشب غیر از سایر شب‌ها

است، اگر احتمال می‌دهید که امشب بر شما

مصیبتی وارد می‌شود، اجازه بدهید جُعه (جعدة

بن هُبيرة مخزومی، خواهر زاده حضرت و از

مردان بزرگ روزگار، و پسر امّ‌هانی، خواهر

امیرالمؤمنین است.) به مسجد برود و نماز

بنخواند.

آقا فرمود: «مگر از امر پروردگار می‌توان  
گریخت؟! قضای الهی است، و من در راه بهشت  
و سعادت می‌روم و نمی‌شود از قضای الهی  
تخطی کرد!»<sup>۱</sup>

همین‌که آقا می‌خواست از منزل بیرون بیاید،  
چند تا مرغابی که در منزل بودند با منقار خود  
دامان آقا را گرفتند و صدا می‌کردند و صیحه  
می‌زدند؛ خواستند آنها را جدا کنند، حضرت  
فرمودند:

«دَعَوْهُنَّ؛ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ!»<sup>۱</sup> «اینها را به  
حال خودشان بگذارید؛ اینها صیحه‌هایی  
می‌زنند، ولیکن به دنبالش در این خانه‌ها  
گریه‌کنند گانی است!»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>الإرشاد، ج ۱، ص ۱۶.

از منزل بیرون آمدند، قلابِ در به کمر بند گرفت  
و کمر بند آقا باز شد؛ آقا کمر را محکم بست:

و لَا تَغْرَبِ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُؤَافِيكََا

«ای علی، کمر خود را برای موت و شهادت  
محکم ببند! [و از مرگ، جزع و فزع نکن زمانی  
که در آستان تو فرود آید!]»  
و به این روزگار اعتماد نکن، که هرچه دارد  
غرور و گول است! روزگار یک روز انسان را  
می‌خنداند و یک روز انسان را به گریه  
می‌اندازد!»

آقا در مسجد آمد، چراغ‌های مسجد کوفه  
خاموش بود، بالای مأذنه آمد و اذان داد  
به طوری که تمام اهل کوفه صدای آن حضرت را  
شنیدند. از مأذنه پایین آمد و مردم را برای نماز  
بیدار می‌کرد:

الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ! قَوْمُوا عَنِ نَوْمَتِكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ!  
الصَّلَاةُ، الصَّلَاةُ!<sup>۲</sup>

«برخیزید، برخیزید! موقع نماز است!»

---

<sup>۱</sup> نسخه بحار: «و لَا تَغْرَبِ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُؤَافِيكََا»  
<sup>۲</sup> امام شناسی، ج ۳، ص ۲۳.

تا اینکه از نزد ابن ملجم گذشت، ابن ملجم با

دو نفر دیگر به نام وردان و شیب برای

قتل حضرت در مسجد بودند؛ هر سه شمشیرهای تیز و زهرآلود با خود داشتند، و هم عهد و هم پیمان شده بودند.

حُجر بن عَدیّ که آن شب در مسجد کوفه تا به صبح بیدار، و به عبادت مشغول بود، می گوید: نزدیک اذان صبح که شد دیدم اُشعث بن قیس می گوید: «ای ابن ملجم، اذان صبح نزدیک شد، برخیز! مبادا درنگ کنی و الاً بعداً رسوا خواهی شد!»

من تا این کلام را از او شنیدم، قلبم تکان خورد و گفتم: وَيَحْكَا يَا أَعْوَرَ! أَ تُرِيدُ قَتْلَ عَلِيٍّ؟! «تو می خواهی علی را بکشی؟!»

برخاستم و به منزل آمدم تا به امیرالمؤمنین خبر بدهم که اینها امشب قصد سوئی دارند! به مسجد برگشتم و دیدم کار گذشته است و تمام مردم از اطراف و اکناف به مسجد روی آورده اند.<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السّلام در محراب می افتد و خاک های محراب را جمع می کند و به مغز سر خود می گذارد و صدا می زند:

فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ! فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ! «قسم به خدای کعبه، فائز شدم و به مقصود رسیدم!»

---

<sup>۱</sup> العدد القویّة، ص ۲۴۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۹، با قدری اختلاف در مصادر.

(مقصود من این ساعت و این لحظه است!)»  
{مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ  
تَارَةً أُخْرَى}.<sup>۱</sup>

جبرائیل در میان آسمان و زمین ندا می کند:  
تَهْدَمْتِ وَاللّٰهُ اَرْكَانُ الْهُدٰى؛ «قسم به خدا پایه های  
ایمان شکست!»  
وَ انْطَمَسَتْ اَعْلَامُ التَّقٰى؛ «ستاره های درخشان  
تاریک شد!»  
وَ انْفَصَمَتِ الْعُرُوۃُ الْوَتَقٰى؛ «ریسمان محکم  
ولایت پاره شد!»  
اَيُّهَا النَّاسُ، قُتِلَ عَلٰى الْمُرْتَضٰى، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ  
الْمُصْطَفٰى، قُتِلَ وَصٰى الْمُجْتَبٰى!

---

۱ سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۵۹:  
«از زمین، شما را آفریدیم و در زمین برمی گردانیم و برای مرتبه دیگر از زمین  
بیرون می آوریم!»

«ای اهل عالم، علی را کشتند، پسر عموی

پیغمبر، وصیّ مجتبیٰ<sup>۱</sup>، امام زمان را کشتند!»

بادهای مخالف می وزید، آسمان تاریک شد،

درهای مسجد کوفه به هم می خورد، صدای جبرائیل

در میان آسمان و زمین بلند شد و به خانه

امیرالمؤمنین رسید، حضرت زینب و أمّ کلثوم و

حسنین و سایر اولاد آن حضرت ندا بلند کردند: «وا

أبتاه! وا أبتاه! وا علیاً! وا امیرالمؤمنینا!»<sup>۲</sup>

شما هم یک دل و یک قلب، بعد از این

حالات خوشی که پیدا کردید، با آنها هم صدا

بشوید! امیرالمؤمنین پدر شما است؛ پیغمبر فرمود:

«أنا و علیٌّ أبوا هذه الأمة!»<sup>۳</sup> همه ناله بکنید و در

عزاداری امیرالمؤمنین با آنها شریک بشوید و باهم

صدا بزنید و همه بگویید: «وا محمّدا! وا

امیرالمؤمنینا!»

---

<sup>۱</sup> لغت نامه دهخدا: «مجتبی: برگزیده.»

<sup>۲</sup> برگرفته از: بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۳۹ و ۲۷۶ - ۲۸۶؛ مناقب آل  
أبی طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۳۱۰؛ العدد القویّة، ص ۲۴۰؛ الإرشاد، ج  
۱، ص ۱۶ و ۱۹.

<sup>۳</sup> کمال الدّین، ج ۱، ص ۲۶۱.



مجلس هشتم : فلسفه دعا و شرایط

استجابت (۲)

طهران، مسجد قائم، شب ۲۱ رمضان

المبارک سال ۱۳۹۷ هجری قمری



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بارئ الخلائق أجمعين باعث الأنبياء و المرسلين  
و الصلاة و السلام على أشرف السُّفراء المكرميين،

خاتم الأنبياء و المرسلين

حبيب إله العالمين، أبي القاسم محمد و على آله الطيبين

الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين

## دعا روح عبادت

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ  
دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا  
بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾<sup>١</sup>

سابقاً عرض شد كه اساس دين بر عبادت

است و اساس عبادت بر دعا است. دعا روح و

١ سورة بقره (٢) آيه ١٨٦.

جان عبادت است، و شخصیت و کینونت  
شخص مؤمن و متدین به دین، به همان حال  
التجا و توسلی که به مقصد خود و به خدا دارد  
بستگی دارد؛ هرچه این حال بهتر باشد، ایمان او  
قوی تر و یقین او استوارتر است و هرچه کمتر  
باشد، از این مرحله نصیب کمتری دارد.

## شرایط استجاب دعا

برای دعا شرایطی ذکر شده است، من جمله

آن شرایط:

یکی این است که انسان قبل از دعا، خدا را تمجید کند، تحمید کند، تحسین کند، صفات علیا و اسماء حسناى او را برشمرد، او را به قدرت و عظمت بستاید، یکایکِ نعمی را که به انسان داده است یاد کند و بعد دعا کند و از او چیزی طلب کند.<sup>۱</sup>

لذا مشاهده می‌کنیم در ادعیّه‌ای که از ائمه اطهار علیهم السّلام روایت شده است، همه بر این مضمون و بر این طریق است. در همین دعای افتتاح که در شب‌های ماه رمضان می‌خوانیم و دعای بسیار عالیة المضامینی است، اوّل به حمد خدا و ستایش او شروع می‌کند:

اللهمّ إِنِّي أفتتحُ الثَّناء بِحمدِكَ وَأنتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوابِ بِمَنِّكَ...

و صفات خدا را می‌شمارد و تمجید می‌کند و بعد درخواست می‌کند:

اللهمّ إِنِّي أَسأَلُكَ قَلِيلاً مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حاجَةٍ بِي إِلَيْهِ عَظِيمَةٍ...<sup>۲</sup>

و آن وقت دعا می‌کند.

در دعای کمیل داریم:

اللهمّ إِنِّي أَسأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرَتْ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَخَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ...<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> إحياء علوم الدّين، ج ۱، جزء ۳، ص ۵۵۶؛ الكافي، ج ۲، ص ۴۸۴ و ۴۸۵.  
<sup>۲</sup> تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۱۰۸ - ۱۱۱. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۴ و ۱۵۳:

«خدایا من افتتاح می‌کنم ثناء را به حمد تو، و تو کارهای راست و درست و یقینی و استوار را از روی من خود و کرم خود تسدید می‌کنی (یعنی کار را محکم می‌کنی).

پروردگارا، من از تو درخواست مسئله‌ای کوچک از دریای بی‌کران لطف تو دارم، درحالی که نیاز من به آن بسیار است.»

یکایک صفات خدا را می‌شمارد و بعد

می‌گوید:

اللهم اغفر لي الذنوب التي تهمتكَ العِصم...<sup>۱</sup>

## و شروع به دعا می‌کند.

یا در دعای صبح داریم:

اللهم يا مَنْ ذَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِ تَبَلُّجِهِ، وَ سَرَّحَ قِطْعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ بِغِيَابِ تَلَجُّجِهِ...<sup>۱</sup>

و بعد شروع به دعا می‌کند:

وَ افْتَحِ اللَّهُمَّ لَنَا مَصَارِيحَ الصَّبَاحِ بِمَفَاتِيحِ الرَّحْمَةِ وَ الْفَلَاحِ...<sup>۲</sup>

و حَقًّا هم همین‌طور است؛ انسان وقتی

چیزی از یک بزرگ تقاضا می‌کند، اوّل صفات و

کرم او را بیان می‌کند و بعد از او تقاضا می‌کند.

یکی دیگر از شرایط دعا «یقین» است به اینکه

مطمئن باشد که خدا می‌تواند حاجت انسان را

بدهد، و دعا از روی شکّ و تردید و ریب نباشد.

هر دعایی که از روی یقین باشد، به منصّه اجابت

---

<sup>۱</sup> مصباح المتهدّج، ج ۲، ص ۸۴۴ - ۸۵۰. ترجمه از معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۵۷؛ و شرح فقراتی از دعای ابو حمزه، ج ۲، ص ۱۶۴:

«بار خدای من، من تو را می‌خوانم به مقام رحمت خود که تمام موجودات را فرا گرفته است، و به قوّت که با آن تمام موجودات را مقهور فرمودی و در مقابل آن همه چیز به حال خضوع و ذلّت درآمد...»

خدایا بیامرز آن گناहانی را که پرده عصمت را پاره می‌کند.»

<sup>۲</sup> بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹ - ۳۴۱. ترجمه:

«بار پروردگارا، ای کسی که روشنایی صبح‌دم را با بیان تابناکش بیرون آورد، و قطعه‌های شب تاریک را با سیاهی تحیرش پراکنده کرد...»

خدایا، درهای روز را با کلیدهای رحمت و رستگاری به روی ما بگشا!»  
(محقق)

می‌رسد!<sup>۱</sup>

یکی دیگر از شرایط دعا «إلحاح» است، یعنی اصرار کردن. انسان وقتی چیزی از شخصی می‌خواهد و می‌داند که این مشکل فقط به دست او حل می‌شود، جدّی می‌خواهد؛ اما اگر شکّ داشته باشد که آن شخص می‌تواند این مشکل را حلّ کند یا نه، با خون‌سردی از او مطلبی را تقاضا می‌کند. از خدا باید جدّی خواست؛<sup>۲</sup> چون:

«تمام این زمام‌ها و رشته‌های امور به دست خدا است، و تمام کائنات از مدد خدا امداد می‌شوند.»

این فقره منتخب از دعای امیرالمؤمنین علیه السّلام است که می‌فرماید: «عِلْمًا بِأَنَّ أَرْمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَ مَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ.»<sup>۳</sup>

یکی از شرایط دعا این است که انسان وقتی حال انقطاع به سوی خدا دارد و حالش خوش است، و آن وقتی که رحمت پروردگار نازل می‌شود، دعا کند؛ اما وقتی که حالش متغیّر است

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۷۳.

<sup>۲</sup> همان، ص ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۹۰؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

<sup>۳</sup> شرح المنظومة، ج ۲، ص ۳۵.

یا وقتی که غضب خدا می‌خواهد نازل شود، دعا  
زیاد تعریف ندارد.<sup>۱</sup>

مرحوم کلینی در کافی از حضرت  
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که در  
چهار موقع دعا را مغتنم بشمارید:

إِغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ أَرْبَعٍ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ عِنْدَ الْأَذَانِ وَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ وَ عِنْدَ التِّقَاءِ  
الصَّفَيْنِ لِلشَّهَادَةِ.<sup>۲</sup>

«وقتی که تلاوت قرآن می‌کنید، بعد از آن دعا  
کنید!»

زیرا که در حال تلاوت قرآن، شما مشغول  
صحبت کردن با خدا بودید و کلام او را استماع  
کردید و انقطاعی پیدا کردید و رحمتی به شما  
نازل شده است؛ لذا دعا بعد از تلاوت قرآن  
مستجاب است.

«و دعا بعد از اذان مستجاب است.»

خدا را به تکبیر و تحمید یاد کردید، شهادت  
بر توحید و رسالت دادید، بر سنت پیغمبر

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۴۹، خطبة ۲۲۷. تفسیر آیه نور، ص ۲۴۳، تعلیقه:

«زیرا که می‌دانند سررشته تمام کارها به دست توست، و صدور احکام قضاء  
به فرمان تو می‌باشد.»

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۷۷.

اعلام به نماز کردید و حالی پیدا کردید، و اگر دعا کنید مستجاب است؛ لذا مستحب است انسان بعد از اذان دعا کند. (هم‌چنین دعا بین اذان و اقامه هم وارد شده است.<sup>۱</sup>)

«و هنگامی که باران از آسمان می‌آید، دعا کنید! (چون رحمت خدا نازل می‌شود.)»

و وقتی دو صف: صف مؤمنین و صف کفار و مشرکین برای جنگ در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند.»

مؤمنین در مقابل کفارند و آماده برای شهادت، در میدان جهاد قدم گذاشته‌اند و همه به سوی خدا منقطع‌اند، اینجا دعا مستجاب است؛ لذا قبل از اینکه جنگ کنند، دعا کنند.

روایت دیگری در کافی از حضرت صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

أَطْلُبُوا الدُّعَاءَ فِي أَرْبَعِ سَاعَاتٍ: عِنْدَ هُبُوبِ الرِّيحِ وَ زَوَالِ الْأَفْيَاءِ وَ نُزُولِ الْمَطَرِ وَ أَوَّلِ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الْقَتِيلِ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُفْتَحُ عِنْدَ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ.<sup>۲</sup>

«در چهار ساعت دعا کنید: وقتی که باد می‌وزد، دعا کنید! (آن وزش باد رحمت خدا است.) و در وقتی که سایه‌ها می‌رود و خورشید غروب می‌کند (در آن منظره غروب خورشید)، دعا مستجاب است.»

<sup>۱</sup> عدة الدّاعی، ص ۱۲۵.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۷۶.

خدا هم در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَسَبِّحْ

بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾.<sup>۱</sup>

«و وقتی باران از آسمان می‌آید، دعا کنید! و وقتی

اولین قطره از خون شهید مؤمن به زمین ریخته

می‌شود، دعا کنید! این ساعت خیلی قیمت دارد

و درهای آسمان در این مواقع باز است و کسی

که دعا کند، دعایش مستجاب است.»

---

<sup>۱</sup> سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۳:

«و قبل از آنکه آفتاب طلوع کند و قبل از آنکه غروب نماید، با حمد و ستایش

پروردگارت او را تسبیح کن!»

## حصول شرایط استجاب دعا در شب قدر

حالا که شب بیست و یکم ماه رمضان است و ما در این مسجد آمده‌ایم، غیر از آن شرایطی که سابقاً ذکر شد<sup>۱</sup> و إن شاء الله در ما محقق است، مسلماً بعضی از این شرایطی هم که ذکر کردیم، محقق است؛ اولاً: بعد از نماز و تلاوت قرآن و عبادت و اذان و دعا و اینها است، و ثانیاً: دعایی که می‌کنیم جداً بخواهیم و در این دعا إلحاح داشته باشیم و یقین داشته باشیم که کار به دست خدا است و بس!

امشب شب عزیزی است، شب شهادت امیرالمؤمنین است، یگانه دُرّ صدف کائنات، یگانه والی عالم امکان و یگانه خورشید آسمان ولایت، که امشب خون او به زمین ریخته شده است؛ بنابراین در چنین موقعی دعا کنیم، کأنه در اطراف بستر امیرالمؤمنین هستیم و به برکت آن حضرت که واسطه فیض و موجب جلب افاضات عالم ملکوت بر این عالم است، خدا تفضلی می‌کند و دعاها را مستجاب می‌کند. همه به سوی خدا منقطع باشید و یک توبهٔ اجمالی از همه گناهان بکنید، بعد برای قضای حوائج شخصی، نوعی، رفع گرفتاری‌ها، فرج

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به ص ۱۵۸.

امام زمان، تعجیل ظهور آن حضرت، صفای قلب، زیادی یقین، روحانیتی که خدا به دل‌های شما بدهد و از عمری که می‌کنید حداکثر استفاده را بنمایید و در عاقبت عافیت نصیب شما بشود، دعا کنید! اینها مسائل خیلی مهمی است که در این مواقع حسّاس، اگر از خدا بخواهیم امید استجابت داریم.

## عَلَّتْ لَزُومِ پَابِنْدِي هَمَّةُ اَفْرَادِ بِهْ اَخْرِيْنِ وَصِيَّتِ

### اميرالمؤمنين عليه السلام

اميرالمؤمنين عليه السلام چند وصيّت کردند که وصيّت‌های آن حضرت در کتب معتبره ثبت شده است. یک وصيّت هم امروز کردند، که مرحوم کليني آن وصيّت را در فروع کافی در کتاب وصايا ذکر کرده است،<sup>۱</sup> و هم‌چنين ابن شُعبه حَرّاني در تحف العقول آورده است.<sup>۲</sup>

این وصيّت اميرالمؤمنين که راجع به نماز و زکات و احسان و دست‌گیری از ایتام و مستمندان و حجّ بيت‌الله الحرام و ساير جهات است، طبق فرمایش آن حضرت، اختصاص به حضرت امام

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۷، ص ۵۱.

<sup>۲</sup> تحف العقول، ص ۱۹۷.

حسن و امام حسین و سایر فرزندان آن حضرت ندارد، بلکه می‌فرماید: «مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي؛ کسی که این وصیت من به او برسد او وصی من است؛ هر که می‌خواهد باشد.» بنابراین ما این وصیت را می‌خوانیم و معنا می‌کنیم و بعد ان شاء الله به مقدار مقتضی در احوالات امیرالمؤمنین صحبت می‌کنیم. این وصیتی که الآن قرائت می‌شود، بعد از این فرمایش حضرت است: «هر کس این وصیت را بشنود وصی من است.» بنابراین ما همه وصی امیرالمؤمنین می‌شویم، پس خیلی دارای مقام و شرف هستیم که امیرالمؤمنین ما را وصی خود قرار می‌دهد! آن وقت در این مقام باید دانست که کسی که وصی امیرالمؤمنین بشود و بر خلاف وصیت رفتار کند، کارش مشکل است؛ چون در قرآن مجید داریم:

﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

«شخصی که از دار دنیا می‌خواهد برود و کسی را وصی خود قرار می‌دهد، آن کسی که وصی می‌شود باید طبق وصیت رفتار کند؛ اگر تبدیل بکند، تحریف بکند و مواد و موارد وصیت را از

۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۱.

روی ذوق و سلیقه خود عوض بکند گناه بر  
گردن او است، و خدا دانا است و از تحریف و  
تبدیل او اطلاع دارد.»

حالا همه آماده باشیم که وصیت امیرالمؤمنین  
علیه السلام را گوش کنیم و از خدا بخواهیم که  
ما را به عمل کردن بر طبق این وصیت، موفق  
کند:

## فرازهای از وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام

### در نوزدهم ماه مبارک رمضان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هذا ما أوصى به علي بن أبي طالب: أوصى أنه يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن  
محمدًا عبده ورسوله، ﴿أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ  
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup>؛  
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ ﴿إِنِّ

صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ  
الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>۲</sup>؛

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. این آن موادی است  
که علی بن ابی طالب به آن وصیت کرده است؛  
وصیت می کند بر یگانگی پروردگار و شهادت بر  
آن می دهد، و شهادت می دهد که محمد بنده خدا  
و رسول خدا است که: ﴿خدا او را با هدایت  
فرستاده است برای اینکه مردم را به عالم

۱ سوره توبه (۹) آیه ۳۳؛ سوره صف (۶۱) آیه ۹.

۲ سوره أنعام (۶) آیه ۱۶۲ و ۱۶۳.

توحید و معرفت رهبری کند، و او را با دین حق فرستاده است تا اینکه دین او بر سایر ادیان و آراء و مذاهب غلبه کند، گرچه مشرکین را ناپسند باشد.) پس ﴿نماز من، عبادت من، زندگی من و مردن من اختصاص به خدا دارد \* پروردگار و آفریدگار عالمیان، شریکی ندارد، و من مأمور به این مطلب هستم و شهادت می‌دهم که من از مسلمانانم.﴾»

## وصیت امیرالمؤمنین به تقوا و اتحاد بین مؤمنین

ثُمَّ إِنِّي أَوْصِيكَ يَا حَسَنَ وَ جَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِي وَ  
 وَوَلَدِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي، بِتَقْوَى اللَّهِ رَبِّكُمْ ﴿وَلَا  
 تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.<sup>۱</sup>

«پس حقاً من تو را وصی قرار می‌دهم ای  
 فرزندم، ای حسن، و وصی قرار می‌دهم جمیع  
 اهل بیت خود و فرزندان خود را، و هر کس که  
 این وصیت من و این نوشته من به او برسد؛ شما  
 را به تقوای خدا که پروردگار شما است سفارش  
 می‌کنم و وصیت می‌کنم که ﴿مبادا شما را مرگ  
 دریابد الاّ به حال اسلام و تسلیم اوامر  
 پروردگار!﴾»

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾،<sup>۲</sup> فَإِنِّي  
 سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ:  
 «صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ  
 الصِّيَامِ؛ وَ أَنَّ الْمُبِيرَةَ الْحَالِقَةَ لِلدِّينِ فَسَادُ ذَاتِ

<sup>۱</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۲.

<sup>۲</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

البين .» و لا قوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

«همه به ريسان خدا چنگ بزويد، يكدل و

يكجهت و يكدل باشيد

**و جدایی و تفرقه نداشته باشید.** ﴿ و من از پیغمبر

خدا شنیدم که می فرمود: ”اگر کسی بین دو نفر که با یکدیگر کدورت دارند اصلاح کند، ثوابش از همه نمازها و روزه‌ها بیشتر است؛ و آن چیزی که اساس دین را ریشه کن می کند و می بُرد، فساد کردن و آتش کدورت را دامن زدن است بین دو نفر که با یکدیگر کدورت دارند.“

**وصیت امیرالمؤمنین نسبت به خویشاوندان،**

**یتیمان، قرآن و همسایگان**

أَنْظُرُوا ذَوِي أَرْحَامِكُمْ فَصَلُّوهُمْ، يُهَوِّنُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ  
الْحِسَابَ!

«دیگر آنکه در ارحام خود نظر کنید، از احوالات آنها تفقد و تجسس کنید، به رحم‌های خود رسیدگی کنید و آنها را صله کنید، خدا هم به پاداش این عمل، حساب شما را در روز بازپسین آسان می کند!»

اللَّهُ اللَّهُ فِي الْيَتَامِ! فَلَا تُغَبُّوا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يَضِيعُوا  
بِحَضْرَتِكُمْ! فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَآلِهِ يَقُولُ: «مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَسْتَعْنِيَ أَوْجَبَ  
اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِذَلِكَ الْجَنَّةَ، كَمَا أَوْجَبَ لِأَكْلِ مَالِ  
الْيَتِيمِ النَّارَ.»

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره یتیمان در نظر بگیرید! مبادا آنها گرسنه بمانند! مبادا به آنها رسیدگی نشود و از آنها سرپرستی نکنید! مبادا

در مرئی و منظر شما حق آنها ضایع بشود! من از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: "کسی که متکفل امر یتیمی بشود تا به سر حدی که خود آن یتیم مستغنی بشود و در امورش خود مختار شود، خدا به پاداش این عمل، بهشت را بر او واجب می کند؛ کما اینکه به خورنده مال یتیم آتش را واجب کرده است."»

اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ! فَلَا يَسْبِقُكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ أَحَدٌ  
غَيْرُكُمْ!

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره قرآن و در عمل به قرآن در نظر بگیرید! مبادا افرادی غیر از شما که دارای مذهب شما نیستند، به قرآن عمل کنند، از ظواهر قرآن استفاده کنند و در عمل به قرآن از شما جلو بیفتند!»

اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ! فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ  
آلِهِ أَوْصَى بِهِمْ! وَ مَا زَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَ آلِهِ يَوْصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ!

«خدا را درباره همسایگانتان در نظر بگیرید! پیغمبر شما دائماً به همسایگان وصیت می کرد! و پیوسته رسول خدا وصیت به همسایگان می کرد تا به

سر حدی که ما گمان بردیم که قرابت و نزدیکی  
همسایه با انسان به حدی است که پیغمبر  
می خواهد آنها را وارث انسان قرار بدهد!»

**وصیت امیرالمؤمنین نسبت به خانه خدا، نماز،**

**زکات، ماه رمضان و فقرا**

اللَّهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ! فَلَا يَخْلُوا مِنْكُمْ مَا بَقِيتُمْ!  
فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكَ لَمْ تُنَظَرُوا! وَ أَدْنَىٰ مَا يَرْجِعُ بِهِ مَنْ  
أَمَّهُ أَنْ يُغْفَرَ لَهُ مَا سَلَفَ!

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را در خانه  
پروردگارتان در حج و عمره و زیارت بیت الله  
الحرام در نظر بگیرید! مبادا آن خانه را از خود  
تنها بگذارید تا آنگاه که شما باقی هستید! بدانید  
که اگر خانه خدا ترک بشود و کسی برای  
زیارتش نرود، دیگر هیچ نظر رحمتی به شما  
نخواهد شد! و کمترین اجر و ثواب کسی که  
قصد خانه خدا می کند آن است که تمام گناهان  
گذشته او آمرزیده می شود.»

اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ! فَإِنَّهَا خَيْرُ الْعَمَلِ، إِنَّهَا عَمُودُ  
دِينِكُمْ!

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره نماز در  
نظر بگیرید! نماز بهترین اعمال است، حقاً نماز  
ستون دین شما است!»

اللَّهُ اللَّهُ فِي الزَّكَاةِ! فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ رَبِّكُمْ!

«خدا را در ادای زکات در نظر بگیرید، و زکات

مال خود را بدهید؛ چون زکات غضب پروردگار

شما را خاموش می کند!»

اللَّهُ اللهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ! فَإِنَّ صِيَامَهُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ!

«خدا را درباره ماه رمضان در نظر بگیرید! روزه

ماه رمضان سپری است از آتش جهنم!»

اللَّهُ اللهُ فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ! فَشَارِكُوهُمْ فِي  
مَعَايِشِكُمْ!

«خدا را درباره مستمندان و فقرا و بینوایان در نظر

بگیرید! و آنها را در معیشت‌های خود شرکت

بدهید!»

**وصیت امیرالمؤمنین نسبت به جهاد، ذریه و**

**اصحاب پیغمبر، زنان و کنیزان**

اللَّهُ اللهُ فِي الْجَهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ!  
فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ رَجُلَانِ: إِمَامٌ هُدًى أَوْ مُطِيعٌ لَهُ مُقْتَدٍ  
بِهُدَاهِ.

«خدا را درباره جهاد با اموال خود، با جان‌های

خود و با زبان‌های خود در نظر بگیرید و با اینها

در راه خدا جهاد کنید! فقط دو دسته در راه خدا

مجاهدند: یکی آن پیشوایی که از روی هدایت و بصیرت، زمام امور مردم را در دست گرفته است و امام به حق و عادل برای جمعیت است؛ دیگر آن کسی که مطیع چنین امامی است و اقتدا به هدایت و راهنمایی او می‌کند؛ (و بقیه افراد مجاهد نیستند).»

اللَّهُ اللَّهُ فِي ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكُمْ! فَلَا يُظْلَمَنَّ بِحَضْرَتِكُمْ وَ بَيْنَ ظَهْرَانِكُمْ، وَ أَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَى الدَّفْعِ عَنْهُمْ!  
«خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره ذریه پیغمبر خود در نظر بگیرید! مبادا در میان شما و در حضور و غیبت شما آنها مورد ستم و ظلم واقع بشوند! مبادا در شهر شما آنها مورد ستم واقع بشوند و شما بتوانید از آنها دفع کنید ولی دفاع نکنید!»

اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ الَّذِينَ لَمْ يُحْدِثُوا حَدَثًا وَ لَمْ يُؤْوُوا مُحَدِّثًا! فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوْصَى بِهِمْ، وَ لَعَنَ الْمُحَدِّثَ مِنْهُمْ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ الْمُؤْوَى لِلْمُحَدِّثِ!  
«خدا را درباره اصحاب پیغمبر خود در نظر بگیرید، آن اصحابی که بدعتی در دین نگذاشتند و حدیثی ایجاد نکردند و بدعت گذارنده‌ای را مأوا ندادند! پیغمبر خدا به آن اصحاب پاک، سفارش می‌فرمود؛ ولی آن افرادی از صحابه خود را که حدیثی در دین می‌گذاشتند و دین تازه‌ای به نام

سنت پیغمبر می آوردند و بدعتی می نهادند، لعن می کرد؛ و هم چنین آن افرادی از اصحاب خود و از غیر از اصحاب خود را که به آن افرادی که بدعت می گذاردند و ایجاد حدّثی در دین می کردند، مأوا می دادند و کمک می کردند، لعن می کرد!»

اللّٰهُ اَللّٰهُ فِى النِّسَاءِ وَ فِى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ! فَاِنَّ اٰخِرَ مَا تَكَلَّمُ بِهِ نَبِيُّكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ قَالَ: «اَوْصِيَكُمْ بِالضَّعِيفِيْنَ: النِّسَاءِ وَ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ!»

«خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره زنان و درباره ممالیک خود در نظر بگیرید! باید به کنیزها و غلامهایی که زیر دست شما هستند خیلی احسان و رحمت کنید! آخرین سخنی که پیغمبر شما فرمود این بود: ”ای مردم،

شما را وصیت می‌کنم به دو طایفه ضعیف که  
حق آنها را رعایت کنید: یکی طایفه زنان و دیگر  
ممالیک شما!»

**وصیت امیرالمؤمنین به پایداری در راه خدا،  
احسان و کمک به دیگران، امر به معروف و  
نهی از منکر**

الصَّلَاةَ الصَّلَاةَ الصَّلَاةَ! «نماز، نماز، نماز!»  
لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً! يَكْفِيكُمْ اللَّهُ مَنْ آذَاكُمْ  
وَبَغَىٰ عَلَيْكُمْ!

«در راه خدا از هیچ امری نترسید و از ملامت هیچ  
ملامت‌کننده‌ای باک نداشته باشید! خدا خودش  
از اذیت افرادی که می‌خواهند شما را آزار بدهند  
و بر شما ستمی بکنند، کفایت می‌کند! شما در  
راه خدا حرکت کنید و باکی نداشته باشید؛ خدا  
حافظ شما است!»

﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾،<sup>۱</sup> كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ!  
«(با مردم به نیکی برخورد کنید! (زبان خوش  
داشته باشید، امر به خوبی کنید و دعوت به  
بدی نکنید.))»  
کما اینکه خدای عزوجل شما را  
به آن امر کرده است!»

و لَا تَتْرُكُوا الْأُمُورَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ،  
فَيُؤَلِّيَ اللَّهُ أُمُورَكُمْ شِرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۸۳.

لَكُمْ عَلَيْهِمْ!

«امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید؛ که اگر ترک کردید خداوند بدان شما را بر شما مسلط می‌کند که زمام امور شما را به دست بگیرند، سپس هرچه دعا کنید دیگر مستجاب نمی‌شود!»

و عَلَيْكُمْ - يَا بَنِيَّ - بِالتَّوَّاصِلِ وَ التَّبَاذُلِ وَ التَّبَارُّ، وَ  
إِيَّاكُمْ وَ التَّقَاطُعَ وَ التَّدَابُرَ وَ التَّفَرُّقَ!

«ای فرزندان من، بر شما باد و لازم و واجب است که با یکدیگر وصل کنید، اتحاد کنید، درباره یکدیگر ایثار کنید، فداکار باشید، شما مال خود را به دیگری بذل کنید و دیگری به شما بذل کند، و برّ و احسان شما از هریک به دیگری برسد! و مبادا شما به یکدیگر پشت کنید و جدایی اختیار کنید و احسان و مودّت و صمیمیت و اتحاد بین شما بریده شود!»

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

«تا می‌توانید به یکدیگر کمک کنید! هر چه می‌توانید در برّ و تقوا، در نیکی، در احسان، در کارهای خوب و در کارهایی که انسان را به تقوا می‌رساند، کمک کنید! و بر گناه و ستم کمک نکنید، و هر جا که می‌بینید جای گناه یا جای ستم است، خودتان را کنار بکشید و به هیچ وجه کمک‌کار در آن کار نباشید! و از خدا بپرهیزید که خدا (شَدِيدُ الْعِقَابِ) است!» ❁

حَفِظَكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ، وَ حَفِظَ فَيْكُمْ نَبِيَّكُمْ!  
أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ  
وَ بَرَكَاتُهُ!

«خدا ان شاء الله همه شما را حفظ کند، که شما اهل بیت من و از این خاندان هستید، و خدا در میان شما پیغمبر شما را حفظ کند! (یعنی سنت و آیین پیغمبر را در قلوب شما حفظ کند تا وجود شما همیشه ملازم با پیغمبر باشد و از حیات پیغمبر در دل‌های شما باشد.) همه شما را به خدا می‌سپارم، با همه شما وداع می‌کنم و بر همه شما سلام می‌فرستم، سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر شما باد!»

ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حَتَّى قُتِلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ؛ «آن حضرت بعد از این وصیت دائماً می‌گفت: "لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

الله! تا اینکه روح مبارکش به عالم ملکوت  
رهسپار شد.<sup>۱</sup>»

این وصیّتی است که مسلماً امروز فرموده است؛

چون از ذیل این وصیّت که می فرماید: «ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ:

”لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ“ حَتَّى قُتِلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ» معلوم

می شود که آخرین وصیّت آن حضرت است و

امیرالمؤمنین علیه السلام واقعاً جهات مهمّی را در این

وصیّت تذکر داده است و به ما سفارش کرده است.

امیدواریم که از مقام ولایت آن حضرت

کمکی بشود و ما از این به بعد موفق بشویم که

به این وصیّت آن حضرت عمل کنیم و نماز،

زکات، روزه ماه رمضان،

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۷، ص ۵۱.

عمل به قرآن، حجّ بیت‌الله الحرام، کمک به مستمندان و فقیران و مسکینان و یتیمان و مراعات زنان و سایر اموری را که آن حضرت در این وصیّت‌نامه به ما تذکر داده‌اند، محترم بشماریم.

## ذکر شهادت امیرالمؤمنین علیه السّلام

روایتی در بحارالانوار است که محمّد بن حنفیه روایت می‌کند:

در شب بیستم ماه رمضان، آثار زهر در قدم‌های پدرم امیرالمؤمنین ظاهر شد. در آن شب نتوانست ایستاده نماز بخواند و تا صبح نمازها را نشسته می‌خواند و از شدّت اثر سمّ تا صبح آن حضرت را خواب نبرد، و دائماً با ما صحبت می‌کرد و ما را به غیب دلالت می‌کرد و ما را تسلّی می‌داد. صبح که شد فرمود: «در را باز کنید تا هر کسی می‌خواهد به عیادت من بیاید، بیاید!» ما در را باز کردیم و مردم دسته‌دسته برای عیادت پدرم می‌آمدند. پدرم می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي! هرچه می‌خواهید سؤال کنید قبل از اینکه دیگر مرا نیابید!» مردم سؤال می‌کردند، و آقا به جهت وضعیّت‌شان می‌فرمودند: «هرچه می‌خواهید سؤال کنید، ولی سؤال‌های خود را کوتاه و سبک کنید!»

حُجْر بن عَدِي که از اصحاب بزرگوار آن

حضرت است، برخاست و چند بیت شعر در  
[رثاء آن حضرت و براءت از قاتلان و دشمنان  
حضرت خواند.

امیرالمؤمنین فرمود: «چه حالی داری] در آن  
وقتی که تو را بطلبند و بگویند که از علی بیزاری  
بجوی!»

گفت: «قسم به خدا اگر مرا زیر شمشیر  
قطعه قطعه کنند و بعد آتش بزنند، من از تو براءت  
نخواهم جُست!» امیرالمؤمنین علیه السّلام  
درباره او دعای خیری کرد.<sup>۱</sup>

بعد از این، [ابن ملجم را وارد کردند].  
حضرت اُمّ کلثوم رو به ابن ملجم کرد و گفت:  
«ای ابن ملجم، کار بزرگی کردی! اگر  
امیرالمؤمنین بهبودی بیابد وای به حال تو!»  
ابن ملجم گفت: «امیرالمؤمنین بهبودی بیابد! کجا  
بهبودی بیابد؟! پس تو چرا گریه می کنی؟ آیا بر  
من گریه می کنی یا بر علی؟ من شمشیری به  
هزار درهم خریدم

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰.

و هزار درهم به آن سمّ دادم، و چنان ضربتی زدم  
که اگر بر اهل عالم قسمت کنند همه می میرند!«<sup>۱</sup> این  
ضربت ابن ملجم بود!

أصبع بن نباته می گوید:

من وارد شدم و دیدم که امیرالمؤمنین از شدت  
درد، یک پای خود را بلند می کند و می گذارد،  
بعد پای دیگر را بلند می کند و می گذارد.<sup>۲</sup>

[راوی می گوید]:

حال آقا ساعت به ساعت سنگین می شد و فرمود  
که درب منزل را ببندند، و دیگر کسی برای  
ملاقات نمی آمد. تمام پسران و دختران را امر  
فرمود تا همه حاضر شدند. ذکر آن حضرت  
«لا إله إلا الله» بود و بس! تقریباً ثلثی از شب که  
گذشت، بدن آقا غرق عرق شد و عرق از پیشانی  
مبارکش مانند دانه های درّ می ریخت، آقا  
عرق های پیشانی را با دست پاک می کرد و  
می فرمود: «شنیدم از رسول خدا که  
می فرمود:» وقتی وفات مؤمن نزدیک می شود،  
پیشانی اش عرق می کند و ناله او ساکت  
می شود.»

حضرت امام حسن عرض کرد: «پدر جان،

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۲۸۹، به نقل از الإرشاد، ج ۱، ص ۲۱.

<sup>۲</sup> الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، ابن شاذان، ص ۱۳۲.

طوری صحبت می‌کنی کأنه به‌کلی از خود نا امید  
شده‌ای!»

فرمود: «آری، چند لحظه‌ای دیگر من با شما  
نیستم! چهار شب پیش در شب هفدهم ماه  
رمضان، به شکرانهٔ فتح بدر که در روز هفدهم  
ماه رمضان اتفاق افتاد، من تا صبح بیدار بودم، در  
بین‌الطلوعین از شدت بیدار ماندن، سرم را روی  
زانو گذاشته بودم که به یک چرت مختصری  
رفتم، جدت رسول خدا را دیدم و به آن حضرت  
عرض کردم: یا رسول‌الله، ماذا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ  
مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ! <sup>۱</sup> ”چقدر من از دست این امت  
آزار کشیدم و

چقدر اینها با من دشمنی و شقاوت و بدبختی  
کردند!“

پیغمبر فرمود: ”ای علی، دعا کن!“ من دعا  
کردم: خدایا، بعد از من بدان را بر آنها مسلط کن  
و به عوض آنها، ملاقات خوبان را نصیب من  
کن!

---

۱ مطابق نسخهٔ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص

۹۹، خطبه ۷۰. نسخهٔ بحار الأنوار: «فَشَكَّوتُ إِلَيْهِ مَا

أَنَا فِيهِ مِنَ التَّذَلُّلِ وَالْأَذَى مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ.»

جدّت فرمود: «ای علی، دعایت مستجاب شده است و سه شب دیگر میهمان ما هستی!» ای حسن! این شب، شب سوّم است!»

حضرت به امام حسن فرمود:

«تو را وصیّت می‌کنم که بعد از من به صبر و بردباری رفتار کنی و با برادران خود به مهربانی و عطوفت! از همه آنها سرپرستی کنی و با برادرت محمد بن حنفیه مهربان باش! می‌دانی که من او را دوست دارم، و او فرزند پدر تو است. اما درباره حسین، او فرزند زهرا است و برادر اعیانی<sup>۱</sup> تو است، و دیگر احتیاج به وصیّت و سفارش نیست!»

حضرت امام حسن خیلی گریه می‌کرد،

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «تو را به جان من و به حقّ من بر تو، گریه نکن!»

فرزندش امام حسن عرض کرد: «پدر جان،

کمر ما را شکستی! به خدا قسم آن قدر گریه برای مصیبت تو باشد!»

آقا از هوش رفت! سیدالشّهدا علیه السّلام

مانند ابر بهار گریه می‌کرد و از شدّت گریه، چشمانش آماس و ورم کرده بود. اشک‌های آن حضرت به صورت امیرالمؤمنین ریخت،

---

<sup>۱</sup> یعنی برادر پدری و مادری. (محقّق)

حضرت چشمان خود را باز کرد و حضرت امام  
حسین را در آغوش گرفت و فرمود:  
«تو را به حقّی که بر تو دارم، گریه نکن! الآن  
در آسمان‌ها بودم، دیدم گریه تو ملائکهٔ آسمان  
را به گریه درآورده است! ای حسین من! بعد از  
این، این امت کینه‌های دیرینه‌ای از شما خواهند  
کشید و شما را به انواع مصائب مبتلا خواهند  
کرد، و تو را با تیر ستم شهید می‌کنند! بر تو باد  
به استقامت و صبر و تفویض امور خود به  
خداوند متعال!»

آنگاه آقا نگاهی به سایر فرزندان کرد و

فرمود:

«ای فرزندان من، دست از این دو برادر خود

بر ندارید! از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

”إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ إِمَامَانَ، قَامَا أَوْ قَعَدَا؛ حَسَنٌ

و حَسِينٌ دُوَ إِمَامٍ بِحَقِّهِ؛ قِيَامٌ كُنْتُمْ يَأْتِيهِمْ قَعُودًا!“<sup>۱</sup>

در تمام مراحل از آنها پشتیبانی کنید، امر آنها را

اجرا کنید و از آنها جدا نشوید! خدا همه شما را

مورد رحمت و عافیت و مغفرت قرار بدهد!»

آقا بی هوش شد، دیگر رمقی نمانده است!

صدای شیون و ناله از همه افرادی که کنار بستر

حضرت بودند بلند شد! چند لحظه ای نگذشت

که چشمان خود را باز کرد صدا زد:

«ای نور دیدگان من، همه شما را به خدا

می سپارم! الآن پیغمبر آمده است، حمزه

سیدالشهدا آمده است، برادرم جعفر آمده است،

و می گویند: ”ای علی، بهشت را زینت کرده ایم،

زود به سوی ما بشتاب! ما همه انتظار ملاقات تو

را داریم.“»

آن وقت فرمود: «ای ملائکه ای که به استقبال

علی آمده اید، سلام من بر شما! **(لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ**

---

<sup>۱</sup> مطابق نسخه مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۹۴. نسخه

بحار الأنوار: «أوصاهم أن لا يُخالفوا أولادَ فاطمة، یعنی الحسن و الحسين.»

الْعَمَلُونَ) ۱، (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ

مُحْسِنُونَ) ۲. ۳ (برای اینکه اکنون نخستین ساعتی

است که نتیجه ایمان و جهاد و عبادت در آن ساعت

وارد می شود!)

این آخرین خطبه حضرت بود.

---

۱ سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱. رساله لبّ اللباب، ص ۱۸، تعلیقه:

«برای چنین چیزی، عمل کنندگان باید عمل کنند!»

۲ سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۸. رساله لبّ اللباب، ص ۱۸، تعلیقه:

«خداوند همراه کسانی است که تقوا گزیده‌اند و آنان که ایشان نیکوکارند.»

۳ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۱، با قدری اختلاف.

[راوی می گوید]:

حضرت یک نظر مرحمت دیگر به تمام اولاد کرد و بعداً پاهای خود را رو به قبله کشید و صدا زد: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ!»

صدای شیون و ناله از خانه امیرالمؤمنین بلند شد، همه فریاد می زدند: «وَ أَبَتَاهُ، وَ أَبَتَاهُ، وَ إِمَامَاهُ، وَ عَلِيَّاهُ، وَ عَلِيَّاهُ، وَ مُحَمَّدَاهُ، وَ جَعْفَرَاهُ، وَ مُصْطَفَاهُ!»

جبرائیل امین در میان آسمان و زمین صدا می کرد: «ای اهل عالم، علی را کشتند!» صدای جبرئیل به تمام خانه های کوفه رسید و صدای شیون و ناله از همه خانه ها بلند شد: «وَ عَلِيَّاهُ، وَ عَلِيَّاهُ، وَ عَلِيَّاهُ!»

---

۱ رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۳، با قدری اختلاف.

مجلس نهم : فلسفه دعا و شرایط

استجابت (۳)

طهران، مسجد قائم، شب ۲۳ رمضان

المبارک ۱۳۹۷ هجری قمری



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ  
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ  
أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ  
الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

شدت اهميت دعا در شب قدر به سبب تعيين

مقدرات سال

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

(وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ  
دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا  
بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ)<sup>١</sup>

١ سورة بقره (٢) آيه ١٨٦.

٢. رجوع شود به الكافي، ج ٢، ص ٤٦٨.

خدا می فرماید:

«بندگان من اگر از من سؤالی کنند، من به آنها نزدیکم و تقاضای دعاکننده را برآورده می کنم؛ بنابراین همه به من التجا پیدا کنند و از من درخواست کنند تا اینکه به رشد و به سعادت برسند.»

سابقاً عرض شد که دعا یکی از ارکان مهمّ دین است؛ چون بزرگ ترین عمل

در دین، عبادت و بزرگ‌ترین عبادت حقیقتاً دعا

است؛ و روح عبادت به دعا بستگی دارد.<sup>۱</sup>

دعا التجاء به سوی خدا، و صرف نظر کردن

از سلسله اسباب و مسببات، و عرض نیاز و

احتیاج کردن بدون واسطه به مبدأ متعال است.

خدا هم که همیشه بیدار و توانا و عالم است و از

برآوردن حاجت عاجز نیست، و از درک مطلبی

که انسان از ساحت مقدّس او تقاضا می‌کند،

جاهل نیست. ولیکن دعا شرایطی دارد که انسان

باید رعایت کند. شرایطی برای دعا در دو شب

قبل ذکر شد که الحمدلله امید است که غالب آن

شرایط امشب هم در ما متحقّق باشد.

امشب از نقطه نظر مزیت بر دو شب گذشته

افزایش دارد؛ چون بنابر ظنّ نزدیک به یقین،

شب قدر است! و شب قدر طبق نصّ قرآن: ﴿از

**هزار ماه بهتر است!**﴾<sup>۲</sup> و شبی است که ملائکه

از عالم ملکوت به آسمان دنیا نازل می‌شوند و

مقدّرات سال را خدمت امام زمان عجلّ الله فرجه

الشّریف عرضه می‌دارند؛ لذا در این شب دعای

به وجود مقدّس حضرت امام زمان مستحب

مؤکّد است، و خوب است مؤمنین دائماً این دعا

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به ص ۱۵۷.

<sup>۲</sup> سوره قدر (۹۷) آیه ۳.

را بخوانند:

اللهم كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ  
وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا، حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُتَمِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.<sup>۱</sup>

مقدّرات سال برای هر فردی از افراد امشب

معین می شود؛ لذا اگر انسان در امشب کاری کند،

توبه‌ای، انابه‌ای، دعایی و تغییر حالی، آن

مقدّرات قبل از حتمیت یافتن، تغییر می کند.

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۴، ص ۱۶۲.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup>؛ «فقط اگر صفات باطنی انسان تغییر

کند، خدا مقدرات انسان را عوض می‌کند.»

قلوب اگر با نفاق، بخل، حرص، شرک، خود بینی و خود پرستی توأم باشد، مقدرات انسان طبق همین قلب‌های آلوده و سیاه به نحوی مقدر خواهد شد؛ و اگر وجهه قلب تغییر و تبدیل پیدا کرد و این خصوصیاتش مبدل به توحید و صفا و انفاق و ایثار و گذشت و عبودیت و حال ذلّ و مسکنت نسبت به ساحت پروردگار شد، مقدرات چیز دیگری خواهد شد.

## تغییر مقدرات انسان به واسطه دعا

روایت عجیبی است:

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «دعا آنچه مقدر شده است و مقدر نشده است، تغییر می‌دهد!»

عرض می‌کند: «یا ابن رسول الله، درست است که آنچه را مقدر شده است تغییر می‌دهد؛ ولی چگونه آنچه را مقدر نشده است تغییر می‌دهد؟!»  
حضرت می‌فرمایند: «نمی‌گذارد که مقدر بشود.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۶۹.

یعنی دعا آن بلایی را که مقدر شده است  
عوض می‌کند و جلوی آن بلایی را که مقدر  
نشده است می‌گیرد و دیگر تغییر بلا هم  
نمی‌شود. و لذا از حضرت رسول اکرم روایت  
است که می‌فرماید:

وقتی بر فردی می‌خواهد بلا نازل شود (مانند  
مرغی همین‌طور در طیران و در گردش است تا  
ببیند دعایی می‌کند یا نه)، اگر دعا کند برمی‌گردد  
و اگر دعا نکند می‌نشیند.<sup>۱</sup>

چون کلید تمام اسباب به دست خدا است و  
دعا تقاضا کردن و التماس کردن از خدا است و  
خدای توانای قادر، قادر بر هرگونه تقدیری  
است، درحالی که تمام مقدرات

---

<sup>۱</sup> مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۱۶.

به دست او است؛ پس او مقدرِ مقدرات و مغیرِ مقدرات است.

## کیفیت دعا در شب قدر و نحوهٔ تحصیل شرایط

### استجابت

امشب که شب قدر است، شب خیلی مهمی است و اگر انسان حال دعا و توبه داشته باشد، در دوران سال آتیه مؤثر است؛ یعنی امشب برای دوران امتداد این سالی که انسان تا شب قدر آتیه در پیش دارد، یک قسم تقدیراتی می‌شود: ایمان انسان کامل می‌شود، روحانیت پیدا می‌کند، صفا پیدا می‌کند، علمش زیاد می‌شود، یقینش زیاد می‌شود، از معصیت اجتناب می‌کند، به طاعت می‌پیوندد، خداوند به او انشراح صدر می‌دهد، به او سلامت مزاج می‌دهد، به او سلامت فکر می‌دهد، به عمر و به مال و به ناموس او برکت می‌دهد؛ و اینها چیزهای خیلی مهمی است که به واسطهٔ دعا می‌تواند این یک سال انسان را تأمین کند.

عرض شد که بسیاری از شرایط دعا در ما جمع است؛ مثلاً: بعد از این روزه‌ای که گرفته‌ایم، در مکان مقدسی که مسجد است جمع شده‌ایم، وقت هم بهترین وقت‌ها است: **(لَيْلَةُ**

## الْقَدْرَ حَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ<sup>۱</sup>.

امشب شب ولایت و شب امام زمان است، و ما هم که همه ادعا می‌کنیم که از شیعیان و پیروان آن حضرت هستیم و انتظار مقدم آن حضرت را داریم و یگانه اتکایمان به آن حضرت است؛ و از طرف دیگر، صلوات فرستاده‌ایم و بعد از دعا هم صلوات می‌فرستیم، و خداوند که این دو طرف دعا را مستجاب می‌کند، وسطش را هم مستجاب می‌کند؛<sup>۲</sup> و باید از روی یقین و جدّ از خدا بخواهیم و مطمئن باشیم که خداوند علیّاً اعلیٰ خلاف وعده نمی‌کند و خودش گفته است:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ﴾<sup>۳</sup>.

و داعی ندارد که مخالفت کند. بنده را دعوت

کند که بیا دعا کن، و بنده دعا کند و او

---

<sup>۱</sup> سوره قدر (۹۷) آیه ۳.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴.

<sup>۳</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.

اعتنایی نکند! در خدا چنین صفتی نیست؛

بنابراین انسان با جدّیت از خدا مطلبش را می‌خواهد.

انسان باید عافیت بخواند! عافیت از همه چیز بهتر است؛ عافیت، قبولی است، کارنامه قبولی است، فلاح و رستگاری است و از همه چیزها بهتر است! اگر انسان مال زیاد بخواند چه فایده‌ای برای او دارد؟! اگر شوکت بخواند، اعتبار بخواند، جاه بخواند و... به درد نمی‌خورد! چیزهای اصیلی هست که آنها به درد انسان می‌خورد تا انسان دنبال آنها برود؛ اما اینکه اینها در ضمن آن پیدا شوند یا نشوند، خیلی مهم نیست. لذا در روایت داریم:

بهترین چیزی که در شب قدر از خدا تقاضا کنید عافیت است؛ آن را بخوانید!

## برخی از اسباب عدم استجابت دعا

یکی از شرایط دعا این است که انسان دعایی برخلاف مقتضیات ناموس عالم کون نکند. وقتی خداوند علیّاً اعلیّاً برای امری یک راهی معین کرده است، انسان باید آن راه را برود! در خانه

---

<sup>۱</sup> المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۳، ص ۶۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص

بنشینند و در را بر روی خود ببندد و بگوید:  
خدایا، به من روزی بده! خدا این کار را دوست  
ندارد، خدا آدم تنبل را دوست ندارد! پیغمبرش  
گفته است:

الكَادُّ عَلَىٰ عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ!<sup>۱</sup>  
الكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ!<sup>۲</sup>

«کسی را که برای عیالاتش زحمت بکشد و نان  
حلال تهیّه کند مثل کسی است که در راه خدا  
جهاد کرده است! و خدا او را دوست دارد!»

اگر انسان تنبلی کند و در خانه بنشیند و در را  
هم ببندد و بگوید: خدا به من روزی بده! اصلاً  
خدا این قسم نشستن را مغبوض می‌دارد و این  
جلسه محبوب خدا

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۵، ص ۸۸.

<sup>۲</sup> روح المعانی، آلوسی، ج ۱۰، ص ۳۱۵؛ مواهب الرّحمن، سبزواری، ج ۳،  
ص ۱۷۰؛ منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم.

نیست. خدا راه معین کرده است؛ انسان باید دنبال کار برود و کاسبی و ارتزاق کند، و هرکسی باید به کسبی مشغول باشد و کسب را هم باید طبق وظیفه‌ای که دارد انجام بدهد؛ البته روزی را از خدا بخواهد، نه از کسب!

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند:

پنج طائفه دعایشان مستجاب نمی‌شود:

اوّل: آن کسی که یک زن بد عملی دارد و می‌تواند او را طلاق بدهد یا اصلاح کند؛ ولی نمی‌کند، و دائم دعا می‌کند که خدایا او را درست کن!

دوّم: کسی که غلام گریز پا دارد و او را نمی‌فروشد و می‌گوید: خدایا او را اصلاح کن!  
سوّم: کسی که از زیر دیوار شکسته عبور می‌کند یا زیر آن می‌نشیند و می‌گوید: خدایا این را بر سر من خراب نکن!

خُب بر خیز و برو جای دیگری بنشین، یا از زیر دیوار شکسته عبور نکن!

چهارم: آن کسی که قرض می‌دهد و برای قرضش شاهد نمی‌گیرد و آن طرف هم در دادن قرض این شخص مساهله و مماله می‌کند، و این دعا می‌کند که خدایا قرض مرا ادا کند!

خُب چرا شاهد نگرفتی؟! چرا کتابت نکردی  
و نوشتی؟! مگر قرآن نگفت: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى  
فَاكْتُبُوهُ)**؛<sup>۱</sup> «[درمقابل] قرضی که می‌دهید قبض  
بگیرید، رسید بگیرید، شاهد بگیرید، نوشته  
بگیرید و امضا بگیرید!»

پنجم: کسی که در خانه بنشیند و در را بر روی  
خود ببندد و بگوید: خدایا روزی مرا برسان!<sup>۲</sup>  
البتّه حضرت این پنج قسم را به‌عنوان نمونه  
ذکر کرده‌اند، ولی مصادیق زیادی دارد.

خلاصه عالم، عالم حرکت است، عالم کار  
است، عالم کون و فساد است، و

---

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲.

<sup>۲</sup> الخصال، ج ۱، ص ۲۹۹.

انسان باید از راهش به دنبال مقاصد خود برود و  
از خدا تقاضا کند که در این کار، خیر و برکت را  
مقدّر کند!

## عدم استجاب دعا به واسطه نفاق بین گفتار و

### قلب انسان

امیرالمؤمنین علیه السّلام در ضمن خطبه‌ای  
که می‌خواندند، فرمودند:

من از هفت طایفه به خدا پناه می‌برم:

اوّل: عالمی که بلغزد؛

انسان باید از این به خدا پناه ببرد! چون  
معنای علم، استوار کردن عالم بر عمل است، و  
عالمی که علم داشته باشد و پایش بلغزد، این از  
خیلی از مطالب کشف می‌کند! حضرت می‌فرماید:  
«من به خدا پناه می‌برم!»

دوّم: عابدی که از عبادت خسته بشود و به  
ستوه بیاید؛

از این هم باید به خدا پناه برد! چون عبادت،  
مناجات و گفت و شنود با پروردگار است، و  
عبادت لذّت دارد و عنوان اکراه و خستگی ندارد؛  
پس عابدی که عبادت کند تا به سر حدّ خستگی  
برسد آن دیگر عبادت نیست، آن ملعبه شیطان  
است! و انسان واقعاً باید از او به خدا پناه ببرد!

سوم: مؤمنی که محتاج بشود؛

مؤمن یعنی مؤمن به خدا! مؤمن به خدا را با

احتیاج چه کار؟! احتیاج به غیر خدا در عین ایمان

به خدا چه معنایی دارد؟!!

چهارم: امینی که خیانت بورزد؛

پنجم: توانگری که فقیر بگردد؛

ششم: عزیزی که ذلیل بشود؛

هفتم: فقیری که رنجور و بینوا بشود.

شخصی برخاست و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! چرا ما هرچه دعا می کنیم دعای

ما مستجاب نمی شود؟ مگر خدا به ما وعده

نفرموده است که **﴿دعا کنید و من دعای شما را**

**مستجاب می کنم﴾؟!!**

حضرت فرمود:

بله، ولی شما به هشت علت خیانت می‌ورزید و

بین گفتار شما و قلب شما هماهنگی نیست:

اوّل: می‌گویید که ما به خدا ایمان داریم، ولی

طبق ایمان به خدا رفتار نمی‌کنید!

دوّم: می‌گویید که ما به پیغمبر ایمان داریم و

او فرستاده خدا است و گفته او گفته خدا است،

ولی بر طبق سنت و فرمایش او رفتار نمی‌کنید!

سوّم: می‌گویید که قرآن کتاب ما و کتاب

عمل ما است، ولی به قرآن اعتنا ندارید و به آن

عمل نمی‌کنید!

چهارم: می‌گویید که ما از آتش جهنّم

گریزانیم، ولی اعمالی انجام می‌دهید که به آتش

نزدیک می‌شوید، پس ترس شما از آتش کجا

است!؟

پنجم: می‌گویید که ما بهشت را دوست

داریم، ولی اعمالی می‌کنید که از بهشت دور

می‌شوید، پس دوستی شما به بهشت کجا

است!؟

ششم: وفای به عهد نمی‌کنید، آن وقت توقع

دارید که خداوند علیّاً علیّاً به عهد شما وفا

بکند!

هفتم: می‌گویید که ما شیطان را لعن می‌کنیم

و از شیطان متنفر و منزجریم، ولی دائماً اعمالی

انجام می‌دهید که باب رفاقت و دوستی را با او

باز می‌کنید!

هشتم: عیب خود را مخفی می‌کنید، ولی

عیب مردم را آشکار!

به این هشت علت، خیانت می‌ورزید! بنابراین

هنگامی که دعا می‌کنید، آن حال خواست و

دعایی که دارید، خلاف آن زمینه قلبی شما

است.<sup>۱</sup>

می‌گویید: «خدایا، ما را اصلاح کن!» آخر

اصلاح مترتب بر اموری است، همان وقتی که

می‌گویید: «خدایا، ما را اصلاح کن!» راضی

نیستید که زیر بنای اصلاح، عملی بشود و

می‌گویید که عملی نشود! پس لفظ حکایت

می‌کند که ما را اصلاح کن، ولی قلب می‌گوید

که اصلاح نکن! و بین زبان و قلب هماهنگی

نیست.

می‌گویید: «خدایا، ما را به بهشت ببر!»

بهشت رفتن مستلزم عمل صالح است،

---

<sup>۱</sup> أعلام الدین، دیلمی، ص ۲۶۹.

مستلزم صدق است، مستلزم مجاهده است،  
 مستلزم امر به معروف و نهی از منکر است، مستلزم  
 حسّ دینی داشتن است و مستلزم غیرت دینی داشتن  
 است؛ ولی می گوید که ما اینها را نمی خواهیم، اما ما  
 را به بهشت ببر! خب این نمی شود! ما از جهنّم  
 گریزانیم؛ ولی با همین شرایط فعلی می خواهیم  
 گریزان باشیم، بدون اینکه تغییری در روحیّه ما پیدا  
 بشود، خب خدا هم می فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ  
 حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup>

«اصلاً خداوند سنتش بر این قرار گرفته است که  
 عالم خارج را اصلاح نکند مگر اینکه صفات  
 نفسانی مردم اصلاح بشود؛ اگر مردم خوب  
 بشوند عالم خارج هم خوب می شود و نعمت  
 زیاد می شود، ولی اگر بد بشوند، تغییر می کند و  
 نعمت می آید و جای نعمت ها را می گیرد.»

## استجابت دعا در حال اضطرار و انقطاع

بنابراین انسان باید دعا کند و بخواهد و خود  
 را آماده کند و آنچه زیر بنای پیدایش اصلاح، و  
 مقدمه و مُعدِّ برای صلاح است، آن را هم در خود

<sup>۱</sup> ۱۱ سوره انفال (۸) آیه ۵۳.

ایجاد کند و زمینه را برای استجاب دعا درست کند؛ آن وقت دعا حتماً مستجاب می شود. وقتی دل پاک شد و انسان نسبت به پروردگار ملتجی شد و از او تقاضا کرد، خداوند برمی آورد؛ و این معنای اضطرار است:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾<sup>۱</sup>

حال اضطرار یعنی حال انقطاع. مؤمن در هر حالی که خدا را مؤثر ببیند، منقطع به خدا است، لذا همه دعاهای او مستجاب است. کسانی که مستجاب الدعوه هستند چنین حالی دارند.

اما افرادی که در این حال نیستند، زبانشان تقاضا می کند ولی قلبشان عقب می زند و رد می کند، لذا یک لقلقه لسان بیشتر نیست و هرچه دعا کنند، نتیجه ندارد؛ چون دعا نیست.

---

<sup>۱</sup> سوره نمل (۲۷) آیه ۶۲.

اما اگر انسان واقعاً از روی جد، پیش خدا بیاید و بگوید: «خدایا، من می‌خواهم!» و برای انسان خبر بیاورند که دعایت مستجاب نمی‌شود، انسان باید جواب بدهد که اگر دعای من مستجاب نمی‌شود، من دنبال چه کسی بروم؟! خدا برای ما یک خدای دیگری درست کند و ما را به او بسپارد، ما سراغ آن خدا می‌رویم! ولی ما خدای دیگری که نداریم و خدا منحصر به این خدا است، پس باید سراغ این خدا بیاییم!

اگر به انسان بگویند: «تو قابلیت نداری که دعایت مستجاب بشود!» انسان باید جواب بدهد که مگر آن کسانی که قابلیت دارند، قابلیت را از کجا آورده‌اند؟ خدا به آنها داده است! پس خدا به ما هم می‌تواند قابلیت بدهد.

اگر بگویند: «این قدر معصیت کردی که معصیت‌های تو دیگر قابل آمرزش نیست!» انسان باید جواب بدهد که چرا قابل آمرزش نیست؟ گناه بزرگ‌تر است یا مغفرت پروردگار نسبت به این گناهایی که ما انجام داده‌ایم؟!!

خلاصه، هر وسوسه‌ای که شیطان بکند، انسان باید راهی در مقابلش پیدا کند؛ چون مخلوق خدا و معلق بر خدا است و قیومش خدا است. این بنده تمام بارها را بر ساحت مقدس پروردگار می‌اندازد و او خودش بر عهده گرفته

است که دعا را مستجاب کند. ولیکن اگر انسان را عقب زدند، نباید دست بردارد! باید محکم برود! اگر انسان را از این در رد می‌کنند، به در دیگر برود؛ از آن در ردّ می‌کنند، به در دیگر و... . انسان باید سراغ صاحب‌خانه برود؛ چون صاحب‌خانه یک نفر بیشتر نیست، دوتا صاحب‌خانه نیست و دوتا خانه هم نیست!

**سعه عفو و رحمت الهی در حکایت پذیرش**

**توبه نصوح جوان فاجر**

در تفسیر صافی در ذیل آیه مبارکه: ﴿وَالَّذِينَ

إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ﴾

وارد است:

معاذ بن جبل یک روز خدمت رسول اکرم در مسجد آمد و عرض کرد: یا رسول‌الله، جوانی دم در است که مانند ابر بهار گریه می‌کند و می‌خواهد

---

۱۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵.

خدمت شما مشرف بشود، اجازه می‌دهید که من او را خدمت شما بیاورم؟

حضرت فرمودند: «او را بیاور!» معاذ رفت و آن جوان را آورد.

حضرت دیدند حالش خیلی خیلی متغیر است و همین‌طور دارد گریه می‌کند و با خود زمزمه و مناجات می‌کند! حضرت فرمودند: «وَيَحْكُ! چرا حالت این‌طور است؟ چرا این‌قدر گریه می‌کنی؟!»

عرض کرد: «یا رسول‌الله! گناهان خیلی خیلی مهمی انجام داده‌ام و می‌دانم که خدای علیّ اعلیٰ مرا نمی‌آمرزد! و اگر به بعضی از آن گناهان بخواهد مرا بگیرد، کافی است که مرا در جهنم بیندازد؛ و می‌بینم که به‌زودی مرا خواهد گرفت!»

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا کوه‌ها؟» عرض کرد: «گناه من!»

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا این زمین و بیابان‌ها و درخت‌ها و دریاها؟» عرض کرد: «گناه من!»

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا خورشید، ماه، ستارگان، کرسی و عرش پروردگار؟» گفت: «یا رسول‌الله، گناه من!»

معاذ می‌گوید: حضرت حالشان به شبه حال

غضب تغییر کرد و به او گفتند: «وَيَحْكُ! گناه تو بزرگ‌تر است یا خدای تو؟!» به سجده افتاد و گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ! سُبْحَانَ رَبِّيَ! خدای من بزرگ‌تر است! چیزی از خدای من بزرگ‌تر نیست!»

حضرت فرمودند: «گناه بزرگ را مگر کسی جز خدای بزرگ می‌تواند ببخشد؟!» عرض کرد: «نه!»

مدتی همین‌طور به حال سکوت گذشت، بعد حضرت فرمودند: «خُبُّ اَيِّ جَوَانٍ، مَا رَا بَه بَعْضِي اَزْ گِناهاَنْتْ خَبْرِ مِي دَهِي؟»

عرض کرد: «بله یا رسول‌الله! من هفت سال شُغْلَمِ كَفْنِ دزدی بود! شب در میان قبرستان می‌آمدم و قبر را می‌شکافتم و کفن مرده‌هایی را که تازه دفن کرده بودند، می‌دزدیدم. بعد از هفت سال یک شب دختری از انصار فوت کرد و او را دفن کردند. من شب برای دزدیدن کفن او در میان قبرستان آمدم و قبر او را

شکافتم، بدن او را بیرون آوردم و کفن او را برداشتم، بدن دختر عریان ماند؛ کفن را که می بردم شیطان با من وسوسه کرد و گفت که نمی بینی چه هیكلی دارد و چقدر این دختر زیبا است! آمدم و با او عمل زشت انجام دادم.»

حضرت فرمودند: «برو بیرون ای فاسد! برو! برو! نَعُوذُ بِاللّٰهِ! نَعُوذُ بِاللّٰهِ! الْاَن آتَشِ تو مرا دارد می گیرد! برو بیرون! برو بیرون!» با دست اشاره کردند و این جوان از در مسجد خارج شد.

او که پیغمبر رحمت است! خودش می گوید:

«خداوند گناه را می آمرزد ولو به اندازه عرش خدا باشد!» ولیکن اینکه جوان را دارد بیرون می کند، یعنی چه؟ یعنی این گناه گناهی نیست که اینجا بیایی و بگویی: «أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ!» بلکه باید تمام آثار سوء این گناه از کینونتِ وجودت خارج بشود تا پاک بشوی و گناهت آمرزیده بشود.

حضرت اشاره کردند و فرمودند: «برو بیرون! برو بیرون!» جوان از در مسجد بیرون رفت و گفت: «خدایا، پیش پیغمبر رحمت آمدیم و او هم ما را بیرون کرد! پس کجا برویم؟» مقداری آذوقه مختصر تهیه کرد و بیرون مدینه در بالای کوهی رفت و آنجا در بین دو سنگ، محلی برای خودش معین کرد و چهل شبانه روز مشغول

عبادت و گریه و زاری شد.

در روایت داریم که بدنش مثل یک استخوان شد، چشم‌ها ورم و آماس کرده بود، آفتاب بدنش را سیاه کرده بود، آن قدر گریه می‌کرد که وحوش بیابان اطرافش جمع می‌شدند و مرغ‌ها بر او رقت می‌کردند، دست‌هایش را هم با غل<sup>۱</sup> به گردن می‌بست و خود را روی خاک می‌مالید [و می‌گفت]:

«خدایا، گناهی که کرده‌ام از روی جهالت بوده است! کار زشتی بوده است، اما حالا پشیمانم! سراغ پیغمبرت آمدم و پیغمبر رحمت هم من را مایوس کرد! کجا بروم؟ ای پروردگارم، سراغ تو آمده‌ام! گناه مرا می‌آمرزی یا نمی‌آمرزی؟!»

بعد از چهل شبانه‌روز که دعا می‌کرد، این دعا را کرد: «پروردگارا! اگر گناه من آمرزیده شده است، به پیغمبرت خبر بده تا به من اطلاع بدهد؛ و اگر آمرزیده نشده است بدان که من طاقت عذاب قیامت را ندارم، آتشی بفرست تا همین الان مرا محترق کند و از بین ببرد.»

بعد از چهل روز دعا کردن، جبرائیل بر پیغمبر نازل شد:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ \* أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾<sup>۱</sup>

«آن کسانی که فاحشه و کار بسیار زشتی انجام دادند، یا بر نفس‌های خود ستم کردند و حالا یاد خدا می‌کنند و بر گناهشان می‌گیرند و استغفار می‌کنند، و کیست غیر از خدا که گناهان را بیامرزد؟! و آنها دست از آن اعمال زشتشان برداشته‌اند و توبه کرده‌اند، و اصرار بر عمل ندارند و فهمیده‌اند که خطا کرده‌اند، خدا گناه آنها را آمرزید و وعده بهشت داد، بهشت‌هایی که در زیر آن نهرهایی روان است! و أحسنت به این عمل‌کنندگان که پای راستین در مقام عمل و توبه قرار می‌دهند و دست بر نمی‌دارند تا اینکه زنجیر رحمت پروردگار به حرکت بیفتد!»

پیغمبر اصحاب را خواستند و گفتند: «چه کسی از آن جوان خبر دارد؟»

معاذ بن جبل خدمت حضرت آمد و گفت: «یا

---

<sup>۱</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵ و ۱۳۶.

رسول‌الله! از آن روز تا به حال، رفته است و می‌گویند که در فلان کوه بین دو سنگ مشغول عبادت است!»

حضرت گفتند: «به سراغ او برویم.» حضرت حرکت کردند، معاذ بن جبل و جماعتی از اصحاب هم آمدند، و همین‌طور پیاده آمدند تا بیرون مدینه به آن کوهی که معاذ نشان داد، رسیدند. حضرت با همه اصحاب بالا رفتند و جوان را دیدند؛ اما چه جوانی! اصلاً مشابهتی با آن جوان سابق ندارد؛ آفتاب صورتش را سیاه کرده است، چشم‌هایش از شدت گریه ورم و آماس کرده است، پوست بدنش تغییر کرده است، لاغر شده است، دست‌های خود را به گردن بسته است و می‌گوید:

«إِلَهِي هَذَا عَبْدُكَ بُهْلُولٌ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ مَغْلُولٌ؛  
خدایا! این بهلول یک آدم دیوانه و نافهم است  
و خود را در بین دست قدرت تو زنجیر کرده  
است؛ هر کاری می‌خواهی با او بکن!»

دیدند که وحوش اطراف او جمع شده‌اند و به حال او رقت می‌کنند، مرغان می‌آیند و به حال او رقت می‌کنند، حضرت خودشان آمدند و گفتند: «یا بُهْلُولُ أَبْشِرْ! ای بهلول آفرین بر تو! آفرین بر تو! خوب عملی کردی و خوب تدارک کردی و آن ریشه گناه را از قلبت پاک کردی!»

خودشان رفتند و با دست شریف خود غل را از گردنش باز کردند و دستور دادند اصحاب آب آوردند و صورتش را شستند و حضرت به او محبت و مهربانی کردند و فرمودند: ﴿لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمَلُونَ﴾<sup>۱</sup> «توبه‌کنندگان باید این‌طور توبه کنند و این‌طور عمل کنند!» و این جوانی بود که آن روز که پیش من آمد سرا پای او آتش بود، ولی او با این گریه‌ها و این مناجات‌ها و با این توبه، تدارک کرد و تمام آتش خود را از بین برد و تبدیل به رحمت کرد!»

آیه نازل شد: ﴿أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ﴾<sup>۲</sup> «برای او مغفرت خدا است و خدای علیّ اعلیٰ بهشت‌هایی برای او معدّ و مهیّا فرموده است که نهرهایی در زیر آن بهشت‌ها

---

۱ سوره صافات (۳۷) آیه ۶۱.

۲ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۶.

جاری است.»<sup>۱</sup>

حالا ما همه اجمالاً دارای گناه هستیم؛ کم و بیش و هر کس به اندازه خود! در این شب قدر، اولاً باید توبه کنیم تا گناهان پاک بشود، وقتی گناه پاک بشود مقدرات عوض می شود؛ انسان اول باید آب لجن حوض را بکشد و بیرون بریزد تا آب تازه به جای آن آب بریزد، اگر آب تازه هم روی آن آب لجن بریزند، فایده نمی کند! پس اول باید توبه کرد و اول باید طهارت کرد.

اول طهارت است و بعد دعا کردن.

امشب شب قدر است و ما در این مسجد جمع شده ایم و مشغول نماز و ذکر خدا و لبیک و دعا هستیم، و این کاری بود که از دست ما برمی آمد و دیگر بیشتر از این بر نمی آید! و ما هم چیزهایی می خواهیم و اشتها داریم: مغفرت می خواهیم، بهشت می خواهیم، آمرزش گناهان می خواهیم، معرفت می خواهیم، آنچه خدا به پیغمبرش وعده داده است می خواهیم، سعادت می خواهیم، خیر دنیا و آخرت می خواهیم، عافیت دارین می خواهیم و حسن عاقبت

---

<sup>۱</sup> تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۳۸۲، به نقل از الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۲.

می‌خواهیم! اینها خوب است و همه هم باید  
بخوانند! یک توبهٔ اجمالی کنید و بعد هم اینها  
را از خدا بخوانید!

شب زیارتی سیدالشهدا علیه السّلام هم  
هست،<sup>۱</sup> حالا می‌خواهید از اینجا با همدیگر  
کربلا برویم و زیارتی کنیم؛ «بعد منزل نبود در  
سفر روحانی!»<sup>۲</sup> آن وقت بعد از اینکه زیارت  
کردید، در بالای سر حضرت بایستید و آنجا توبه  
کنید و دعا کنید!

یا می‌خواهید اوّل کوفه و نجف اشرف برویم  
و آنجا را زیارت کنیم؛ به خانهٔ امیرالمؤمنین  
علیه السّلام در کوفه برویم، تاریک است، شاید  
حسنین در راه روی ما باز کنند و ما هم در آن اطاق  
امیرالمؤمنین برویم و جای خالی امیرالمؤمنین را  
بینیم، و فرق شکافتهٔ آن حضرت را پیش خدا شفیع  
قرار بدهیم که از همهٔ گناهان ما بگذرد! و دل‌های ما  
را پاک کند و صفا بدهد و به نور یقین منور کند!  
آنجا از حضرت امام حسن و امام حسین  
علیهما السّلام اجازه بگیریم و بگوییم که ای  
آقازادگان محترم، ما را در اطاق امیرالمؤمنین راه

---

<sup>۱</sup> کامل‌الزیارات، ص ۱۸۴.

<sup>۲</sup> دیوان حافظ (قزوینی)، ص ۵۲۷، غزل ۴۷۲.

می‌دهید؟ آنها هم که معدن خیر و معدن کرم و  
رحمتند، در دنیا برای باز کردن راه‌های خیر و  
رحمت آمده‌اند، چگونه می‌شود در راه روی ما  
بینند؟! ما در اطاق امیرالمؤمنین وارد شویم، اطاق  
تاریک است! آنجا دست‌های خود را به دعا بلند  
کنیم و بگوییم: «إِلَهِي الْعَفْو!»



مجلس دهم : کیفیت نزول مقدرات در

شبهای قدر

بیاناتی پیرامون سوّه مبارکه قدر

طهران، مسجد قائم روز ۲۳ رمضان المبارک

۱۳۹۸ هجری قمری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفْرَاءِ الْمُكْرَمِينَ

خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ

أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

## فضیلت قرائت سوره قدر

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ \* لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ \* تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ \* سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾<sup>۱</sup>

در روایات داریم:

کسی که سوره قدر را بلند بخواند، مانند کسی

است که شمشیر به دست گرفته است و در راه

خدا چهاراً جهاد می کند؛ و اگر سوره قدر را

آهسته بخواند، مانند کسی است که در راه خدا

<sup>۱</sup> سوره قدر (۹۷).

در خون خود [غلطیده و] شهید شده است.<sup>۱</sup>  
کنایه از اینکه بلند خواندن و آهسته خواندن  
سوره قدر، در هر دو حال دارای فضیلت است.

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۶۲۱.

# نزول دفعی قرآن در شب قدر بر قلب پیامبر در

## عالم مثال

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾؛ «ما قرآن را در شب

قدر نازل کردیم.»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾: ضمیر «ه» به قرآن بر می‌گردد،

چون مرجعش روشن و معلوم است: ما قرآن را

در شب قدر نازل کردیم. البته تمام قرآن در شب

قدر بر قلب مبارک پیغمبر نازل شده است و بعداً

مرتباً و مفصلاً در مدت بیست و سه سال

تدریجاً نازل شده است. آن قرآنی که در شب

قدر نازل شده است، قرآنی است که از مقام

حقیقت خود بر قلب پیغمبر نازل شده است؛ و

آن قرآنی که تدریجاً نازل شده است، قرآنی است

که از قلب پیغمبر به مقام عالم صورت - که او را

ملکوت اسفل و عالم مثال می‌گویند - توسط

جبرائیل امین به تدریج نازل شده است و پیغمبر

اکرم مأمور به ابلاغ آن بودند.<sup>۱</sup>

﴿وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ﴾؛<sup>۲</sup>

«قرآن را ما تکه‌تکه و جدا جدا بر تو قرائت

کردیم تا اینکه با تأمل و تأنی، آیات آن را بر مردم

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون نزول دفعی و تدریجی قرآن و فرق بین آن دو، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۴۳ - ۳۴۶ و انوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۹ - ۲۲.

<sup>۲</sup> سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۰۶.

قرائت کنی.»

بنابراین دو نزول از قرآن داریم: یک نزول  
دفعی و یک نزول تدریجی. نزول دفعی از عالم  
حقیقت و ملکوت اعلیٰ، به قلب پیغمبر است؛ و  
نزول تدریجی از قلب پیغمبر به عالم ملکوت  
اسفل می‌باشد، که آن را عالم صورت می‌گویند.  
در اینجا مقصود همان قرآن محکم است که  
بر قلب پیغمبر نازل شده است؛ چون می‌فرماید:  
(ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.) در یک  
شب، تمام قرآن بر پیغمبر نازل شد؛ چون  
می‌گوید:

(حَمَّ \* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ  
مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ \* فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ  
حَكِيمٍ)؛<sup>۱</sup> «قسم به کتاب مبین \* ما این کتاب مبین  
را در شب مبارکی فرستادیم.»

ظاهر این است که همه کتاب را فرستادیم، نه  
بعضی از کتاب را؛ چون به همه کتاب قسم  
خورده است:

(وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ)؛ «قسم به کتاب مبین \* ما این  
کتاب مبین را در شب مبارکی نازل کردیم.»  
و کتاب مبین قرآن است؛ پس همه قرآن در

---

<sup>۱</sup>سوره دخان (۴۴) آیات ۱ - ۴.

شب قدر نازل شده است.

بعضی از مفسّرین اهل تسنّن گفته‌اند:

مراد این است که ابتدای نزول قرآن در شب قدر بوده است و بعداً به تدریج بقیه قرآن نازل شده است.<sup>۱</sup>

ولی خلاف ظهور این آیات مبارکات است.<sup>۲</sup>

**﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾**؛ «ما قرآن را در شب

قدر فرستادیم.»

## تشخیص و تعیین مقدرات عالم در شب قدر

شب قدر: یعنی شب تقدیر، آن شبی که

تقدیرات بشر معین می‌شود، که در آن آیه مبارکه می‌گوید:

**﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾**؛ «هر امری که در عالم

باید صورت بگیرد، در آن شب مشخص می‌شود

و جدا می‌شود و مفصل می‌شود و معین

می‌شود.»

امر حکیم: همان مقدراتی است که برای بشر

معین و مشخص می‌شود. برای توضیح این معنا

یک مقدمه مختصر عرض می‌کنیم، و آن مقدمه

---

<sup>۱</sup> فخرالدین رازی در تفسیر الرازی، ج ۳۲، ص ۲۷؛ و جلال‌الدین سیوطی در الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۵۸ این قول را به شعبی (عامر بن شراحیل - متوفی ۱۰۹ هـ. ق) که از مفسران اهل تسنّن و بزرگ‌ترین اساتید ابوحنیفه می‌باشد، نسبت داده‌اند.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون اشکالات وارد بر این نظریه رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۰.

این است:

## مراتب عالم وجود

این عالم طبیعت که ما در آن زندگی می‌کنیم، هرچه در او به وقوع بپیوندد، دارای تشخّص و تعین است. چیز مبهم در اینجا ممکن نیست واقع شود؛ گرچه

ممکن است که انسان علم به آن نداشته باشد و از نقطه نظر ادراک ابهام داشته باشد، ولی در واقعیتش ابهام نیست. بارانی که از آسمان می‌آید، برای ما مبهم است که چند قطره است و نمی‌دانیم؛ اما واقعیتش ابهام ندارد و بالأخره در عالم کون، قطراتش مشخص است. بادهایی که می‌آید سرعتش برای ما ابهام دارد؛ ولی در عالم کون ابهام ندارد. هر چیزی که در خارج محقق بشود، با تعین و تشخیص، ملازمه دارد.

عالم دیگری داریم که آن عالم از این عالم بالاتر است و آن عالم، عالم صورت است و در آنجا این تشخیص و تعینی که مشاهده می‌شود نیست. من باب مثال، اسم رفیق شما حسن آقا است و از اوّل مجلس تا آخر مجلس پیش شما نشسته است، و هیچ‌وقت جای حسن آقا، حسین آقا نیست و وجود حسن آقا به حسین آقا تبدیل نمی‌شود و حسن آقا بزرگ و کوچک نمی‌شود، و تشخیص خودش را حفظ می‌کند. اما شما خواب می‌بینید که با حسن آقا دارید صحبت می‌کنید و مطالبی می‌گویید، یک مرتبه حسن آقا، حسین آقا می‌شود؛ یا دارید با حسین آقا صحبت می‌کنید، یک مرتبه حسین آقا بزرگ می‌شود؛ یا

دارید صحبت می‌کنید، یک مرتبه تبدیل به یک  
بچه کوچک می‌شود و آن بچه کوچک تبدیل به  
مرغی می‌شود و آن مرغ تبدیل به یک انسان  
می‌شود. ما چقدر از این خواب‌ها دیده‌ایم؛  
إلیٰ ما شاء الله! شما خواب تعریف می‌کنید: آقا  
من خواب دیدم که مثلاً در فلان جا دارم می‌روم  
و با امام علیه السّلام صحبت می‌کنم، و آن امام  
حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بودند، ولی در  
عالم خواب یک مرتبه مثل اینکه حضرت امام  
حسن بودند؛ ولی در عالم خارج، امیرالمؤمنین  
هیچ وقت قالب خارجی خود را به حضرت امام  
حسن تبدیل نمی‌کند، ولیکن در عالم خواب و  
عالم صورت ممکن است. یعنی یک عالم حقیقی  
است و شما در این عالم که با آن حقیقت مواجه  
می‌شوید، بعضی از اوقات آن حقیقت به صورت  
امیرالمؤمنین صورت می‌گیرد، بعضی از اوقات  
به صورت حضرت امام حسن، بعضی از اوقات  
به صورت حضرت سیدالشّهدا، و بعضی اوقات  
آن حقیقت به صورت انسان است، بعضی اوقات  
به صورت انسان دیگر است، بعضی اوقات به  
صورت مرغ در می‌آید، بعضی اوقات به

صورت موجود دیگری در می آید؛ لذا تشخص در آن عالم نسبت به این عالم کمتر است. در این عالم هرچه که پیدا بشود، ملازم با تشخص است؛ ولیکن تشخص در عالم صورت و عالم مثال این طور نیست.

از این بالاتر برویم، در ملکوت اعلیٰ اصلاً صورت نیست، عالم ملکوت اعلیٰ صورت ندارد و آنجا حقیقی خارج از صورت است. من باب مثال، شما شجاعت، عفت و محبت را در خود حس می کنید، ولیکن این صفات شما صورت ندارد، زرد نیست، سرخ نیست، بوی خوش ندارد، طعم شیرین ندارد. مثلاً شما نمی گوید: شجاعت من شیرین است، اما شجاعت رفیق من ترش است! محبت من زرد است، اما محبت رفیق من سرخ است! از این حرف ها نمی زنید؛ زیرا که محبت دارای کیف نیست تا اینکه این کیفیات مختلف را به خودش بگیرد، آنجا معنا است و بس!

هر موجودی در این عالم، یک حقیقت ملکوتی دارد و ملکوت هم دو درجه دارد: یک ملکوت اسفل و یک ملکوت اعلیٰ. انسانی که در آنجا هست، یک صورت مثالی دارد و یک صورت ملکوت اعلیٰ که صورت عقلی او است.

موجوداتی که در این خارج، لباس تحقق می‌پوشند، از آن حقیقت به ملکوت اسفل نزول می‌کنند و از آنجا به اینجا. کارهایی که انسان در مدت یک سال می‌کند و مقدراتی که برای انسان از فقر و غنا و از مرض و صحّت و از موت و حیات و از علم و جهل و سایر چیزها در خارج، لباس تعین می‌پوشد، قبل از این، متعین نیست و بدون تعین است.

**ثبوت حقیقت اشیاء و امور در لوح محفوظ،**

**قبل از تشخیص و تحقق خارجی**

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَاهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

﴿مُصِيبَةٌ﴾: یعنی آنچه به انسان إصابت

می‌کند.

«هرچه به شما برسد، هرچه که باشد، قبل از

اینکه به شما إصابت کند، حقیقت آن مصیبت در

نزد ما، در کتاب، در لوح محفوظ، در عالم

محو و إثبات و در آن عالمین است.»

---

<sup>۱</sup> سوره حدید (۵۷) آیه ۲۲.

**(مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا)؛ بَرء: یعنی تراشیدن؛ اَبْرءُ**

القلم: وقتی خطاط قلم‌نی را برمی‌دارد که بتراشد، قبل از اینکه بتراشد و مشخص کند، این قلم قابلیت دارد به هر شکلی تراشیده بشود: قلم درشت بشود، ریز بشود، فاق داشته باشد، فاق نداشته باشد، خطاط قدری پشتش را بگیرد، نگیرد، میدانش بلند باشد، کوتاه باشد، وقتی می‌خواهد قط بزند، چپ‌قط بزند یا راست، اینها دیگر خصوصیات است که قلم‌تراش‌ها و خطاط‌ها می‌دانند. وقتی انسان این قلم را تراشیده است، این قلم قابلیت هرگونه تراشی دارد؛ ولی وقتی تراشید و مشخص شد و کنار گذاشت، دیگر قابلیت طور دیگر شدن را ندارد. هرچه واقع بشود، **(مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا)؛** «قبل از اینکه ما بتراشیم و قالب‌گیری کنیم و مشخص کنیم» حقیقتش در نزد ما است و در کتاب است، بعد ما او را بری می‌کنیم و می‌تراشیم و مشخص می‌کنیم و دست شما می‌دهیم.

یا از بَرِي الْقَدَاءِ است. قدا: به معنای آن تیری

---

<sup>۱</sup> المحيط في اللغة، ج ۱۰، ص ۲۷۳؛ لسان العرب، ج ۱۴، ص ۷۰.

است که در چله کمان می‌گذارند و به طرف دشمن پرتاب می‌کند. سر این تیر که از اول تراشیده نیست، آن را می‌تراشند و بعداً در نوک آن پیکانی قرار می‌دهند یا نمی‌دهند. این تراشیدن سر تیر به این کیفیت مخصوص را بری یا برء می‌گویند، که همزه تبدیل به یاء می‌شود و بری هم می‌گویند؛ مثل بایع و بائع که هر دو درست است.

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾؛ «هر چه در نفس‌های شما و در روی زمین به شما برسد، حقیقت آن قبل از اینکه آن را مشخص و معین کنیم و قالب بزنیم و در خارج محققش کنیم، پیش ما است.»

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَاكُمْ﴾؛<sup>۱</sup> «(تا بدانید که هر چه هست راجع به ما است و) زیاد تأسف نخورید بر آنچه از دست شما رفته است و زیاد خوشحال نشوید از آنچه به دست شما خواهد آمد.»

زیرا ربط و استنادی به شما ندارد؛ قبل از

<sup>۱</sup> سوره حدید (۵۷) آیه ۲۳.

اینکه به شما برسد، مشخصات و معینات و محدّاتش پیش ما تمام شده است؛ به شما چه مربوط است؟! ما چیزی را مقدر می‌کنیم و می‌فرستیم، و به شما ضرری یا منفعتی می‌رسد.

## تغییر و تبدل مقدرات در عالم مثال

مقدرات انسان يك زمينه دارد؛ حقیقت این مقدر از عالم ملکوت اعلیٰ که صورت ندارد، به عالمی که دارای صورت است می‌آید و آن عالمی هم که دارای صورت است، جهات ابهام دارد و عوض می‌شود؛ مثلاً آقای زید تبدیل به آقای عمرو می‌شود، انسان با آقای عمرو دارد صحبت می‌کند، يك مرتبه می‌بیند تبدیل به کرسی شد، آن کرسی تبدیل به میوه شد! این قضایا خیلی عجیب است! چیزی برای انسان مقدر می‌شود و بعد می‌بینیم مقدرات عوض شد! عجب، تقدیر انسان این بود، چگونه آن شد؟! چگونه انسان در عالم خواب دارد با زید صحبت می‌کند، يك مرتبه می‌بیند زید تبدیل به عمرو شد؛ روی زمین دارد حرکت می‌کند، يك مرتبه می‌بیند با ماشین دارد حرکت می‌کند، بدون اینکه از زمین پا در ماشین

گذاشته باشد؛ ماشین همین طور دارد می رود، یک مرتبه می بیند ماشین کشتی است، می گوید: آقا نفهمیدم، یک مرتبه دیدم ماشین کشتی شد، ولی من کشتی سوار نشده بودم! باز کشتی دارد می رود، یک مرتبه می بیند کشتی روی هوا دارد می رود؛ در خارج کشتی در آب راه می رود، اما در آن عالم کشتی می تواند روی هوا هم راه برود. اینها تغییرات و تبدلاتی در تقدیر است و همه هم درست است، طابِقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ؛ و براهین فلسفی هم بر کیفیت عالم مثال و کیفیت تحقیقات آن قائم است.

این موجوداتی که در این عالم هستند، یک اصلی دارند، اصلش از عالم معنا به ملکوت نزول می کند، و از ملکوت به همین ملکوت اسفل و عالم صورت که از تشخّص و تعین جدا است، نزول می کند، و از آنها پایین تر می آید و یک تشخّصی پیدا می کند که آن را آسمان دنیا می گویند؛ یعنی آن ملکوتی که از همه ملکوت ها پایین تر است و پایین تر از او دیگر تشخّصی نیست. اگر بخواهد از آن هم پایین تر بیاید، همین موجودات خارجی می شود؛ لذا در بعضی از روایات داریم:



# کیفیت تشخیص و تعیین مقدرات در شب‌های

## قدر

شب قدر شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوم است؛ گفته‌اند: «اصل نزول در شب نوزدهم، إبرام و إحکامش در شب بیست و یکم و امضایش در شب بیست و سوم است.»<sup>۱</sup>

یعنی شب بیست و سوم مطلب دیگر تمام می‌شود و هرچه امضا شد دیگر همان است؛ این وجه جمع است برای اینکه چگونه در بعضی از روایات، شب نوزدهم یا شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم را شب قدر قلمداد کرده‌اند،<sup>۲</sup> و در بعضی از روایات همه اینها را شب قدر گرفته‌اند.<sup>۳</sup>

گفته‌اند: «در تمام این شب‌ها به عبادت مشغول باشید.»<sup>۴</sup> چون شب، شب شریفی است، شب تقدیر است؛ تمام این خصوصیات از آن عالم، خدمت امام می‌آید - ولو اینکه آن عالم هم حقیقتش امام است، اما از آن عالم حقیقتِ امام به قلب امام

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹.

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۵۶.

<sup>۳</sup> همان، ص ۱۵۸ و ۱۶۰.

<sup>۴</sup> همان، ص ۱۵۶.

نزول می کند، کما اینکه پیغمبر اکرم حقیقت قرآن است، ولیکن قرآن از آن مقام حقیقتش بر قلب پیامبر نزول می کند، از یک درجه بر درجه دیگر - و مقدرات بر آسمان دنیا نزول می کند، که همین عالم صورت و تصوّرات و عالم برزخ و مثال امام علیه السّلام است.<sup>۱</sup> آن عالم، عالم خیلی بزرگی است، صدها هزار برابر بزرگتر است از این عالمی که ما در آن داریم زندگی می کنیم. عجایی دارد، غرایبی دارد، ملکات و شکل های خاصی دارند، گفتگوها در آنجا خیلی عجیب و غریب است، کیفیت نزول آن خدمت امام خیلی عجیب و غریب است؛ و افرادی که به مقام امامت رسیده اند یا به مقام تقوای کامل رسیده اند و ملائکه بر آنها نازل می شوند، طبق آیه قرآن از آن معانی درک می کنند:

اطّلاع ائمّه اطهار و اولیای کامل الهی بر سرّ

قدر و عالم تقدیر

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ  
 الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ  
 الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ \* نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الله شناسی، ج ۲، ص ۱۶۶ - ۱۷۷؛ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۹۴ - ۱۹۶ و ۳۴۹ - ۳۵۲.

## الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»<sup>۱</sup>.

«آن کسانی که ایمان می آورند و براساس ایمان استقامت دارند، ملائکه بر آنها نازل می شوند که: خوف و حزنی نداشته باشید!»

یعنی آنها را به قدر متصل می کنند و بر عالم قدر و سر قدر اطلاع پیدا می کنند؛ چون گفتیم:

(مَنْ قَبْلَ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ \* لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَاكُمْ)<sup>۲</sup>.

«آن که بر سر قدر اطلاع داشته باشد، اگر چیزی از دستش برود، محزون نمی شود و اگر چیزی به او برسد، خوشحال نمی شود؛ چون می داند هیچ به دست او نیست، هرچه هست به دست پروردگار است و خود به اندازه سرسوزنی دخالت ندارد.»

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ)؛ «این افرادی که در ایمان پا فشاری و استقامت کردند، ملائکه بر آنها نازل می شوند و آنها را بشارت به این دو صفت می دهند:»

(أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا)؛ «خوف نداشته باشید، حزن هم نداشته باشید!»

یعنی مطلب از این قرار است که بر آنها عالم

<sup>۱</sup> سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰ و ۳۱.

<sup>۲</sup> سوره حدید (۵۷) آیه ۲۲ و ۲۳.

قدر و نزول قدر را ارائه می دهند. بعد می گویند:  
**﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾؛**

«ما ملائکه آسمانی و فرشتگان عالم قدس، رفیق  
و ولیّ شما هستیم، با شما مهربانیم، هر کاری از  
دستمان برمی آید برای شما می کنیم و هر چه لازم  
داشته باشید ما در تحت اختیار شما می گذاریم.»

از این آیه استفاده می‌شود که وصول به مقام ایمان و استقامت در ایمان، ملازمه با رؤیت ملائکه دارد، بالأخص در شب‌های قدر.

## افضلیت شب قدر از هزار ماه

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾؛ «ما قرآن را در شب

قدر بر پیغمبر نازل کردیم.»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبْرَكَةٍ﴾؛<sup>۱</sup> «ما قرآن را در شب

خیلی مبارکی نازل کردیم.»

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾؛ «ای پیغمبر، می‌دانی

لیلة‌القدر چیست؟»

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؛ «خیلی مهم

است؛ این یک شب از هزار ماه بهتر است!»

چگونه یک شب از هزار ماه بهتر است؟ شما

در دوران مدّت عمرتان دیده‌اید که ممکن است

لحظات کوتاهی بر شما گذشته باشد که در کیف

و مسرت و لذّت بسر برده باشید و آن ساعات

کوتاه به اندازه مدّت عمر برای شما نتیجه داشته

باشد؛ معنی ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ این

است.

پیغمبر دیدند که بعضی از افرادی که در اُمم

سابقه از بنی‌اسرائیل بودند، هزار سال شمشیر

<sup>۱</sup>سوره دخان (۴۴) آیه ۳.

حمایل می کردند و در راه خدا جهاد می کردند؛  
لذا پیغمبر به پروردگار عرضه داشتند:

پروردگارا، عمر امت من که کوتاه است،  
اعمال و تکالیف آنها هم که کم است و مانند امم  
سابقه، تکالیف زیادی ندارند؛ پس عوض آن  
بهره‌هایی که اینها در این مدّت‌های بلند  
می بردند، چه به امت من می دهی؟

خطاب رسید:

زمان کوتاه است و عمل کم است، اما کیفیت  
عالی است؛ ما به آنها یک شب قدر می دهیم، که  
شب قدر **(خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ)**؛ «از هزار ماه بهتر  
است!»<sup>۱</sup>

پیغمبر چرتشان برده بود، شب در عالم رؤیا  
دیدند که بر منبر ایشان بنی امیه

---

<sup>۱</sup> مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۹.

به شکل بوزینه و میمون بالا می‌روند و پایین می‌آیند، و تمام این پله‌های منبر پیغمبر را بوزینه‌ها گرفته‌اند و مدام بالا می‌روند و پایین می‌آیند و مردم را به قهقرا سوق می‌دهند؛ یعنی از اسلام به قهقرا و همان آداب جاهلیت برمی‌گردانند. پیغمبر از خواب بیدار شدند و خیلی متأثر شدند. خواب، خواب تأثرآمیزی بود. «ما زال کئیباً حزیناً؛ همین‌طور پیغمبر به حال غصه و حزن بود» تا جبرائیل نازل شد:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟ «چرا این‌طور شده‌ای؟»

پیغمبر فرمودند:

ای برادر من جبرائیل! من دیشب هم‌چنین خوابی دیدم که روی این منبر، بوزینگان بالا می‌روند و پایین می‌آیند و همه پله‌های منبر را گرفته‌اند و مردم را به قهقرا و به جاهلیت برمی‌گردانند.

جبرائیل گفت: «من خبری ندارم؛ می‌روم تا خبر بیاورم.» به مقام قدس عزربوبی صعود کرد و برگشت و این آیه را آورد:

﴿أَفْرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ \* ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ \* مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ﴾<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> سوره شعراء (۲۶) آیات ۲۰۵ - ۲۰۷.

«ای پیغمبر، اگر ما اینها را سالیان درازی از همین لذات و شهوات فانی دنیا متمتع کنیم \* و بعداً گزند و نتیجه اعمال زشت آنها به آنها برسد \* این تمتع و شهواتی که در دنیا به عنوان لذت بردند، برای آنها هیچ فایده‌ای ندارد!»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ \* لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؛ ما به

عوض آن، برای تو لیلۃ‌القدر قرار دادیم که لیلۃ‌القدر از هزار ماه بهتر است. این لیلۃ‌القدر برای امت تو است و برای هیچ‌یک از امم سابقین نبوده است.<sup>۱</sup>

مدت حکومت بنی‌امیه تقریباً هشتاد و چهار

سال بوده است، که حدود

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹، با قدری اختلاف.

هزار ماه می‌شود.<sup>۱</sup> مدّت حکومت بنی‌امیه هزار ماه است<sup>۲</sup> و **(لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ)**، ما به امت تو یک شب می‌دهیم که در این یک شب، تمتّعات و لذّات و بهره‌هایی که مردم برمی‌دارند بیشتر از هزار ماه است؛ علاوه بر اینکه آن تمتّعات مادی است و در این یک شب بیش از هزار ماه تمتّعات معنوی و روحانی.

## علّت فضیلت و ترغیب بر شب‌زنده‌داری و

### عبادت در لیلۃ‌القدر

یک شب می‌دهیم ولی عجب شبی! شبی است که تمام درهای بهشت را باز کرده‌اند، شب نزول مشیّت و ارادهٔ پروردگار در عالم کائنات است، و تصرّف در موادّ کائنات در این شب به اختیار امام است! کجا این قدرت قابل قیاس با قدرت‌های تاریخی و حکومت‌های خارجی است که بنی‌امیه در چند سال معین در بین مردم

<sup>۱</sup> امام شناسی، ج ۱۴، ص ۲۴۷:

«مراد از هزار ماه، مدّت دولت بنی‌امیه می‌باشد؛ به علّت آنکه روزهای خالص حکومتشان هشتاد و سه سال و چهار ماه شد که تحقیقاً مساوی با هزار ماه می‌باشد.»

<sup>۲</sup> مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۴؛ تفسیر الرازی، ج ۳۲، ص ۳۱؛ امام شناسی، ج ۱۴، ص ۲۴۷؛ ج ۱۷، ص ۳۴۲، تعلیقه.

می کرده‌اند؟! حکومتی که ناشی از شهوت و آرای نفس و خیالات باطل است و دنبال آن، عذاب‌های سختی که از طرف پروردگار به آنها می‌رسد.

ما به امّت تو لیلۃ‌القدر دادیم؛ شب تاج‌گذاری و بر تخت نشستن امام هر زمانی در عالم معنا. ملائکه در زمان پیغمبر خدمت خود پیغمبر نازل می‌شدند، در زمان امیرالمؤمنین خدمت امیرالمؤمنین، در زمان امام حسن خدمت امام حسن و همین‌طور در زمان هر یک از اولیایی که دارای مقام امامت بودند، ملائکه خدمت آن امام می‌آمدند؛ تا زمان امام زمان که هر شبی از شب‌های لیلۃ‌القدر از اوّل غروب تا اذان صبح، تمام ملائکه رحمت با جبرئیل و با روح، نازل می‌شوند.<sup>۱</sup> این شب، یک شب روحانی است؛ انسان یک شب عبادت می‌کند، ثوابش از هزار ماه عبادت بیشتر است!<sup>۲</sup>

علّت اینکه در روایات این‌همه ترغیب بر شب قدر می‌کند و اولیا و صالحین و مخلصین در تمام مدّت سال برای شب قدر انتظار می‌کشیدند و اصلاً دعا می‌کردند که خدایا، اگر

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ کفایۃ‌الأثر، ص ۲۲۰.

<sup>۲</sup> تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۴۳۱.

در امسال موت ما را مقدر کرده‌ای، بگذار شب قدر را درک کنیم و بعد بمیریم، و تشنه شب قدر بودند، این است که این یک شب عبادت، ثواب هزار ماه عبادت را دارد، یک الله اکبر گفتن در این شب مثل این است که انسان در هزار ماه الله اکبر گفته است، یک روزه گرفتن مثل این است که هزار ماه روزه گرفته است، یک خط آیه قرآن خواندن، مثل این است که هزار ماه آیه قرآن خوانده است! عجیب روایاتی است! اگر کسی می‌خواهد روایاتش را خوب ببیند و بفهمد که چه خبر است، تمام روایات را تفسیر مجمع البیان،<sup>۱</sup> تفسیر صافی<sup>۲</sup> و تفسیر برهان<sup>۳</sup> جمع کرده است، بالأخص تفسیر برهان.

بنابراین تعجب نکنید که چه مناسبتی است بین آن افرادی که شمشیر به کمر می‌بستند و در راه خدا هزار ماه یا هزار سال جهاد می‌کردند، و این شخصی که یک شب برای خدا قیام می‌کند! تمام آن معانی در این هست! «بکم فتح الله؛» این راهی است که پیغمبر باز کرده است.» همه اینها از برکات

---

<sup>۱</sup> مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۶ - ۷۹۰.

<sup>۲</sup> تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۵۱ - ۳۵۳.

<sup>۳</sup> البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۹۹ - ۷۱۵.

<sup>۴</sup> من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵، فرازی از زیارت جامعه کبیره.

پیغمبر است؛ دریچه را باز کرد و نور به عالم افاضه شد. یک بچه مکتب می‌رود و یک سال درس می‌خواند؛ اما یک بچه دیگر شش سال مکتب می‌رود و درس می‌خواند، ولی به اندازه آن یک سال نمی‌فهمد! افراد بشر مگر یک قسم هستند؟! شخصی تیز هوش است، سرعت انتقال دارد، حافظه‌اش قوی است، استعدادش قوی است، ولی شخصی کند است؛ شخصی به یک شب می‌رسد و شخصی به هزار ماه هم نمی‌رسد. پس تعجب نکنید که خداوند برای

امت پیغمبر آخر زمان افاضه‌ای کرده است که در اثر یک شب عبادت، آن قدر بهره‌های روحانی و معنوی ببرند که امم سابق در بیش از هزار ماه نمی‌توانستند این را ببرند! چرا ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؟ آیه تفسیر می‌کند و علتش را بیان می‌کند:

### تنزل تقدیر عالم در شب قدر هر سال

﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا﴾؛ «ملائکه و روح

(که موجودی اعظم از ملائکه و اعظم از جبرائیل

است) در این شب نازل می‌شوند.»

<sup>۱</sup> الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۳۷۱.

تَنْزُلُ اَصْلُش، تَنْزَلُ است که مضارع است؛<sup>۱</sup> و

این دلالت می‌کند که شب قدر، شبی نبوده است که در زمان پیغمبر تمام شده باشد، بلکه دائماً این شب قدر در هر سال استمرار دارد.

**(مِنْ كُلِّ أَمْرٍ)؛** «از آن عالم امر نازل می‌شوند، و

هر امر و ملکوتی را از آن عالم امر با خود پایین می‌آورند و صادر می‌کنند.»

**(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ**

**فَيَكُونُ)؛**<sup>۲</sup> در مقابل امر پروردگار که در آن عالم

قالب زده، متعیّن و مشخص نیست؛ این ملائکه

و جبرائیل و روح - که با آن عالم تجرّد سنخیت

دارند - نازل می‌شوند و از آن امر، با خود به

آسمان دنیا می‌آورند و اینجا قالب می‌زنند و

مشخص می‌کنند و قدر می‌کنند، یعنی اندازه‌اش

را مشخص و معین می‌کنند، و به این مناسبت

می‌گویند: ليلة القدر. قدر و قدر یک معنا دارد و

از ماده تقدیر است؛ یعنی معین کردن و

مشخص کردن،<sup>۳</sup> که در این شب همه چیز

---

<sup>۱</sup> إعراب القرآن، نحاس، ج ۵، ص ۱۶۶.

<sup>۲</sup> سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:

«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی که اراده کند

چیزی را، به او می‌گوید: هست شو! پس هست می‌شود.»

<sup>۳</sup> النّهاية، ابن‌ثیر، ج ۴، ص ۲۲؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۵۰.

مشخص می شود.

لیلة القدر شب ظهور و بروز عظمت امام

علیه السّلام در عالم ملکوت

﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ﴾؛ «این شب، سلام

است.»

سلام: یعنی خالی بودن و عاری بودن از هر  
گزند و ناراحتی و مرض جسمی و روحی، و به  
إطلاق و سعه‌ای که انسان در این حال پیدا  
می‌کند، سلام می‌گویند. سلامٌ علیکم یعنی  
مطمئن باش که از ناحیهٔ من به شما بدی  
نمی‌رسد!

**(سَلَامٌ هِيَ)**؛ «این شب، سلام است.»

یعنی در این شب، بدی نیست، جهنم نیست،  
معصیت نیست، کفر نیست، تاریکی نیست،  
شیاطین نمی‌توانند سراغ افراد بیایند؛<sup>۱</sup> چون شب  
قدرت و عظمت و بروز و ظهور امام، در عالم  
ملکوت است. همهٔ شیاطین در بیغوله‌های خود  
و در تاریکی‌ها مخفی شده‌اند. شب، شب نور  
است؛ از اوّل غروب که این شب شروع می‌شود  
و ابتدای شب است، نور از آسمان می‌آید و  
ملائکه نزول می‌کنند تا:

**تداوم آثار و افاضات رحمانیت و رحیمیت**

**لیلة‌القدر تا انتهای روز**

**(حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ)**؛ «تا هنگامی که فجر طالع  
می‌شود و سپیدی، آسمان را فرا می‌گیرد، شب  
قدر است.»

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۲۱؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۹۰.

در روایات داریم: هر شبی که عزیز است، روز آن شب هم به دنبال آن شب، همان حکم را دارد. روز نیمه شعبان حکم شب نیمه شعبان را دارد، روز جمعه در فضیلت به دنبال شب جمعه است، و روز قدر به دنبال شب قدر است.<sup>۱</sup> بنابراین **(سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطَّلَعَ الْفَجْرِ)** برای کیفیت نزول ملائکه در شب قدر است، اما آثار رحمانیت و رحیمیت در روز قدر هم به دنبال آن افاضاتی که از سر شب تا به صبح شده است، تا هنگام غروب ادامه دارد و واقعاً هم شب خوبی است! **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** خداوند علیّاً أعلىّ مقدرات ما را در این شب آن طور تقدیر کرده باشد که مورد رضا و پسند او است!

**سبب إعراض پیامبر و ائمه معصومین  
علیهم السّلام از ریاسات دنیوی و نعمت‌های**

**مادی**

جبرائیل نازل شد و به پیغمبر خبر داد که: «ای

پیغمبر، بنی‌امیه از این منبر بالا می‌روند!» و پیغمبر

ما زال کئیباً حزیناً حتّی نزل هذه السّورة: **(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي**

**لَيْلَةِ الْقَدْرِ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ)**. ای پیغمبر، این

<sup>۱</sup> تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۳۳۱.

دنیا به چه درد تو می خورد؟! تو برای این دنیا

آفریده نشده‌ای و این مقاماتی را که خدا به تو داده است، برای لذت‌رانی و سور چرانی و برای دنیا نیست! ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ \* ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ \* مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ﴾!<sup>۱</sup> تو برای جای دیگر و عالم دیگری هستی، علی بن ابی طالب برای این عالم نیست، دخترت زهرا برای این عالم نیست، فرزندان تو برای این عالم نیستند؛ اینها برای جاهای دیگری هستند. ما برای آنها شب قدر قرار دادیم، یعنی چشم امام حسن، چشم امام حسین و چشم اولاد تو را به آن عالم باز کردیم، و وقتی به آن عالم باز شد، دیگر نعمت‌های این دنیا در نزد آنها صفر است، مشقّات و مسائلی که در این دنیا می‌بینند برای رضای خدا است و برای آنها لذت‌بخش است. آنها دنبال جهاد می‌روند، نه اینکه جهاد دنبال آنها حرکت می‌کند؛ دنبال انفاق و دست‌گیری از ضعفا و ایتام می‌روند، نه اینکه به‌واسطه عرض حاجت، در مضیقه قرار گیرند و مأخوذ به حیا شوند و حاجت کسی را برآورده نکنند!

---

<sup>۱</sup>سوره شعراء(۲۶) آیات ۲۰۵ - ۲۰۷.

آن کسی که چشمش به اسرار عالم ملکوت باز شده است، دیگر برای دنیا ارزشی قائل نیست، و واقعاً هم مطلب همین طور است! آخر آن کسی که مثلاً فیروزهٔ درجهٔ اعلای نیشابوری که هر قیراطش مبالغی قیمت دارد، به دست او می‌رسد و می‌شناسد، هیچ آن را رها می‌کند و به میدان مال‌فروش‌ها برود و یکی از این مهره‌هایی که به گردن بعضی از حمارها می‌بندند، سوا کند و به دستش ببندد و یا سر انگشتر بگذارد؟! اگر این کار را بکند که صحیح نیست! سراغ آن هم نمی‌رود. کسی که مزهٔ گوشت خالص و طیب و طری<sup>۱</sup> را چشیده است، دنبال مردار و جیفه نمی‌رود؛ جیفه خوراک سگان است که دسترسی به آن گوشت‌های طیب و طاهر ندارند، و حسّشان هم برای درک آن گوشت‌های تازه نیست. ریاست‌های

دنیا، شهوات دنیا و لذت‌های دنیا که منغمر در معاصی است، برای افرادی است که بویی از عالم ملکوت و رحمت نبرده‌اند. اگر دریچه‌ای از آن عالم به قلب آنها باز بشود، به هزار هزار برابر از این

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹، با قدری اختلاف.

معاصی توجّه نمی‌کنند! لذا خداوند برای پیغمبرش  
که بهترین موجود است، چنین مقدرّ کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه  
خطبهٔ خیلی عجیبی دارند، و در آنجا می‌گویند:  
ای انسان با انصاف، ببین خدا برای پیغمبرش چه  
مقدرّ کرده است! اگر اینها بد بود، خدا برای  
بهترین موجود، گل سرسبد عالم کائنات و حبیب  
خود مقدرّ نمی‌کرد! پس چون اینها را برای او  
مقدرّ کرده است، بالملازمه بدانید: آن افرادی که  
دنیا را برای آنها گسترش داده است و در شهوات  
و غفلات غوطه‌ور هستند، در نکبت و تاریکی  
زندگی می‌کنند.<sup>۱</sup>

اساس زندگانی، خوردن و آشامیدن و شکم  
پر کردن و خوابیدن و خُرخر کردن نیست! این  
حیات، حیات حیوان است! انسان یک حیات  
دیگری براساس شرف و فضیلت دارد. انسان اگر  
می‌خواهد دچار گرفتاری و مصیبت بشود،  
اشکالی ندارد؛ و اگر می‌خواهد در راه خدا کشته  
بشود، چه اشکالی دارد؟! بالأخره عالم باید به  
خدا برگردد، یا به این صورت و یا به آن صورت.  
شهادت برای سیدالشّهدا عیب نیست، فخر  
است! اصلاً خداوند مدالی به سینهٔ سیدالشّهدا

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۶۰.

زده است، و این مدال را کسی نمی‌تواند تحمل کند مگر سیدالشهدا! عالی‌ترین مدال را به آن حضرت داد، عالی‌ترین مدال را به حضرت امام حسن داد، عالی‌ترین مدال را به حضرت سجّاد داد؛ دیگران نمی‌توانند تحمل کنند، نمی‌توانند این بار را بکشند؛ کسی می‌تواند این بار را بکشد که چشمش و گوشش و قلبش بر اسرار عالم غیب اطلاع پیدا کرده است و ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ در سرّ و سویدای قلب او نشسته است.

مگر شاهزاده علی اکبر نگفت: «ای پدر جان، ما چه باکی داریم؟! چرا غصه می خوری؟!» حضرت علی اکبر عجیب است! می گوید: «ای پدر جان، خواب دیده‌ای که این قوم می روند و مرگ به دنبال اینها می رود؛ أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟! «مگر ما بر حق نیستیم؟» فرمود: «بله!» گفت: «پس از مرگ چه باکی داریم?!»<sup>۱</sup> ببینید: خیلی روشن و خیلی ساده! روز عاشورا این جوان چقدر ساده و طبیعی، بدون هیچ گرفتگی، قلق، ناراحتی و شکایتی، و بدون هیچ امر و نهی‌ای، خیلی آرام آمد.

روایت امّ سلمه از رسول خدا درباره واقعه

کربلا

امّ سلمه نقل می کند:

پیغمبر در آن اطاق رفتند و مشغول عبادت شدند. من یک مرتبه دیگر پیغمبر را ندیدم؛ جای پیغمبر خالی بود! ساعتی گذشت، دیدم پیغمبر در آن اطاق آمده است و به سجده افتاده است و مشغول گریه است و گریه‌های طولانی و عجیب و غریبی می کند. صبر کردم تا سر از سجده برداشت، دیدم سر و صورت پیغمبر گرد آلود است، گفتم: «یا رسول الله، کجا بودید؟» گفتند:

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۲، ص ۸۲.

«مشغول عبادت بودم، جبرائیل آمد برای من  
تهنیتی آورد و مبارک بادی گفت.» عرض کردم:  
«یا رسول الله! آن مبارک باد چه بود؟»

فرمودند: «جبرائیل به من گفت: "این منصب را  
خدا به حسینت می‌دهد، می‌خواهی برویم  
خوابگاه او را ببینی؟" مرا در خوابگاه حسینم  
آورد و در زمین کربلا پیاده شدیم و تمام آن  
جریانات را دیدم؛ دیدم حسین من قطعه‌قطعه  
روی زمین افتاده است! جبرائیل مقداری از آن  
خاک را برداشت و به من داد و گفت: "ای رسول  
خدا، هر وقت این خاک تبدیل به خون تازه شد،  
علامت این است که حسین را کشته‌اند!" این  
گرد و خاکی که بر صورت من می‌بینی، گرد و  
خاک همان زمین است که به صورت من نشسته  
است.» حضرت آن تربت را به من دادند و گفتند:  
«ای ام‌سلمه، این را با خود نگهدار! و هر وقت  
دیدم که این تربت تبدیل به خون تازه شد، بدان  
که حسین مرا کشته‌اند!»

من این تربت را گرفتم و نگاه می‌داشتم. دل من تا زمانی که سیدالشهدا به سمت عراق حرکت کردند، دائماً در غلیان و اضطراب بود؛ چون خبری است که پیغمبر داده است، و خبرهایی که پیغمبر داده است همه درست بود، و این خبر را هم پیغمبر به من داده است. من زنی مطیع اوامر پیغمبر هستم و بسیاری از اسرار را پیغمبر به من می‌فرمود.<sup>۱</sup>

سیدالشهدا خواست به سوی عراق حرکت کند، خدمت مادرش امّسلمه در مدینه آمد. امّسلمه را مادر خطاب می‌کرد. امّسلمه از زوجات بزرگوار پیغمبر و محبّ اهل بیت و محبّ امیرالمؤمنین و حضرت زهرا بود. سیدالشهدا و امام حسن او را خیلی دوست داشتند، و او نسبت به این بچه‌ها خیلی ملاحظت داشت. سیدالشهدا در مدینه از یگانه زنی که فقط خداحافظی کردند امّسلمه بود. برای خداحافظی که آمدند، یک مرتبه صدای شیون و ناله امّسلمه بلند شد: «ای حسین، کجا می‌روی؟»

– «به عراق می‌خواهم بروم.»

– «ای حسین، ای وای! این همان وعده‌ای

است که پیغمبر به من داده است؟!»

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۳۰.

حضرت فرمود:

بله، خداوند برای من مصرعی قرار داده است  
و من باید بشتابم و خود را به آن مصرع برسانم! ای  
مادر، خدا تو را جزای خیر بدهد! بر این مصیبت،  
صبر کن! مصیبت به اندازه صبر تو است.

آقا به مکه تشریف آوردند و چند ماهی اقامت  
کردند و به سوی کربلا حرکت کردند. خبر به  
امّسلمه رسید که آقا به سوی کربلا حرکت  
کردند، امّسلمه می گوید:

این چند ماهی که آقا در مکه بودند دل من قدری  
آرام بود، می دانستم شهادت در مکه واقع  
نمی شود؛ اما همین که شنیدم از مکه به کربلا  
حرکت کردند، دیگر نه شب خواب داشتم و نه  
روز خواب داشتم! دائماً این تربت

را که در قاروره و شیشه‌ای گذاشته بودم، می‌دیدم؛ و هر وقت که می‌دیدم به همان صورت تربت است، می‌گفتم: الحمدلله، تا به حال سرور ما و امام ما زنده است و خون او ریخته نشده است! ولی یک وقت دیدم که آن تربت تبدیل به خون تازه شده است!

صدای شیون ام‌سلمه بلند شد؛ همسایه‌های منزل صدای شیون او را به این اندازه نشنیده بودند! آمدند و گفتند: «ای زن رسول خدا، چه اتفاقی افتاده است و چه مصیبتی واقع شده است؟ خدا چشمان تو را گریان نبیند!» دست زن‌ها را گرفت و در میان آن اطاق آورد و گفت: «بینید، این همان خبری بود که پیغمبر به من داده است! به خدا قسم نور دیده پیغمبر را کشتند!»<sup>۱</sup>

**﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾**<sup>۲</sup>

**﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾**<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> الهدایة الكبرى، ص ۲۰۲ - ۲۰۴.

<sup>۲</sup> سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

<sup>۳</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.

مجلس یازدهم : حرمت اعانت بر گناه و

ظلم

بیاناتی پیرامون آیه: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوٰی وَ

لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَ الْعُدُوْنِ﴾

طهران، مسجد قائم، رمضان المبارک ۱۳۹۸

هجری قمری



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

دستور قرآن مبنی بر کمک به یکدیگر در انجام

کارهای خیر و اجتناب از محرّمات

﴿و تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾<sup>۱</sup>

مقداری از آیه دوّم از پنجمین سوره قرآن،

سوره مائده است؛ و معنایش این است:

«با همدیگر در کارِ برّ و تقوا کمک کنید، و در

گناه و ستم و دشمنی کمک نکنید!»

برّ به معنای خوبی و هر کار خوبی است، و

تقوا هم یعنی پاکیزگی و در مصونیت و عصمت

الهی درآمدن و در ورع و اجتناب از محرّمات

<sup>۱</sup> سوره مائده (۵) آیه ۲.

قدم نهادن؛ یعنی:

«در کارهای خوب و در کارهای احسان به  
همدیگر کمک کنید، و در اِثم و گناه و در ستم  
کمک نکنید و با یکدیگر تعاون نکنید.»

## حکم فقهی تعاون و کمک در امور خیر

فقها از این آیه استفاده کرده‌اند که تعاون و  
کمک در هر امرِ برّ و تقوایی مستحسن است و  
در بعضی موارد به مرحلهٔ وجوب و لزوم  
می‌رسد؛ و از آن گذشته

در بقیهٔ امور، مسلماً مستحب است که انسان در کار خیری که پیش می‌آید، به هر مقداری که می‌تواند کمک کند.<sup>۱</sup> مؤمنین به همدیگر کمک کنند، برادر به برادر کمک کند، رفیق به رفیق کمک کند و آن کار برّ و احسانی که باید انجام بگیرد، به معونه و کمک همدیگر بر پا بشود.<sup>۲</sup>

## حرمت شرعی اعانه بر گناه و کار حرام

ولی کمک کردن در گناه و ستم حرام است؛ چون نهی، دلالت بر حرمت می‌کند:

**(وَ لَا تَعَاوَنُوا)؛** «در کار گناه و در ستم کمک نکنید!»

خود گناه و ستم که فی حدّ نفسه حرام است و اگر کسی گناه کند، کار حرامی کرده است. و اگر کسی به دیگری در گناه کمک کند به طوری که بر عملی که انجام می‌دهد اعانت بر گناه صدق بکند، این هم حرام است؛ نه از نقطه نظر خود گناه، بلکه از نقطه نظر اعانت و کمک بر گناه.

## حرمت معاملهٔ امور حلال برای مصارف حرام

---

<sup>۱</sup> کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۳۳؛ ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۶۰۲.

<sup>۲</sup> الأمالی، صدوق، ص ۲۸۸.

من باب مثال، شراب خوردن حرام است، و اگر انسان کاری کند که کمک به شراب‌خواری باشد؛ مثلاً انگور خود را به کسی بفروشد که آن را شراب می‌اندازد، این کمک به گناه است، یا دکان خود را به کسی که در آن شراب می‌فروشد اجاره دهد یا مرکب خود را به کسی که با آن شراب حمل می‌کند اجاره دهد، گرچه فی حدّ نفسه فروختن انگور یا اجاره دادن باغ انگور یا اجاره دادن حانوت و دکان و اجاره دادن مرکب، حرام نیست، ولیکن در این موضع چون کمک بر اثم و بر گناه است، از این نقطه نظر حرام می‌شود.<sup>۱</sup>

یا مثلاً انسان چوبی را بفروشد برای اینکه بت یا صلیب از آن چوب بسازند، گرچه چوب‌فروشی حرام نیست، ولیکن که اینک در عین روایت وارد شده است که: «بِيعَ الخَشَبِ لِيَتَّخَذَ صَنَمًا أَوْ صَلِيبًا؛ چوبی را برای اینکه از آن بت بتراشند و یا

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۵، ص ۲۲۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۷۱.

برای اتخاذ صلیب و برای اینکه به شکل صلیب در بیاورند، می‌فروشند.» چون بت‌پرستی و بت‌تراشی حرام است، فروختن چوب برای این امر هم حرام است، چون کمک و اعانت بر حرام است.<sup>۱</sup>

صلیب همان چلیپا است. صَلَب یعنی دار کشیدن؛ صلیب همان آلت صَلَب و آلت دار زدن است. چلیپا و صلیب آن علامت خاصهٔ نصاریٰ است که مطابق عقاید خود می‌گویند: «حضرت عیسی را بر آن چوبه به دار زدند!» ولیکن عقیدهٔ ما مسلمین این است که حضرت عیسی را دار نزدند، بلکه یک نفر دیگر را که شکل او بود، اشتباهاً گرفتند و به جای او به دار زدند و خداوند علیّاً علیّ حضرت عیسی را زنده نگه داشت و به آسمان برد؛ ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾.<sup>۲</sup> ولیکن نصاریٰ صلیب را مقدّس می‌شمرند و به کمر و گردن آویزان می‌کنند و در مجالس خود، در کلیساها و سایر مکان‌ها به عنوان شعائر مذهبی خود اعمال می‌کنند؛ و اگر مسلمان چنین کاری کند، کار

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۵، ص ۲۲۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۷۳؛ با قدری اختلاف.

<sup>۲</sup> سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷.

حرامی کرده است.

بنابراین اگر مسلمان چوبی بفروشد که به شکل صلیب در بیاورند، فروختن این چوب هم حرام است. فروختن این آهن یا این طلا و نقره‌ای هم که آن را به شکل صلیب در می‌آورند حرام است؛ و لذا افرادی که زرگر هستند و از نقره و طلا صلیب می‌سازند، کار حرامی می‌کنند؛ و خرید و فروش آن صلیب، یعنی آن علامت مختصّه هم حرام است، و استعمالش هم حرام است.

## حرمت تشبّه به کفار و برخی از احکام پوشش

### اسلامی

کراوات هم صلیب است؛ خواه به شکل مثلث آویزان باشد یا خواه به شکل پاپیون باشد، صلیب است و از علائم مختصّه نصاری است و استعمالش بر مسلمین حرام است! اگر کسی هم پارچه‌ای بفروشد که شخصی او را کراوات کند، آن هم

حرام است؛ چون اعانت بر گناه کرده است!

استعمال طلا و زینت طلا بر مردهای مسلمان

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۴۸؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۱، تعلیقه.

- نه زن‌های مسلمان - حرام است؛ مثلاً اگر مرد انگشتر طلا و حلقه طلا در دست کند، یا دکمه سر دست و یقه خود را طلا کند، یا ساعت مچی خود را که زینت ظاهر است طلا کند، حرام است و استعمالش حرام است و نماز با آن هم باطل است.<sup>۱</sup> اما اگر کسی انگشتر طلای مردانه ساخت، دکمه سر دست مردانه ساخت یا اینکه خرید و فروش کرد، این هم از باب اعانت بر گناه، محرم است؛ و شکی نیست بر اینکه جزئی از محرمات حساب می‌شود و البته مردمان مسلمان باید اجتناب کنند!

پوشیدن پیراهن ابریشمی برای مرد مسلمان حرام است، نه برای زن؛ استعمال زینت طلا و استعمال لباس ابریشم خالص برای زنان اشکال ندارد، ولی برای مردها حرام است. زیر پیراهنی و پیراهن، کت، شلوار، کلاه، اگر از ابریشم خالص باشد حرام است و مرد مسلمان نمی‌تواند بپوشد، و نماز هم با آن باطل است.<sup>۲</sup> اگر کسی از

---

<sup>۱</sup> علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۴۸: «عن مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ، عن عَمَّارِ بْنِ مُوسَى، عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السَّلَام: ... وَ قَالَ: «لَا يَلْبَسُ الرَّجُلُ الذَّهَبَ وَلَا يُصَلِّي فِيهِ؛ لِأَنَّهُ مِنْ لِبَاسِ أَهْلِ النَّارِ.»»

ترجمه: «از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: "مرد نباید چیزی از جنس طلا بپوشد یا به دست کند، و نیز نباید در آن نماز بخواند؛ چرا که طلا لباس اهل آتش است."» (محقق)

<sup>۲</sup> من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۵۳؛ الإستبصار، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۳۸۶.

ابریشم خالص، پیراهن مردانه درست کرد، این عملش حرام است و خرید و فروش آن هم حرام است؛ چون اعانت بر گناه است.

ریش تراشی در شرع اسلام حرام است.<sup>۱</sup> اگر کسی ریش خود را بتراشد یا

کسی ریش دیگری را بتراشد، کار حرامی کرده است؛ و اگر کسی دگان خود را به ریش تراش اجاره بدهد، کار حرام کرده است؛ چون اعانت بر گناه کرده.

## حرمت ربا و هرگونه مشارکت و کمک در این

### مسئله

و نظیر اینها از مثال‌هایی که می‌توان زد، بسیار زیاد است. ربا خوردن و ربا دادن حرام است؛<sup>۲</sup> یعنی انسان یا معامله ربوی کند، یا قرض ربوی بدهد، معامله جنس به جنس و زیاده، یا قرضی بدهد و زیاده، اینها حرام است. پنج طایفه در این

---

<sup>۱</sup> الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۱۵۷:

«عن عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «حَلَقُ اللَّحْيَةِ مِنَ الْمُثَلَّةِ، وَمَنْ مَثَّلَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ!»»

ترجمه: «از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "تراشیدن ریش، نوعی از مثله کردن است، و کسی که مثله کند لعنت خدا بر او باد!"» (محقق)

<sup>۲</sup> فقه الرضا علیه السلام، ص ۲۵۶.

معاملات ربوی لعنت شده‌اند: ربا دهنده، ربا گیرنده، واسطه معامله، شاهد، و کاتب؛<sup>۱</sup> این پنج طائفه در نزد پروردگار ملعون‌اند. و ربا به هر صورت و به هر کیفیتی می‌خواهد باشد؛ انسان ده تومان به رفیقش قرض می‌دهد که موقع غروب، ده تومان و یک قران به انسان بر گرداند؛ صد تومان قرض می‌دهد که در آخر ماه صد و یک تومان بدهد، یا بیشتر یا کمتر؛ ربا شخصی باشد یا کلی باشد؛ به صورت صراف‌خانه‌ها باشد یا به صورت بانک‌های بزرگ باشد؛ همه‌اش حرام است! اینها ربا خانه است و ربا دهنده و ربا گیرنده و کاتب و شاهد و واسطه، ملعون‌اند؛ چون اینها در متن ربا واقع‌اند. اما افرادی که در متن ربا واقع نیستند، بلکه کمک می‌کنند؛ مثل آن قاصدی که کاغذ را از طرف بانک می‌آورد به کاتب می‌دهد و بر می‌گردد؛ آن کسی که در بانک را باز می‌کند؛ آن کسی که جارو می‌کند؛ آن کسی که پاسبانی می‌کند؛ آن کسی که به هر قسم از اقسام اعانت و کمک، کمک می‌کند؛ اینها در تحت عنوان کمک بر اثم است و حرام است و باید اجتناب کرد.

---

<sup>۱</sup> جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۴۵؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۷؛ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۳۶؛ با قدری اختلاف.

پولی هم که انسان از آنها می‌گیرد حرام است، و  
حقوقی هم که می‌گیرد حرام است.

## احکام خرید و فروش و ساختن مجسمه و

### عروسک

نظیر این مثال زیاد است. مجسمه فروختن

حرام است، عروسک فروختن

حرام است؛ اگر کسی عروسک بفروشد ولو برای بچه باشد، کار حرامی کرده است.<sup>۱</sup> اما اگر کسی عروسک نفروخت و در خانه خود نگاه نداشت، ولی عروسک ساخت، این چون مقدمه استفاده حرام از آن می شود لذا ساختنش هم حرام است.

مثال نظیر اینها زیاد است؛ اینها کمک بر اثم و کمک بر گناه است.

## حرمت شدید کمک و اعانه بر ظلم و ستم

اما کمک بر عدوان؛ عدوان به معنی ستم است. هر کسی که ستمی کند و انسان به او کمک کند، حکم همان ستم کار را دارد. مثلاً ظالمی می خواهد یک نفر را بکشد، به انسان می گوید: «آن شمشیر را به دست من بده!» و انسان شمشیر را به دست آن ظالم می دهد؛ او کار حرامی کرده و در خون آن شخص مظلوم شرکت کرده و

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۳، ص ۳۹۳:

«عن مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي فَقَالَ: إِنَّا مَعَشَرَ الْمَلَائِكَةِ لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا تِمْتَالُ جَسَدٍ وَلَا إِنَاءٌ يُبَالُ فِيهِ."»

ترجمه: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: "جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ما گروه ملائکه در خانه ای که در آن سگی، یا مجسمه بدنی، یا ظرفی که در آن بول شده است باشد، وارد نمی شویم."» (محقق)

مقداری از خون او که ریخته می‌شود، سهمیه این  
انسان است!

و یا ظالمی می‌خواهد کسی را بزند، به انسان  
می‌گوید: «آن عصا یا شلاق را به من بده، من او  
را می‌زنم نه اینکه خودت بزنی!» اگر انسان کسی  
را بکشد یا کسی را بزند، مظلومی را بزند و  
بکشد، که خود انسان مباشرت کرده است؛ نه،  
بلکه وقتی انسان آلت قتل یا ضرب را به دست  
ظالم می‌دهد و ظالم چنین کاری می‌کند، چون  
انسان در این کار معاونت کرده، کار حرام کرده  
است.

در روایت است:

در روز قیامت، بعضی از افراد در صحرای محشر  
حاضر می‌شوند و خداوند علیّاً علیّاً که آنها را  
در مقام عرض، حاضر می‌کند، ملائکه آنها را

مجرمِ قتل تلقی می‌کنند و مجرم این ظلم می‌دانند. و برای یک شخص یک استکان خون، برای بعضی یک مِحْمَه (وقتی که آن آلت حجامت را به بدن انسان می‌گذارند و می‌مکند، آن مقداری را که در آن آلت حجامت خون جمع می‌شود، می‌گویند: مِحْمَه)، برای بعضی بیشتر، بیشتر، بیشتر. این شخص تعجب می‌کند و می‌گوید: «من در دنیا که قتلی نکرده‌ام و آدم خوبی بوده‌ام، پس چرا این خون سهمیه من شد؟!»

خطاب می‌رسد: «فلان ظالم آدمی کشت؛ فلان کس کمک کرد، فلان کس شمشیر به او فروخت، فلان کس غذای او را آماده کرد تا اینکه قوت بگیرد و نیرو بر این کار داشته باشد، تو هم در منزلش را جارو کردی و بالتّیجه در اثر تعاون و اجتماع تمام این مقدمات، قتلی واقع شد؛ ما آن قتل را قسمت کردیم، آن خون به این سهم‌ها قسمت شد، به اندازه نیت و کمک تو نصیب تو شد و این مقدار از آن خون بر عهده تو است!»<sup>۱</sup> و نظیر این مطلب در روایات بسیار زیاد است.<sup>۲</sup> و لذا یکی از محرّمات فقهیه که بزرگان

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۷، ص ۲۷۳.

<sup>۲</sup> رجوع شود به مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۱۱ - ۲۱۴.

از علما و فقها در کتاب خود عنوان دارند، عنوان «اعانت بر ظالم» است. کمک بر ظالم در ظلم، بدون اشکال از محرّمات شرعی است و از صدر اوّل اسلام تا به حال، تمام فقها که در بحث اعانت بر ظالم وارد می‌شوند، از همین آیه‌ای که ذکر شد: ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾<sup>۱</sup> استفاده می‌کنند و به دنبال این آیه، روایاتی را که در این باب وارد شده است، در بحث‌های مفصل و طولانی خود ذکر می‌کنند.

پس مسلمان باید خیلی متوجه باشد، و خیال نکند که گناه فقط عبارت است از خوردن شراب یا زنا و دروغ و غیبت و جنایت و آدم‌کشی و سرقت و ربا و سایر گناهایی که در رسائل عملیه به عنوان محرّم یا به عنوان مکاسب محرّمه ذکر می‌شود؛ اعانت و کمک به هر گناه، و اعانت و کمک به هر ستم و ظلمی، از نقطه نظر عنوان

---

<sup>۱</sup>سوره مائده (۵) آیه ۲.

اعانت و کمک، گناه است! کما اینکه به عنوان کلی می توان گفت: انسان در امور برّ و احسان، لازم است که اعانت کند؛ آن مواردی که ضروری است عنوان وجوب دارد، و آن مواردی که ضروری نیست و شخصاً بر عهدهٔ انسان تعلق نمی گیرد، عنوان استحباب دارد.

پس آیهٔ شریفه این شد:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾<sup>۱</sup> «از خدا پرهیزید؛ خدا عقابش شدید است!»

نگوید که: «ما فلان کار را کردیم، ما که گناه نکردیم؛ ما مرکب خود را برای بردن مردم به مراکز فحشا و منکرات اجاره دادیم، خودمان که اهل این عمل نیستیم!» می گوید: «کمک کردی، و به اندازه‌ای که کمک کردی، در این جرم و جنایت شریک هستی!» نگوید: «ما دکان خود را به بانک اجاره دادیم، یا به کسی که شغلش ریش تراشی است، یا به کسی که صلیب می سازد و گردن مردم می اندازد، یا به کسی که انگشتر طلا می سازد و دست مردان می کند، کار ما که حرام

---

<sup>۱</sup> سوره مائده (۵) آیه ۲.

نیست!« از نقطه نظر اعانت، حرام است و انسان  
اگر خدای نا کرده چنین کاری را بکند، در آن  
جرم شرکت کرده است!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

مجلس دوازدهم : حرمت ظلم و کمک به

ظالمین

بیاناتی پیرامون: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ

الظَّالِمُونَ﴾

طهران، مسجد قائم، رمضان المبارک ۱۳۹۸ هجری

قمری



أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

## حرمت شدید ظلم و ستم بر مردم

در قرآن مجید در سوره حضرت ابراهیم که چهاردهمین سوره از قرآن مجید است، در آیهٔ چهل و دوّم دارد:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾<sup>۱</sup>

«گمان نکن که خداوند علیّ اعلیٰ از آنچه که ستم‌کاران بجا می‌آورند غافل است! خدا آنها را برای روزی که چشم‌ها در آن روز خیره می‌شود و دیگر قدرت بر هم گذاشتن پلک چشم خود را ندارند، تأخیر می‌اندازد.»

---

<sup>۱</sup> سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۲.

دیروز عرض شد که علاوه بر اینکه ظلم و ستم گناه است، کمک کردن به ظالم و ستم‌کار هم گناه است.<sup>۱</sup> امروز چند روایت درباره اصل ظلم و چند روایت درباره اعانت و کمک کردن به شخص ظالم بیان می‌کنیم. کتابی که ما این روایات را از آن نقل می‌کنیم، کتاب سفینه البحار مرحوم محدث قمی است که کتاب بسیار نفیسی است:

در کتاب أمالی مرحوم صدوق از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به ص ۲۴۰.

می کند که آن حضرت فرمود: «بئسَ الزَّادُ إِلَى  
المَعَادِ العِدْوَانُ عَلَى العِبَادِ.»<sup>۱</sup>

”بد توشه‌ای مردم برای معاد خود می فرستند، که  
آن توشه ستم بر بندگان خدا است!“

وقال: «مَنْ خَافَ القِصَاصَ، كَفَّ عَنِ ظَلْمِ النَّاسِ.»<sup>۲</sup>

«حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: ”آن کسی که از  
قصاص و تلافی خدا بترسد، دستش را از  
ستم کردن به مردم باز می دارد.“»

و فی الخِصَالِ: «إِيَاكُمْ وَ الظُّلْمَ؛ فَإِنَّ الظُّلْمَ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ ظُلْمَاتٌ يَوْمَ القِيَامَةِ!»<sup>۳</sup>

«مرحوم صدوق در کتاب خصال حدیث نبوی را  
روایت می کند که: ”بترسید و پرهیزید از  
ستم کردن؛ چون ظلم در نزد پروردگار همان  
ظلمات و تاریکی‌هایی است که در روز قیامت  
برای انسان مجسم می شود!“»

و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «اشْتَدَّ غَضَبِي عَلَى مَنْ ظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ  
نَاصِرًا غَيْرِي.»<sup>۴</sup>

این روایت در أمالی شیخ طوسی است که  
می فرماید: «پیغمبر اکرم فرمود: خدا می گوید:  
”غضب من شدید می شود بر آن کسی که ظلم  
می کند به کسی که یار و ناصری غیر از من  
ندارد.“»

<sup>۱</sup> الأمالی، صدوق، ص ۴۴۶.

<sup>۲</sup> ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، صدوق، ص ۲۷۳؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

<sup>۳</sup> الخصال، ج ۱، ص ۱۷۶.

<sup>۴</sup> الأمالی، طوسی، ص ۴۰۵.

# کیفیت استغفار و توبه از ظلم

و عن أبي جعفر الباقر عليه السلام، قال:

«الظُّلم ثلاثةٌ: ظلمٌ يَغْفِرُه اللهُ و ظلمٌ لا يَغْفِرُه اللهُ و ظلمٌ لا يدعه اللهُ؛ فأما الظُّلم الَّذي لا يَغْفِرُه اللهُ عزَّوجلٌّ فالشُّركُ بالله، و أما الظُّلم الَّذي يَغْفِرُه اللهُ عزَّوجلٌّ فظلم الرَّجُلِ نفسَه فيما بينه و بين اللهُ عزَّوجلٌّ، و أما الظُّلم الَّذي لا يدعه اللهُ عزَّوجلٌّ فالمدائنهُ بين العباد.»<sup>۱</sup>

این روایت در آمالی شیخ صدوق است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند: «ظلم بر سه دسته قسمت می‌شود: یکی ظلمی است که خدا آن را می‌آمرزد، و ظلمی که خدا از او دست بر نمی‌دارد و او را یله و رها نمی‌گذارد، و ظلمی که به‌هیچ‌وجه خدا او را نمی‌آمرزد. و اما آن ظلمی که خداوند علیّاً اعلیّاً آن را نمی‌آمرزد شرک به خدا است.»

همان‌طوری که حضرت لقمان در وصیّت به پسرش می‌فرماید: **(يُبْنِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)**؛<sup>۲</sup> «شرک به خدا نیاور که آن شرک، ظلم بزرگی است!»

<sup>۱</sup> الأمالی، صدوق، ص ۲۵۳.

<sup>۲</sup> سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

”و اما آن ظلمی که خدا آن را می‌آمرزد، ظلمی است که انسان به خودش و فی ما بین خود و خدا می‌کند. و اما آن ظلمی که خدا آن را رها نمی‌گذارد، آن ظلمی است که بین مردم در معاشرت و معاملات و محاورات و افرادی پیدا می‌شود که حقّ دیگران را می‌برند؛ خدا این ظلم را رها نمی‌کند، بلکه مغفرت او را مرهون می‌کند به اینکه آن شخص ظالم، حقّ مظلوم را اداء کند.“

مرحوم صدوق در کتاب ثواب الأعمال از حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر این آیه شریفه: **(إِنَّ رَبَّكَ لِبِأَلْمِرِّ صَادِقٌ)**؛<sup>۱</sup> «خدا در کمین است!» روایت می‌کند که حضرت فرمودند: «قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ.»<sup>۲</sup>

”خدا در کمین است؛ یعنی پلی روی صراط (راهی که مردم در جهنّم باید از روی آن پل بپیمایند) است و کسی نمی‌تواند از روی آن پل عبور کند در صورتی که نسبت به بنده‌ای از بندگان خدا، مظلومه‌ای داشته باشد و ظلمی کرده باشد و از حقّ او بر نیامده باشد.“

در کتاب کافی مرحوم کلینی از حضرت صادق

---

<sup>۱</sup> سوره فجر (۱۹) آیه ۱۴.

<sup>۲</sup> ثواب الأعمال، ص ۲۷۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

عليه السّلام روایت می‌کند: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَنْوِي  
ظُلْمَ أَحَدٍ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا أَذْنَبَ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَا  
لَمْ يَسْفِكْ دَمًا

أَوْ يَأْكُلَ مَالَ يَتِيمٍ حَرَامًا.»<sup>۱</sup>

”کسی که صبح کند و روزگار خود را بگذراند و نیت نداشته باشد که دربارهٔ احدی از بندگان خدا ظلم کند، خدا گناهان [آن روز] او را می‌آمرزد، در صورتی که خونی نریزد یا مال یتیمی را نخورد.“

باز مرحوم کلینی در کافی از پیرمردی از طایفه نَخَع روایت می‌کند که او می‌گوید:

«من به حضرت ابی‌جعفر امام محمدباقر علیه‌السّلام عرض کردم: إِنَّ لَمْ أَزَلْ وَالْيَا مُنْذُ زَمَنِ الْحَجَّاجِ إِلَى يَوْمِي هَذَا؛ فَهَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟»

آن پیرمرد به حضرت باقر علیه‌السّلام عرض می‌کند: ”من دائماً از زمان حجّاج بن یوسف ثقفی تا به امروز، والی و حاکم هستم؛ آیا این کارهایی که کرده‌ام توبه‌ای دارد؟“

«قال: فسكت، ثمّ أعدتُ عليه، فقال: ”لا، حتّى تؤدّي إلى كلِّ ذی حقٍّ حقّه!“»<sup>۲</sup>

”حضرت ساکت شدند و جواب ندادند؛ دو مرتبه تکرار کردم، حضرت فرمودند: «هیچ توبه‌ای ندارد مگر اینکه از هر کسی هر حقی را که برده‌ای به او برگردانی.»“

در کافی از حضرت امام صادق علیه‌السّلام روایت دیگری است:

«قال: إنّ الله عزّوجلّ أوحى إلى نبيّ من أنبيائه في مملكة جبارٍ من الجبارين: ”أنائت هذا

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

<sup>۲</sup> همان، ص ۳۳۱.

الجَبَّارَ فَقُلْ لَهُ: إِنِّي لَمْ أَسْتَعْمِلْكَ عَلَى سَفْكَ الدِّمَاءِ وَاتِّخَاذِ الْأَمْوَالِ، وَإِنَّمَا اسْتَعْمَلْتُكَ لِتَكْفُرَ عَنِّي أَصْوَاتَ الْمَظْلُومِينَ؛ فَإِنِّي لَمْ أَدَعِ ظُلَامَتَهُمْ وَإِن كَانُوا كَفَّارًا!<sup>۱</sup>

”حضرت امام صادق عليه السّلام می فرماید:

خداوند عزوجلّ به سوی یکی از پیغمبرانش که

در زمان و مملکت جبّاری از جبّارین مبعوث به

نبوّت

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۳۳۳.

شده بود، وحی فرستاد: «به سوی این جبار برو و بگو: من تو را بر این کار نگماشتم که خون مردم را بریزی و مال مردم را اتّخاذ کنی؛ تو را گماشتم برای اینکه دعوت مظلوم را اجابت کنی و نگذاری ناله های مظلوم بالا برود! من از حقّ آنها نمی گذرم، اگرچه همه آن رعیت، کافر باشند!»

عدّة الدّاعی: «عن النّبیّ صلیّ الله علیه و آله و سلّم، قال:

”أوحى الله تعالى إلىّ أن: يا أخا المرسلین، یا أخا المُنذِرین، أنذِر قومک لا یدخلوا بیّتا من بیوتی و لأحدٍ من عبادی عند أحدِهِم مَظْلَمَةٌ؛ فإني ألعنه مادام قائماً یصلیّ بین یدئِ حتی یردّ تلك المَظْلَمَةَ، فأكونُ سمعهُ الذی یسمعُ به [و أكونُ بصرهُ الذی یبصرُ به]!“<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>

«در کتاب عدّة الدّاعی مرحوم ابن فهد حلّی از پیغمبر اکرم روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: ”خداوند به من وحی فرستاد که ای برادر پیغمبران، ای برادر ترسانندگان (که مقصود انبیا هستند)، قوم خود را از عذاب خدا بترسان که داخل در خانه ای از خانه های من و بیتی از بیوت عبادت من نشوند درحالی که مظلّمه ای از بندگان من در نزد آنها است؛ چون هنگامی که او مشغول نماز بین دو دست من است، من دائماً او را لعنت می کنم تا اینکه برگردد و آن مظلّمه را به دست صاحبش برساند، در این صورت من راه آشتی را با او به اندازه ای باز می کنم که گوش او می شوم که می شنود و چشم او می شوم که

<sup>۱</sup> عدّة الدّاعی، ص ۱۴۱.

<sup>۲</sup> سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۷۷ - ۳۸۲.

می بیند (و دست او می شوم که با او قبض و بسط  
می کند)!“»

## حرمت اعانه ظالم

این روایات راجع به اصل ظلم؛ و چند روایت  
هم راجع به اعانت بر ظالم که آن هم فی حدّ نفسه  
جزء محرّمات است، می خوانیم:

[وفی] النَّبَوِيُّ: «وَعَلَى الْبَابِ الرَّابِعِ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ: أَدَّلَ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ  
الْإِسْلَامَ! أَدَّلَ اللَّهُ مَنْ أَهَانَ أَهْلَ الْبَيْتِ! أَدَّلَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ

«این روایت نبوی است که می‌فرماید: ”بر سر درِ چهارم از درهای جهنم، سه جمله نوشته شده است: خدا ذلیل می‌کند آن کسی که اسلام را ذلیل کند! خدا ذلیل می‌کند آن کسی که اهل بیت پیغمبر را ذلیل کند! خدا ذلیل می‌کند آن کسی که ستم‌کاران را بر ستمشان نسبت به مخلوقین کمک کند!“»

مرحوم کشی در کتاب رجال خود روایت دیگری نقل می‌کند:

عن صفوان جَمَّال، قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: «يَا صَفْوَانُ، كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْءٌ وَاحِدًا!»

«صفوان جمّال (مردی بود که شترهای زیادی داشت و این شترهای خود را اجاره می‌داد و از منافع آن استفاده می‌کرد) می‌گوید: من بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام داخل شدم، حضرت به من فرمود: ”ای صفوان، همه کارهای تو نیکو و پسندیده است مگر یک کار تو!“»

قلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَيُّ شَيْءٍ؟

«عرض کردم: فدایت شوم! آن یک کار من که نا پسند است، کدام است؟»

قال: «إِكْرَاؤُكَ جِمَالِكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ!» یعنی هارون.

«حضرت فرمودند: ”تو شترهای خود را به این

<sup>۱</sup> همان، ص ۳۸۲.

مرد کرایه می‌دهی!» و مقصودشان از این مرد،

هارون‌الرّشید بود.»

قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَكْرَيْتُهُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا لِصَيْدٍ وَلَا لِلَّهِو! وَلَكِنِّي أَكْرَيْتُهُ هَذَا الطَّرِيقَ (یعنی طریق مکه)؛ وَلَا أَتَوَلَّاهُ بِنَفْسِي، وَلَكِنْ أُبْعَثُ مَعَهُ غِلْمَانِي.

«عرض کردم: یا ابن‌رسول‌الله، قسم به خدا که

من این شترها را به جهت تفریح و فخریّه و منافع

شهوانی و برای صید و لهو و لعب کرایه

نمی‌دهم! من این شترها را برای این راه (یعنی

برای راه مکه که زوآر را برای اداء مناسک حج به

بیت‌الله الحرام ببرند) کرایه دادم؛ از طرف دیگر،

خودم هم که متصدی نیستم و غلام‌های خود را

با این شترها می‌فرستم، و آنها می‌برند و

بر می‌گردانند.»

فَقَالَ لِي: «يَا صَفْوَانُ، أَيَعْبُرُ كِرَاؤُكَ عَلَيْهِمْ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، جُعِلْتُ فِدَاكَ!

«حضرت فرمود: ”ای صفوان، آیا این شترها را که کرایه می‌دهی، کرایه بر عهده آنها می‌ماند تا شترها برگردند و کرایه تو را بدهند؟“ عرض کردم: بله، بر عهده‌شان است و باید کرایه من را بدهند.»

قال: فقال لي: «أُحِبُّ بِقَائِهِمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاءُكَ؟» قلتُ: نَعَمْ.

«حضرت فرمودند: ”تو دوست داری که اینها باقی باشند تا اینکه این شترها برگردند و کرایه شترها را به تو بسپرنند؟“ گفتم: بله، من دوست دارم باقی باشند.»

قال: «فَمَنْ أَحَبَّ بِقَائِهِمْ فَهِيَ مِنْهُمْ، وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ!»

«حضرت فرمودند: ”کسی که بقاء آنها را دوست داشته باشد از آنها است، و کسی که از آنها باشد با آنها داخل در آتش است!“»

قال صفوان: فَذَهَبْتُ وَبِعْتُ جَمَالِي عَنْ آخِرِهَا، فَبَلَغَ ذَلِكَ إِلَى هَارُونَ، فَدَعَانِي. فَقَالَ لِي: «يَا صَفْوَانُ، بَلَّغْنِي أَنَّكَ بَعْتَ جِمَالَكَ.» قلتُ: نَعَمْ. فقال: «لِمَ؟» فقلتُ: أَنَا شَيْخٌ وَأَنَّ الْعِلْمَانَ لَا يَفُونَ بِالْأَعْمَالِ.

«صفوان می‌گوید: من از نزد حضرت برخاستم و رفتم و تمام شترهای خود را تا آن یک دانه آخر فروختم. این مطلب به هارون‌الرشدید رسید و مرا پیش خود خواند و گفت: ”ای صفوان، به من خبر رسیده است که تو تمام شترهایت را فروخته‌ای!“ گفتم: بله! گفت: ”چرا؟“ گفتم: من پیرمرد و ناتوان شده‌ام و این غلام‌های من دیگر به اعمالی که وظیفه دارند، وفا نمی‌کنند.»

فقال: «هيهات، هيهات! إِنِّي لِأَعْلَمُ مَنْ أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا؛ أَشَارَ عَلَيْكَ بِهَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ!»

«هارون گفت: ”هیهات، هیهات! من می‌دانم چه

کسی به تو اشاره کرده است و این حرف را به تو زده است تا بروی و شترهای خود را بفروشی؛ موسی بن جعفر تو را به این مطلب، اشاره کرده است!»

قلت: ما لی و لموسی بن جعفر؟ «مرا با موسی بن جعفر چه کار؟»

فقال: «دع هذا عنك! فوالله لولا حسنُ صحبتك لقتلتك!»<sup>۱</sup>

«هارون گفت: "از این حرف‌ها دست بردار! قسم به خدا اگر ما با تو سابقه صحبت‌ها و معاشرت‌های نیکو نداشتیم، گردنت را می‌زدیم!"»

## نحوه توبه حقیقی از گناه کمک به ظالمین

مناقب ابن شهر آشوب روایت دیگری از پسر ابو حمزه ثمالی که اسمش علی بن ابی حمزه است، نقل می‌کند:

من رفیقی داشتم که در جوانی از نویسندگان بنی‌امیه بود. یک روز به من گفت: «من می‌خواهم خدمت امام جعفر صادق علیه السلام برسم؛ برای من اجازه بگیر!» من استیذان کردم و اجازه گرفتم و حضرت اجازه دادند. هنگامی که داخل شد، سلام کرد و نشست.

ثم قال: «جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي كُنْتُ فِي دِيْوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دَنِيَاهِم مَالًا كَثِيرًا.» و

---

<sup>۱</sup> رجال الکشی، ص ۴۴۱.

«هنگامی که نشست عرض کرد: ”فدایت شوم! من در دیوان این دسته از مردم (یعنی بنی امیه) هستم و از دنیای آنها مال زیادی به دست آورده‌ام.“ (راوی حدیث که پسر ابو حمزه ثمالی است می گوید:) البته مطالبی هم گفت که من از یاد کردنش إغماض می کنم و نمی گویم.»

حضرت فرمودند: «اگر بنی امیه کسی را که بر آنها کتابت کند و دیوان و دفتر آنها را اداره کند، پیدا نمی کردند و کسی که به این طرف و آن طرف حرکت کند و فیه و غنایم را برای آنها بیاورد، پیدا نمی کردند و کسی را که از طرف آنها جنگ کند، پیدا نمی کردند و کسی که بر جماعت آنها حاضر بشود، پیدا نمی کردند؛ حقّ ما را سلب نمی کردند! و اگر مردم آنها را و آنچه آنها در دست داشتند رها می کردند، فقط چیزهای قلیلی در دست های آنها می ماند! (به واسطه توجّه مردم به آنها، حقّ ما را سلب کردند و در عالم ستم روا داشتند!)»

جوان عرض کرد: «جُعِلت فِداک! فَهَلْ لِي مِنْ مَخْرَجٍ مِنْهُ؟»

«از این کاری که کردم مخرج و راه فراری هست؟ حالا چه کنم؟»

قال: «إِنْ قَلْتُ لَكَ، تَفْعَلُ؟» قال: «أَفْعَلُ!»

«حضرت فرمودند: ”اگر بگویم عمل می کنی؟“

گفت: ”عمل می‌کنم!“

قال: «أُخْرِجَ مِنْ جَمِيعِ مَا كَتَبْتَ فِي دَوَانِينِهِمْ؛ فَمَنْ عَرَفَتْ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَيْهِ مَالَهُ، وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ! وَ أَنَا أَضْمَنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ.»

«حضرت فرمودند: ”برخیز و برو تمام اموالی که از دواوین بنی امیه گرفته‌ای، از مال خودت خارج کن؛ آنچه را که صاحبانش را می‌شناسی به دست صاحبانش برسان، و آنچه را که نمی‌شناسی، تصدق بده و به فقرا بده! اگر این کار را کردی، من بهشت را برایت ضمانت می‌کنم.“»

[قال: فَأَطْرَقَ الْفَتَى رَأْسَهُ طَوِيلًا؛ ثُمَّ قَالَ: «قَدَفَعَلْتُ، جُعِلْتُ فِدَاكَ!»]

قال ابن أبي حمزة: فَرَجَعَ الْفَتَى مَعْنًا إِلَى الْكُوفَةِ فَمَاتَرَكَ شَيْئًا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى ثِيَابَهُ الَّتِي كَانَتْ عَلَى بَدَنِهِ!

قال: فَفَسَمْنَا لَهُ قِسْمَةً وَ اشْتَرَيْنَا لَهُ ثِيَابًا وَ بَعَثْنَا إِلَيْهِ بِنَفَقَةٍ. (قال:): فَمَا أَتَى عَلَيْهِ إِلَّا أَشْهُرٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَرِضَ فَكُنَّا نَعُودُهُ. (قال:): فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَ هُوَ فِي السُّوقِ، (قال:): فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا عَلِيُّ، وَفِي لِي وَاللَّهِ صَاحِبُكَ!»

قال: ثُمَّ مَاتَ فَتَوَلَّيْنَا أَمْرَهُ، فَخَرَجْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: «يَا عَلِيُّ، وَفِينَا وَاللَّهِ لِصَاحِبِكَ!»

قال: فَقُلْتُ: صَدَقْتَ، جُعِلْتُ فِدَاكَ! هَكَذَا وَاللَّهِ قَالَ لِي عِنْدَ مَوْتِهِ!

«جوان مدّت زیادی در حال تفکر سر به زیر انداخت، بعد گفت: ”فدایت شوم، تصمیم خود را گرفتم و این کار را انجام می‌دهم!“»

راوی می‌گوید: جوان همراه ما به کوفه برگشت و همه اموالش را حتی لباسی که در تن داشت، طبق فرمایش امام خرج کرد، و ما برای او مالی قرار دادیم و لباسی خریدیم و مخارج او را برایش فرستادیم. چند ماهی نگذشت که مریض

<sup>۱</sup> مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۲۴۰.

شد و ما از او عیادت می کردیم.

روزی به دیدنش رفتم و او در حال جان دادن بود، چشمانش را باز کرد و گفت: ”ای علی، قسم به خدا رفیقت (امام صادق علیه السلام) به حرفش وفا کرد!“ و سپس جان داد.

ما امور کفن و دفن او را انجام دادیم تا اینکه در  
مدینه خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم، تا  
نگاهشان به من افتاد فرمودند: ”ای علی، قسم به  
خدا ما به ضمانت‌مان برای رفیقت وفا کردیم!“ من  
گفتم: درست است، فدایت شوم! وقت  
جان دادن همین را گفتم!“]

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مجلس سیزدهم : بیاناتی پیرامون سورۃ

تحریم و شأن نزول آن

عصر جمعه جمادی الثانی ۱۴۰۹ هجری قمری



أعوذُ بالله من الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لعنةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدائِهِمْ اَجْمَعِينَ

## اعتراف عمر به نزول سورهٔ تحریم در مذمت

### عایشه و حفصه

آنچه که به ما رسیده، این است که این سورهٔ تحریم در مذمت عایشه و حفصه است؛<sup>۱</sup> و هرچه از بزرگان از اهل تسنن هم رسیده، این است که این سوره در مذمت ایشان است! زمخشری، یکی از بزرگان اهل تسنن، در کتاب الکشاف می‌گوید: «این سوره دربارهٔ حفصه و عایشه است.»<sup>۲</sup> و ایشان و غیر ایشان و خیلی از بزرگان اهل تسنن و صاحب تواریخ آنها مطلبی را نقل

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۷۶؛ و دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۹۸ و ۲۶۷.

<sup>۲</sup> الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶.

می‌کنند:

یک مرتبه که عمر از مدینه به مکه برای حجّ می‌رفت، ابن عبّاس هم در آن قافله بود. او از شاگردان امیرالمؤمنین علیه السّلام در تفسیر بود، و آدم زرنگی هم بود، یعنی بعضی اوقات بحث‌هایی با عمر می‌کرد و او را محکوم می‌کرد. در آن سفری هم که عمر برای شام رفت و ابن عبّاس هم با او بود، عمر در راه صحبت‌هایی با جناب ابن عبّاس کرد و ابن عبّاس او را محکوم کرد.

بعد از این جریانات و قضایا، ابن عباس  
می گوید:

من می خواستم از خود زبان عمر بشنوم که این  
سوره درباره عایشه و حفصه نازل شده است،  
ولی از شلاقش می ترسیدم!

چون معروف است و می گویند:

شلاق عمر، أَضْرَبَ و أَشَدَّ مِنْ سَيْفِ حَجَّاجٍ؛<sup>۱</sup>  
«شلاق و تازیانه عمر (همان شلاق  
دستگیری اش) از شمشیر حجّاج بن یوسف ثقفی  
بدتر بود!»

او همیشه تازیانه دستش بود و هر جا امری  
ناملایم می دید، می رفت و بی اختیار می زد؛ و نه  
یک بار و دو بار، طوری می زد که سر و صورت  
و پشت و... می شکست و خون جاری می شد و  
به زندان می بردند! و از این چیزها خیلی زیاد  
داریم.<sup>۲</sup> حتی نسبت به زنها هم با شلاقش به آنها

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۱؛ ج ۱۲،  
ص ۷۵؛ ریاض النّضرة، ج ۲، ص ۳۱۴؛ وفیات الأعیان، ج ۳، ص ۱۴؛ حیاة  
الحيوان الكبرى، ج ۱، ص ۸۰؛ ربیع الأبرار، زمخشری، ج ۴، ص ۱۳.

<sup>۲</sup> شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۰۲. امام شناسی، ج ۱۲،  
ص ۲۴۳:

«علامه امینی در باب: «نوادر الأثر فی علم عمر» در تحت عنوان: «اجتهاد  
خلیفه در سؤال از مشکلات قرآن» با عبارات و مضامین مختلفی که همه  
حکایت از یک جریان واحد می نماید، از سنن دارمی و از تاریخ ابن عساکر،  
و از سیره عمر ابن جوزی، و از تفسیر ابن کثیر، و از إتقان سیوطی، و از  
کنز العمّال، نقلاً از دارمی و نصر مقدّسی و اصفهانی و ابن انباری و الکانی و  
ابن عساکر، و از تفسیر الدرّ المنتور، و از فتح الباری، و از فتوحات مکّیه نقل

خیلی بسیط، آنها را کتک می زد! این دیگر

معروف است.<sup>۱</sup>

می کند که:

سلیمان بن یسار روایت کرده است که: مردی که به او صَبِیغ می گفتند وارد مدینه شد و شروع کرد به پرسیدن از متشابهات قرآن. عمر درحالی که قبلاً از برای او عَرَجِینِ درخت خرما را تهیّه دیده بود، در پی او فرستاد و او را احضار کرد و به او گفت: "تو کیستی؟" گفت: "من عبدالله صَبِیغ هستم." عمر یک شاخه از آن شاخه ها را بر گرفت و به او می زد و می گفت: "من عبدالله عمر هستم!" عمر به قدری به او زد که از سرش خون جاری شد. صَبِیغ گفت: "ای امیر مؤمنان، دیگر کافی است، آنچه را که در سر داشتم همه رفت و دیگر چیزی را نمی یابم!"

و از نافع، غلام عبدالله روایت است که: صَبِیغ عراقی شروع کرد در میان لشکریان مسلمین از آیاتی از قرآن سؤال کردن تا به مصر وارد شد. عمرو بن عاص وی را به نزد عمر بن خطاب فرستاد. چون فرستاده عمرو عاص نامه او را به عمر داد و عمر نامه را خواند، به او گفت: "این مرد کجا است؟" رسول گفت: "در منزلگاه است." عمر گفت: "مواظب باش تا نرود که در این صورت از دست من به عقوبت دردناکی خواهی رسید!"

رسول، صَبِیغ را به نزد عمر آورد. عمر به او گفت: "از چیزهای تازه و بدیع سؤال می کنی!" آنگاه فرستاد تا آن شاخه های تر از جراید درخت خرما را آوردند و با آنها به قدری به وی زد تا در پشت او مثل قرحه و دُمَل بر آمد و سپس او را وا گذارد تا خوب شد؛ و پس از آن دوباره او را با آن جریده های درخت خرما زد و باز او را وا گذارد. چون خوب شد، در مرتبه سوّم که عمر وی را احضار کرد تا چوب بزند، صَبِیغ گفت: "اگر می خواهی مرا بکُشی، خب بکش؛ و اگر می خواهی مرا معالجه و مداوا نمایی، سوگند به خدا که من خوب شده ام و نیاز به معالجه ندارم."

عمر به او اجازه داد به زمین سکونتش برود و به ابوموسی اشعری نوشت تا نگذارد یک نفر از مسلمین با او معاشرت کند! این امر بر آن مرد گران آمد. و ابوموسی به عمر نوشت: "این مرد توبه کرده است." و عمر نوشت که: "ابوموسی به مسلمین اذن دهد تا با وی مجالست کنند."

<sup>۱</sup> رجوع شود به مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۷؛ المصنّف، صنعانی، ج ۳، ص

می‌گویند: عمر حالش این بود که وقتی از کسی عصبانی می‌شد، غیظش آرام نمی‌گرفت مگر اینکه برود آن شخص را دندان بگیرد و دندانش هم در گوشت او فرو برود؛ وقتی فرو می‌رفت، رها می‌کرد! <sup>۱</sup> این در زمان خلافتش بود، نه در زمان غیر خلافتش! در زمان غیر خلافتش در زمان جاهلی، که به جای خودش محفوظ! <sup>۲</sup>

ابن عباس می‌گوید:

این سوره قابل انکار نیست و کسی نمی‌تواند انکار کند که: درباره عایشه و حفصه نازل شده است؛ ولی می‌خواستم یک موقع از زبان خودش بفهمم. تا آن

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۴۴.

<sup>۲</sup> السیرة النبویة، ج ۱، ص ۳۱۹.

وقتی که حجّ می‌رفتیم، یک‌مرتبه در وسط راه قافله پیاده شد. عمر برای قضای حاجت به کناری رفت. وقتی که به قضای حاجت رفت و برگشت - در این حال خلیفة المسلمین هم هست - من رفتم زود روی دستش برای وضو گرفتن آب بریزم که خدمتی به او کرده باشم و خلاصه استمالتی کرده باشم. زود رفتم و شروع کردم با ابریق آب روی دستش ریختم برای وضو گرفتن و او مشغول وضو گرفتن شد، و در همین حال گفتم: یا امیر المؤمنین و خلیفة المسلمین، من سؤالی دارم. نگاه کرد و گفت: «چیست؟ بگو!» گفتم: این سوره تحریم درباره چه کسی نازل شده است؟ او سرش را پایین انداخت و یک نگاه تندی به من کرد و گفت: «فی حفصة و عائشة؛ درباره حفصه و عایشه!»

و حملاً همین روایت را زمخشری هم در

کشاف ذکر می‌کند<sup>۱</sup> و دیگران هم دارند.<sup>۲</sup>

## شان نزول سوره تحریم از نظر عامّه و تشیع

اصل داستان این سوره که درباره این دو نازل

<sup>۱</sup> الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶.

<sup>۲</sup> مسند أحمد، ج ۱، ص ۴۸؛ و صحیح البخاری، ج ۶، ص ۶۹؛ و صحیح

مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰.

شده است، چیست؟ این سوره در همین ایام فوت پیغمبر نازل شده است. بین این سوره و بین رحلت حضرت رسول خیلی طول نکشیده و در وقتی بوده که پیغمبر از حجّة الوداع برگشته بودند و یا اگر قبل از حجّة الوداع هم بوده است، خیلی قبل نبوده است. مسلماً در مدینه نازل شده و در همان ایامی بوده که قریب به فوت بوده است. به طور مسلم در زمان ماریه قبطیه بوده است،<sup>۱</sup> حال یا اولاد ماریه قبطیه زنده بوده است و یا نبوده است؛<sup>۲</sup> چون ماریه هم تا بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمر کرد.<sup>۳</sup> ماریه کنیزی خیلی زیبا بود که حاکم اسکندریّه برای پیغمبر فرستاده بود<sup>۴</sup> و

پیغمبر هم از او اولادی به نام ابراهیم آوردند.<sup>۵</sup>

سنّی‌ها می‌گویند:

این سوره که مسلماً در مذمت عایشه و حفصه نازل شده، راجع به قضیه‌ای است که درباره

<sup>۱</sup> دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۹۸.

<sup>۲</sup> رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۵۰.

<sup>۳</sup> تاریخ خلیفه، ص ۷۳ و ۷۴.

<sup>۴</sup> الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۰۷؛ السیره النبویة، ج ۱، ص ۷؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۴۹.

<sup>۵</sup> تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۷؛ السیره النبویة، ج ۱، ص ۱۹۱؛ المعارف، ص ۱۴۱.

ماریه ائتفاق افتاده است. و قضیّه این است که یک روز حفصه در اطاق خودش نبود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم در اطاق حفصه بودند و ماریه هم آنجا بود و حضرت با ماریه آمیزش و نزدیکی کردند. حفصه رسید و داد و بیدادش بلند شد که: «تو چه حقّی داشتی در اطاق من با کنیزت نزدیکی کنی؟!» پیغمبر گفتند: «سر و صدا نکن!» و او داد و بیداد و این طرف و آن طرف کرد و گفت: «خبر می‌دهم!»

پیغمبر با خود نذر و عهد کرد که دیگر تا آخر عمرش با ماریه قبطیه نزدیکی نکند! و به این قسم، دل حفصه را به دست بیاورد که مثلاً دیگر من در عمرم با او پا در اطاق تو نگذارم و من در عمرم دیگر با او نزدیکی نمی‌کنم!<sup>۱</sup> این شأن نزولی است که سنّی‌ها می‌گویند.

اما شیعه‌ها می‌گویند:

در همین ایّام، پیغمبر راجع به خلافت عمر و ابابکر برای حفصه فرمود که: «اینها غصب می‌کنند و بعد از من چنین و چنان می‌کنند!» در بین خودشان هم بود و اینها از اسرار بود که به هیچ‌کس نباید گفت. حفصه رفت به پدرش گفت که: «رسول‌الله خبر داده است که چنین

---

<sup>۱</sup> الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۲۳۹.

می شود و چنان می شود و تو و ابابکر می آید و  
خلافت را غصب می کنید و می گیرید و فاطمه  
زهرا را می کشید! و تمام این جریانات را پیغمبر  
خبر داد.»<sup>۱</sup>

همه شیعه‌ها گفته‌اند که شأن نزول درباره این  
است؛ چون افشای سرّی که اینها کردند، راجع  
به قضیّه ولایت است. اینها افشای سرّ کردند،  
رفتند و گفتند که

---

<sup>۱</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ تقریب المعارف، ص ۲۴۸؛ مجمع البیان، ج  
۱۰، ص ۴۷۲.

پیغمبر هم چنین خبری داده است.

این سوره نازل شد و این سوره خیلی عجیب است؛ یعنی در کوبیدن و از بین بردن و حکم به کفر و نفاق و هرچه شما بگویید، نسبت به اینها کوتاهی نکرده است! یعنی ما دیگر اصلاً از این سوره شدیدتر نداریم، و نمی شود گفت! ما این آیات را می خوانیم و خیلی زود رد می شویم که بتوانیم معنا کنیم.

## کناره گیری پیامبر از بعضی زنان خود به سبب

### افشای سر

پیغمبر وقتی که این خبر را به این زن دادند و این زن رفت و افشا کرد، او را خواستند و گفتند: «چرا رفتی این حرف را افشا کردی؟!» گفت: «چه کسی به تو خبر داده که من حرفت را افشا کردم؟!» پیغمبر گفتند: «خدا به من خبر داده است که تو رفتی افشا کردی!» خیال می کرد که رفته و اینها را به پدرش گفته و افشا کرده است، ولی پیغمبر خبر ندارد و نمی داند!

پیغمبر در اثر همین قضیه، از تمام زن هایشان دست کشیدند و حرکت کردند و به همان محلّ ماریه قبطیه رفتند. در آنجا یک ماه ماندند به طوری که همه زن ها می گفتند: «دیگر پیغمبر

همه ما را طلاق می دهد و از همه ما (از همین  
زنهایی که چنین و چنان بودند) اعراض کرده  
است!»

یک مرتبه عمر پیش پیغمبر رفت و گفت: «یا  
رسول الله، تو قصد طلاق اینها را داری؟!» پیغمبر  
فرمود: «هنوز امری از طرف خدا به من صادر نشده  
است.» برگشت و به اینها دلداری داد که پیغمبر  
این چنین [می گوید].

و بعد از يك ماه که پیغمبر از مدینه بیرون رفتند  
و در همان مشربۀ ام ابراهیم بودند - رزقنا الله و ایاکم  
جميعاً ان شاء الله لزیارتہ و الإستفادہ و الإستفاضہ من  
برکات روحانیته و معنویته<sup>۱</sup> - و احتمال طلاق بر پای

---

<sup>۱</sup> مطلع انوار، ج ۱، ص ۷۲:

«در مدینه منوره روزی با رفقا به مشربۀ ام ابراهیم رفتیم، در شارع علی بن  
ابی طالب است که در سابق به آن عوالی می گفتند (ابتدای شارع را باب  
العوالی و همه آن محلها را عوالی می گویند). مشربه در منتهی الیه شارع، در  
طرف چپ، متصل به خیابان است و درش در خیابان فرعی است که در چپ  
شارع واقع است. فعلاً مشربه قبرستان است، ولی محل سکونت ماریه قبطیه  
(مادر حضرت ابراهیم ابن رسول الله) بود، و چاهی را که حفر نموده بودند  
و با نزول چند پلکانی دسترسی به آب داشت، همه به همان وضع و کیفیت  
موجود است.

مشربه و مسقفی که فعلاً موجود است بسیار روحانی است، و به قدری  
پر نور و باز و با روح است که این حقیر غیر از مسجد سهله، هیچ جا را  
همانند آن در این خصوصیت ندیده ام!»

همه زن‌ها بود،<sup>۱</sup> آیه آمد:

**﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾**؛ «ای

پیغمبر، چرا بر خودت حرام کردی آنچه را که

خدا بر تو حلال کرده است؟!»

**﴿تَبَتَّغِي مَرَضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾**؛ «این کار را می‌کنی

برای اینکه دل این زنها را به دست

بیاوری؟!»

**﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾**<sup>۲</sup>.

آنچه خدا بر تو حلال کرده است هیچ‌وقت

حرام نمی‌شود. اگر در قضیه ماریه باشد، ماریه

کنیز تو است و خداوند این را بر تو حلال کرده

و تا آخر عمر هم بر تو حلال است؛ ولو قسم

بخوری و نذر هم بکنی که بر تو حرام است،

حرام نمی‌شود و او حلال است. در خانه خودت

در اطاق حفصه این کار را کردی که کردی؛ مگر

آن خانه و آن اطاق، ملک طلق حفصه بوده

است؟! این که کار گناهی نیست! آنچه جایز

نیست این است که مثلاً کسی در حق یکی از

زن‌هایش کم بگذارد و به زن دیگر بدهد. پیغمبر

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۰۴؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۲۴۲.

<sup>۲</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۱.

نه عیال داشت<sup>۱</sup> و هر کدام از آنها یک اطاق داشتند که اختصاص به خودشان داشت.<sup>۲</sup> و این برای کنیزها نبود؛ کنیزهایی که پیغمبر آوردند، غیر از قضیه زن‌ها بود.<sup>۳</sup> آن نه تا برای زن‌ها است؛ و پیغمبر درباره

آن نه زن که حق آنها را ادا می‌کند، حال می‌خواهد ده تا، بیست تا کنیز دیگر هم داشته باشد و یا نداشته باشد، به آنها مربوط نیست!

**﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ﴾؛** «خدا بر تو

فرض کرده است که فوراً این قسمی را که خوردی، باز کنی!»

**﴿وَ اللَّهُ مَوْلَانِكُمْ﴾؛** «و خدا مولای شما است.»

**﴿وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾؛** «خدا علیم و حکیم

است!»

و خداوند هر کاری بگوید، شما باید انجام بدهید و حق هم همان است؛ و این نذری هم که کردی که دیگر با ماریه نزدیکی نکنی را فوراً باید

---

<sup>۱</sup> السیره النبویة، ج ۲، ص ۶۴۳.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۳۱ - ۱۳۴؛ الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۹.

<sup>۳</sup> رجوع شود به أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۵؛ إمتاع الأسماع، ج ۶، ص ۳۴۰ - ۳۴۸.

<sup>۴</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۲.

بشکنی و پیش ماریه بروی!

شاهد ما اینجا است:

﴿وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا﴾<sup>۱</sup>؛

«زمانی که پیغمبر به طور راز سخن گفت با بعضی از زن‌هایش (أَسَرَّ یعنی سخن به سرّ گفت) و آهسته با بعضی از زن‌هایش راز گویی کرد و یک مطلبی را گفت.»

در همین روایات شیعه گفتیم که ﴿حَدِيثًا﴾ یعنی همین قضیه تعدی و تجاوز عمر و ابابکر و این کارهایی که بعد اتفاق افتاد و پیغمبر همه را برای او خبر دادند.

﴿فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ﴾؛ «نَبَّأَتْ به تای تأنیث (هنگامی

که آن یک زن، آن خبر را فاش کرد،»

﴿وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾؛ «و خداوند آن خبر را بر

پیغمبرش مکشوف کرد و (گفت: این زن رفته و جاسوسی کرده است و سرّی را که به او گفتم، فاش کرده است).»

﴿عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ﴾؛ «پیغمبر

بعضی از آن مطالبی را که آن زن فاش کرده بود، به روی آن زن آورد (و گفت: تو این مطالب را فاش کردی!) و از بسیاری از آن هم گذشت.»

---

<sup>۱</sup>سوره تحریم (۶۶) آیه ۳.



﴿أَعْرَضَ﴾؛ پیغمبر همه آن مطالبی را که فاش

کرد به آن زن نگفته بود، بعضی هایش را گفت که فاش کردی!

﴿فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا﴾؛ «وقتی پیغمبر

این خبر را به آن زن داد که چرا فاش کردی (با اینکه از بعض آن بود نه از همه آن)، آن زن گفت: چه کسی به تو خبر داده که من این را فاش کردم؟!»

﴿قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْحَبِيرُ﴾؛<sup>۱</sup> «پیغمبر فرمود که:

خداوند علیم و خبیر به من خبر داده است.»

**عَلَّتْ أَقْدَامَاتِ عُمَرَ عَلَيْهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ**

**علیه السلام برای کسب خلافت**

الآن موقع برای آنها خیلی خطیر است! من خیال می‌کنم که این عمر و ابابکر، به‌خصوص عمر که در تمام این جنایات بر ابابکر و... خیلی مقدم بود، وضعش با پیغمبر طوری بود که مثل آفتاب، روشن می‌دید که اگر خلافت در دست امیرالمؤمنین و بنی‌هاشم باشد، آنها هیچ بهره‌ای از زندگی ندارند؛ یعنی تمام این کینه‌ها و... عملی نمی‌شود، محکمه تشکیل نمی‌شود، تعدی نمی‌شود، نمی‌تواند به کسی شلاق بزند، و تمام

<sup>۱</sup>سوره تحریم (۶۶) آیه ۳.

اینها از بین می‌رود و او دیگر یک مرد عادی است. و او برای اینکه جلوی تمام آن وقایع را بگیرد، این اقدام را کرد و کودتایی تشکیل داد و فاطمه زهرا را هم کشت و امیرالمؤمنین را به این قسم خانه‌نشین کرد، و قدرت را گرفت و بنی‌هاشم را تا ابد در مظلومیت و در شلاق و شکنجه انداخت، برای اینکه خودش همان چند روز در امر و نهی و فرمان و ریاست و... باشد.

## افشای اسرار ولایت توسط حفصه و عایشه

آیه می‌فرماید:

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾<sup>۱</sup> «اگر شما

دو تا زن توبه کردید به سوی خدا، قلب‌هایتان یک انحرافی پیدا کرده و برگشته است؛ اگر توبه کنید آن انحراف قلب سر جای خودش می‌رود.» تا به حال صحبت دربارهٔ یک زن بود، ولی از اینجا معلوم می‌شود که دو زن در

---

<sup>۱</sup>سوره تحریم (۶۶) آیه ۴.

این کار دخالت داشته‌اند. مثلاً این زن رفته است به آن زن دیگر گفته است، آن وقت هر دو رفته‌اند به پدرهایشان گفته‌اند. عایشه رفته است به ابوبکر گفته است و حفصه رفته است به عمر گفته است، و هم ابوبکر و هم عمر از قضایا مطلع شده‌اند؛ و در اینجا این دو نفر، هر دو خیانت کرده‌اند، چون هر دو سرّ پیغمبر را فاش کرده‌اند. سرّی که پیغمبر به حفصه فرموده بود و بعد او به عایشه و به پدرش گفت و افشای سرّ کرد؛ عایشه هم می‌داند این سرّ پیغمبر است و نباید بگوید - ولو اینکه حفصه به او گفته است، ولی بالأخره سرّ را که نباید بگوید - اما او هم رفته است به پدرش خبر داده است؛ لذا هر دوی اینها مجرم شدند و آن هم چه جرمی، جرمی که سرّ پیغمبر را فاش کردند! سرّ پیغمبر را فاش کردن خیلی عقبه دارد و سرّ عادی نیست، بلکه دنیایی به هم می‌خورد!

**جاسوسی حاطب بن ابی بلتعَة از اخبار پیامبر**

**برای مشرکان مکه**

مثل وقتی که پیغمبر می‌خواستند حرکت کنند

و به مکه بروند و مکه را فتح کنند، مطلب را به هیچ کس و به احدی خبر ندادند، چون بایستی تمام این لشگر حرکت کند و برود و یک مرتبه مکه را بگیرد؛ و اگر اهل مکه مطلع می شدند که پیغمبر الآن قصد حرکت لشگر را به مکه دارد، مجهز می شدند، از مکه بیرون می رفتند، با کفار دست به یکی می کردند، یهود و نصاری را می آوردند، و یک جنگی در مکه تشکیل می شد که در این صورت، پیغمبر و مسلمانان کشته می شدند! آن وقت حاطب بن ابی بلتعنه که از مسلمانان است، به مشرکین مکه خبر داد: «پیغمبر قصد حرکت دارد و لشگر کشیده است و دارد به سوی مکه می آید!»

پیغمبر، امیرالمؤمنین را خواستند و گفتند:

یا علی، فلان زن دارد از مدینه در راه مکه حرکت می کند و این کاغذ با او است؛ برو آن کاغذ را بردار بیاور!

امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند در راه دیدند

که بله، زنی از زن ها دارد به سوی مکه حرکت می کند، ایستادند و جلوی او را گرفتند و گفتند: «کجا می روی؟ از شتر خودت پایین بیا و کاغذ را به من بده!»

-: آخر يا على، چه می‌گویی؟! کاغذ

چیست؟!

-: «کاغذی که حاطب به تو داده است، به من

بده!»

-: چه می‌گویی؟! کاغذ! بیا تمام زندگی مرا

بگرد، کاغذی ندارم!

حضرت فرمودند: «تو به رسول خدا دروغ

می‌بندی؟! به خدا دروغ می‌بندی؟! پیغمبر به من خبر

داده است که با تو کاغذ است!»

شمشیر را کشیدند و فرمودند: «کاغذ را بده

به من؛ الآن سرت را می‌زنم!»

امیرالمؤمنین شمشیر را کشیدند، او

گیس‌هایش را باز کرد و از لای گیس‌های بافته،

کاغذی درآورد و به امیرالمؤمنین داد و

امیرالمؤمنین هم کاغذ را پیش پیغمبر آورد که:

«حاطب بن ابی‌بُلْتَعَة به مشرکین خبر داده

است.»<sup>۱</sup>

این کاغذ، یک جاسوسی است دیگر؛ آیا شما

می‌دانید که اگر این کاغذ به اهل مکه می‌رسید،

چه خبر می‌شد و چه عواقبی داشت؟! اولاً: مکه

---

<sup>۱</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۵۶ - ۵۹؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۷۹۷؛ السیرة النبویة، ج ۲، ص ۳۹۸.

فتح نمی‌شد؛ دوّم: خون‌هایی که از مسلمان‌ها ریخته می‌شد، بدون حساب بود. پیغمبر مکه را فتح کردند و یک قطره خون هم ریخته نشد، حتی از مشرکین! قضیّه فتح مکه معروف است!<sup>۱</sup> این کاغذی که دارد یک سرّ را فاش می‌کند، یک وقت [ممکن است] نبوّت پیغمبر را برگرداند و اصل رسالت را واژگون کند. اگر این کاغذ می‌رسید، تمام آنها روی کوه‌های مکه می‌رفتند و سنگر گیری می‌کردند، و اگر پیغمبر به همین قسم وارد می‌شد، دیگر فتح مکه به آن صورت فتح مکه امروز نبود؛ شاید تمام لشکر مسلمین کشته می‌شدند!

یکی از اسرار جنگ‌های پیغمبر این بود که چیزی را در جنگ فاش نمی‌کرد. پیغمبر تا آن ساعتی که می‌خواست برای جنگ حرکت کند، هیچ‌کس خبر نداشت و

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع از جریان فتح مکه، رجوع شود به المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۷۸۰ - ۸۷۱؛ السیره النبویّه، ج ۲، ص ۳۹۷ - ۴۳۷.

احدی مطلع نبود، یک مرتبه می گفت: «حرکت کنید!» و الاّ اگر حاطب بن اَبی بلتَعه که مسلمان است، به مشرکین خبر بدهد که: «پیغمبر دارد حرکت می کند»، پس آن وقت این قدر از یهود و نصاری و مشرکینی که در مدینه بودند، آنها هم خبر می دادند!

## دلالت آیات قرآن بر انحراف قلب حفصه و

### عایشه

علی کلّ تقدیر، افشای سرّ این طوری است. اینها آمدند و افشای سرّ کردند و با همین افشای سرّ، چه قضایایی پیدا شد! تمام قضایای بعد از شهادت و رحلت حضرت رسول، همین خیانتها و جنایت‌هایی بود که همین‌ها انجام دادند.

این آیه می گوید:

**﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾**؛ «اگر شما دو تا زن توبه کردید

به سوی خدا،»

**﴿فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾**؛ «قلب‌هایتان انحرافی پیدا

کرده و برگشته است، اگر توبه کنید آن انحراف

قلب هم می رود.»

و اگر توبه نکنید و باز هم به همین کارهایی

که تا به حال دست زدید، دست بزنید:

**﴿وَ إِنْ تَظْهَرَا عَلَيْهِ﴾**؛ «دو نفری با همدیگر پشت

به پشت همدیگر بدهید و علیه پیغمبر همدیگر  
را یاری کنید، کمک کنید، پشتیبان همدیگر  
باشید،»

﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَانَهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ  
وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾؛<sup>۱</sup> «بدانید که خدا

مولای پیغمبر است و آقای پیغمبر و  
صاحب اختیار پیغمبر است، دیگری جبرئیل، و  
سوّم صالح المؤمنین، امیر المؤمنین است.»

شما هر کاری می‌خواهید بکنید، پیغمبر یک  
خدایی دارد و یک جبرئیل و یک علی! شما تمام  
دنیا را هم با خودتان کنید؛ شما ای ابوبکر و عمر  
و عثمان و مغیره بن شعبه و ابو عبیده جراح و ای  
گردن کلفت‌ها، تمام دنیا را هم با خودتان بکنید:

﴿وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾؛ «ملائکه هم بعد از

تمام اینها پشتیبان و ظهیر هستند!»

﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَرْوَجًا خَيْرًا  
مِّنْكَنَّ مُسَلِّمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَنَاطٍ تَنَبَّاتٍ عِبْدَاتٍ

---

<sup>۱</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۴.

<sup>۲</sup> شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۴۴:

«عن أسماء بنت عمیسٍ قالت: سمعتُ رسولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلّم  
يقولُ في هذه الآية: ﴿وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ﴾ [فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَانَهُ وَ  
جِبْرِيلُ وَ صَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ]: "وَ صَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ  
أبي طَالِبٍ."»

## سَأَحْتِ ثِيْبَتٍ وَ أَبْكَارًا<sup>۱</sup>.

«امید است که پروردگار پیغمبر، اگر شما را طلاق بدهد، خداوند زن‌های بهتری از شما به پیغمبر بدهد؛ زن‌های مسلمان، مؤمن، مطیع، قانتات، ثابتات، عابدات، اهل عبادت و اهل دیانت، خواه بیوه باشند و خواه از دختران دوشیزه و باکره؛ (از همه این زن‌ها هستند و خداوند هم آنها را به پیغمبر می‌دهد.)»

تا اینجای سوره را مدّ نظر داشته باشید.

## دو نمونه دیگر از خیانت زنان سایر پیغمبران

اما دو آیه‌ای که در آخر این سوره آمده است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدّٰخِلِيْنَ﴾<sup>۲</sup>.

شما دوتا زن (عایشه و حفصه) با این برنامه‌هایتان، عمری با پیغمبر زندگی کردید و الآن سرّ پیغمبر را می‌روید و فاش می‌کنید، و بر علیه او تظاهر می‌کنید، و خانه پیغمبر را مرکز جاسوسی و حزب درونی بر علیه فاطمه زهرا و علی تشکیل داده‌اید، و بر علیه پیغمبر صحنه‌سازی می‌کنید و زمینه‌چینی می‌کنید،

<sup>۱</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۵.

<sup>۲</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۰.

پایه‌های سیاست داخلی پیغمبر را براساس سیاست خارجی پدرانان [سست می‌کنید]، و از داخل خانه پیغمبر به بیرون خبر می‌برید ﴿وَإِنْ تَظْهَرَا عَلَيْهِ﴾ و باز هم مشغول کار هستید و از این کارها دست بر نمی‌دارید!

«خداوند برای افرادی که کافر شدند، زن دو پیغمبر را مثال زده است؛ یکی زن نوح و یکی زن لوط.»

﴿كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ﴾؛ «این دو تا زن در نکاح دو بنده ما بودند که آن دو بنده ما صالح بودند.»

﴿فَخَانَتَاهُمَا﴾؛ «هر دوی آنها خیانت کردند.»  
یعنی زن نوح به نوح، و زن لوط هم به حضرت لوط خیانت کرد.

﴿فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾؛ «اما نتوانستند کاری کنند و این خیانت را پیش ببرند و بر خدا جلو بیفتند و بر خدا غلبه کنند.»  
و لذا به آنها امر شد:

﴿وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾؛ «به آنها خطاب

---

<sup>۱</sup> السيرة النبوية، نجاح الطائي، طبع قدیم، ج ۲، ص ۲۵۵:

«... و كانت عائشة و حفصة عينين لأبويهما في منزل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في جميع القضايا.»

شد که شما دوتا باید بروید در آتش، جاودان

بمانید با آن کسانی که در آتش‌اند!»

## تمثیل قرآن به دو اسوه از زنان مقرب و پاکیزه

### جهت تبعیت از ممشای آنها

در مقابل این دو زن، آن دو زن خوب بودند؛

چرا از آنها یاد نمی‌گیرید؟! ببینید آنها چطور

بودند؟!

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ  
إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي  
مِن فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ  
الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

«خداوند برای مؤمنین مثال زد دوتا زن خوب و

پاکیزه، یکی زن فرعون وقتی گفت: ای

پروردگار، برای من در نزد خودت و پیش

خودت در بهشت یک خانه بساز! من می‌خواهم

پیش خودت در بهشت یک خانه داشته باشم و

پیش تو باشم، ای خدا! و مرا از این فرعون و

عملش نجات بده! من از عمل فرعون و از خود

فرعون بیزارم؛ مرا نجات بده!»

نمی‌گویند که مثلاً مرا از اینجا خلاص کن، من

شوهر دیگری بکنم و یا در یک مملکت دیگر

زندگی کنم؛ می‌گویند: من را بمیران و مرا بکش

<sup>۱</sup>سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۱.

و پیش خودت ببر: ﴿عِنْدَكَ بَيْتًا﴾! آنچه مطلوب  
من است این است که من عاشق و مشتاق تو  
هستم و یک خانه‌ای پیش تو می‌خواهم. اَمَّا مِنْ  
از فعل این فرعون بیزارم، این مرد خبیثِ

مُرتدٌ مشرکِ کافر؛ این، هم خودش خراب است  
و هم اعمالش خراب است و اینها ظالمند، ﴿و نَجَّيْ  
مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾!

و لذا آن زن را به میخ بستند؛ فرعون دستور  
داد زنده زنده بدنش را به میخ کوبیدند و به این  
قسم به بهشت رفت!<sup>۱</sup>

خدا این را برای مردمان مؤمن مثال می زند و  
به این زن ها می گوید که: «زن فرعون را اسوه  
خودتان قرار بدهید!» با اینکه زن فرعون و پادشاه  
مصر بود و چنین و چنان بود، اما این وضع را  
نمی پسندید و از خدا تقاضا کرد که بیتی در جنت  
به او عنایت کند! و با نهایت مشکلات، از  
ایمانش دست برداشت تا اینکه او را به میخ  
کشیدند و کشتند.

باز هم خداوند یک زن دیگر را مثال می زند؛  
چون آن عایشه و حفصه دوتا بودند، در مقابل  
هم اینجا خدا دوتا زن مثال می زند تا نگوید آن  
فقط یکی بود.

﴿و مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا  
فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ  
كُتِبَ لَهَا مِنَ الصَّالِحِينَ﴾.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۷۹.

<sup>۲</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۲.

یکی هم مریم دختر عمران، مادر حضرت عیسی است که آن دختری جوان بود که به اتهام اینکه تو رفتی زنا کردی مبتلا شد! آیات قرآن در سوره مریم بیان می کند و به اندازه ای مطلب بر او مشکل بود که گفت: «خدایا من را بکش! اصلاً کاش که من مرده بودم و چنین روزی را به خود نمی دیدم!» که همه مردم به او می گفتند: «ای وای دختر، تو چرا؟!» در حالی که این دختر مقدّس، مؤمن، متدین و متهجّد بود.

﴿مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾<sup>۱</sup>  
«آخر پدرت آدم بدی نبود، مادرت زانیه نبود!»

این چه کاری است که تو کرده ای؟! این بچه را از کجا آورده ای؟! این چیست؟! شما خودتان را جای او فرض کنید، ببینید قضیه چیست و چه بگوید؟ بگوید: من زنا نکردم؛ چه کسی گوش می کند؟! بگوید: امر خداست؛ چه کسی گوش می کند؟ می گویند: این حرف ها چیست؟ «امر خداست» یعنی چه؟!  
﴿وَ مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾  
«خودش را حفظ کرد و پاک و پاکیزه بود.»

﴿فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا﴾؛ «ما از روح خودمان در

---

<sup>۱</sup> سوره مریم (۱۹) آیه ۲۸.

آن فرج دمیدیم (و بدون پدر، بچه در شکم  
درست شد).»

﴿وَصَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا﴾؛ «و به تمام  
کلمات خدایش و تمام کتب پروردگارش هم  
ایمان آورد و همه را تصدیق کرد.»

﴿وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ﴾؛ «و از زن‌های مؤمن و  
مسلمان و اهل عبادت و اهل خضوع و اهل  
تسلیم در پیشگاه پروردگار بود.»

بنابراین شما چرا از این زن‌ها تبعیت  
نمی‌کنید؟! چرا از مریم تبعیت نمی‌کنید؟! چرا  
از زن فرعون تبعیت نمی‌کنید؟! زن فرعون در  
دستگاه فرعون بود و ایمانش را نگاه داشت؛ آخر  
شما ده سال، دوازده سال زن پیغمبر هستید!  
عایشه از اوّل عقدش در مکه، دوازده سیزده سال  
با پیغمبر بود؛<sup>۱</sup> حال بعد از تمام این جریان‌ات،  
بیاید این کار را بکنند!

## عتاب غلیظ و شدید قرآن نسبت به شیخین

تا به حال آیات اوّل سوره را دانستیم، و آیات  
آخر سوره را هم دانستیم؛ در وسط سوره چهار تا  
خطاب است: دوتا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾،<sup>۲</sup> یک

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۴۲؛ الطبقات الکبریٰ، ج ۸، ص ۴۶.

<sup>۲</sup> سوره تحریم (۶۶) آیات ۶ و ۸.

﴿يَأْيُهَا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾،<sup>۱</sup> یک ﴿يَأْيُهَا النَّبِيُّ﴾.<sup>۲</sup> این

چهار تا خطاب در این سوره و در این وضعیت،

بین این آیاتی که در اوّل آمده و آن آیاتی هم که

در آخر آمده است که دو زن جهنمی - زن نوح و زن

لوط ﴿كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا﴾ - را مثال زده

است، شما ببینید این چهار آیه که در این وسط به

عنوان خطاب آمده است، معنایش چیست!

آیه اوّل این است:

﴿يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا

وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ﴾؛<sup>۳</sup> «ای کسانی که

ایمان آوردید، خودتان و اهلتان را حفظ کنید از

آتشی که آتش گیرانه‌های آن در روز قیامت خود

مردم و سنگ‌ها هستند!»

ای کسانی که ایمان آوردید! ای عمر! ای

ابابکر! نگو من ایمان آوردم، نگو چنین و چنان؛

خدا با کسی تعارف ندارد، خدا با شما عقد

أُخُوّت یا خاله و خواهر زادگی نبسته است که

شما را به بهشت خود ببرد! شما هم دارید خیانت

می‌کنید، به پیغمبر دارید خیانت می‌کنید؛ خدا از

<sup>۱</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۷.

<sup>۲</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۹.

<sup>۳</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۶.

خیانت و از جرم نمی گذرد!

﴿عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ﴾؛ «خداوند بر آن آتش

یک ملائکه‌ای را گماشته است خیلی سخت دل

و سنگین دل و شدید (که ببرند در آتش).»

اگر التماس کنید، گریه کنید، زاری کنید،

رشوه بدهید و از این حرف‌ها، فایده ندارد؛

هرچه داد بزنید، شما را بیشتر می‌کوبند و

می‌گیرند و به میخ می‌کشند و گرز به سرتان

می‌زنند؛ هرچه بگویید، آن ملائکه آتش ﴿غِلَاطٌ

شِدَادٌ﴾، خیلی شدید و غلیظاند!

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ﴾؛ «گناه نمی‌کنند در

آن اوامری که خدا گفته است، و آنچه خدا گفته

است اجرا می‌کنند.»

نه اینکه [این کارها را] از پیش خودشان

آورده‌اند، امر خدا است و خدا اینها را به این

وظیفه معین کرده است، اینها را غلیظ و شدید

برای کافرین و منافقین قرار داده است و اینها به

امر خدا این کار را می‌کنند.

﴿وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾؛<sup>۱</sup> «آنچه را که به آنها امر

می‌شود عمل می‌کنند.»

این یک آیه‌ای است خطاب به مؤمنین که:

---

<sup>۱</sup>سوره تحریم (۶۶) آیه ۶.

**(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا)!**

این یعنی چه؟ اصلاً این آیه که اینجا آمده است، راجع به چیست؟ آیا در اینجا راجع به همین است که خواسته مؤمنین را نصیحت کند؟ یا اینکه نه، یک خصوصیتی دارد؟

وقتی این آیه با آن مقدماتی که ذکر شد در اینجا آمده است، مسلم است که این آیه خطاب به همین کسانی است که ادعای ایمان می‌کنند و برای خودشان شأن و مقامی قائل‌اند. آیه می‌گوید: بدانید شما جهنمی هستید!

ایمان و دوست داشتن پیغمبر، هیچ سازشی با حقه‌بازی و کلک و خدعه و مکر ندارد! شما آب را داخل روغن بریزید و یک سال هم مشغول باشید و آن را به هم بزنید که تمام ذراتش و تمام آن مولکول‌هایش در هم داخل بشود، اما یک دقیقه دستتان را بردارید، آب‌ها زیر می‌رود و روغن‌ها رو می‌آید! کفر با ایمان جمع نمی‌شود، خدعه با حقیقت و صفا جمع نمی‌شود و ظلم با عدالت جمع نمی‌شود.

اساس نبوت رسول‌الله بر صدق است، اساس امیرالمؤمنین بر صدق است، اساس فاطمه زهرا بر صدق است. شما با این حقه‌بازی‌ها و کلک‌بازی‌ها و با این سیاست‌بازی‌ها و با این تشکیل حزب مخالف در داخل بیت پیغمبر و با

این که رفتید دخترتان به نام حفصه را به پیغمبر  
تحویل کردید و با این ازدواج عجیب او با پیغمبر  
- که خود آنها آورده‌اند<sup>۱</sup> - می‌خواهید شأنی  
به دست بیاورید! و پیغمبر به قدری مظلوم و حیّ  
و سر به زیر بود که یکی با او تند صحبت  
می‌کرد، عرقی روی پیشانی‌اش می‌نشست و  
رنگش سرخ می‌شد! او باید با این مشکلات  
اسلام را از اینها ننگه دارد و از آن نگهداری کند!  
هر کدام از این مشکلات و این زرداری‌ها یک  
دنیا امتحان است!

می‌گویند: «پیغمبر نه تا زن گرفت، چرا ما  
نگیریم؟!» مبارکت باشد، شما برو ده تا بگیر، من  
امضا به شما می‌دهم؛ شما به جای نه تای پیغمبر،  
بیست تا زن بگیر، همه‌اش برای تو حلال است؛  
اما زن بگیری چه کار بکنی؟! زن بگیر اما مانند آن  
مشکلاتی که پیغمبر تحمل کرد، تحمل کن، و آن  
عدالتی که پیغمبر رعایت می‌کرد،<sup>۲</sup> رعایت کن و  
آن حقیقت و آن روش [را داشته باش]! به خدا  
قسم که آدم از عهده یکی از آنها بر نمی‌آید، کیف

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۶۵؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۱.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۳۵-۱۳۸.

به دوتا! و لذا در قرآن دائماً می گوید: ﴿عدالت

کنید!﴾<sup>۱</sup>

زن گرفتن پیغمبر مشکلات زیادی برای پیغمبر ایجاد می کند و غیر از این هم چاره‌ای ندارد؛ این باب باید مفتوح باشد. آن وقت شما آمدید و دختران خود را هم به پیغمبر دادید که بگویید: «ما پدر زن پیغمبر هستیم!» و برای خودتان هم دگان داری و بازار داری می کنید و خارج را هم گرم کردید و مردم را هم با خودتان همراه نمودید!<sup>۲</sup>

«ای کسانی که ایمان آوردید، خودتان و اهلتان را از آتش نجات بدهید! آتش قیامت، ملائکه غلاظ و شداد دارد که به مأموریت عمل می کنند!» ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾!

این خطاب به کیست؟! این معلوم و روشن است که خطاب به همین ابابکر و عمر است، به خصوص آن دو نفر! ولو عثمان هم باشد، اما عثمان در مرحله سوّم است و آدمی است که در زمان عمر نفر دوّم مملکت و شخص دوّم حساب می شد.

---

<sup>۱</sup> سوره نساء (۴) آیه ۳ و ۱۲۹.

<sup>۲</sup> رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۷۱، الحدیث الثالث؛ السقیفة و فدک، ص ۴۶؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۹.

# قتل رقیه دختر پیغمبر توسط عثمان در زمان

## حیات پیغمبر

او هم در زمان رسول خدا با بنی‌امیه می‌ساخت، خیلی کارها می‌کرد، جاسوس‌ها را در خانه خودش می‌آورد و جامی داد، و داستان‌ها دارد! اصلاً این شخص برای همین جهت بود که حضرت رقیه را کشت! حضرت گفته بود نباید کفار را در خانه خودتان بیاورید و جای بدهید. یک شب معاویه بن مغیره را آورد و

در خانه خودش مختفی کرد.<sup>۱</sup> این دختر آمد به پیغمبر گفت که: «شوهر من برخلاف دستور خدا، مشرک را آورده و پناه داده است!» و پیغمبر او را خواستند؛ او عصبانی شد و آمد منزل با چکمه آن قدر به زنش زد تا از دنیا رفت. این داستان خیلی مفصل است.<sup>۲</sup> این مطالب از سنی‌ها است!

## کیفیت دلالت آیات بر عتاب شیخین

باز هم عثمان در ردیف بعد از اینها است؛ شرارت عمر خیلی عجیب است، بعد از او ابوبکر و بعد از او عثمان؛ لعنة الله عليهم أجمعين، خودشان، حزبشان، دست‌ه‌شان، همه پلیدند! إن شاء الله خدا به ما روزی کند تا برویم و کنار جهنم بایستیم - اما به شرط اینکه دلتان به رحم نیاید - آنجا مثل آن ملائكة غلاظ و شداد که می‌کوبند و می‌زنند، شما هم از همان امرا بکنید که: بزنید و بکوبید!

اینجا این آیه برای چیست؟ آیا همین‌طور

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۳۳۳؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۶۵؛ منهاج البراعة، ج ۱۰، ص ۳۳؛ امام شناسی، ج ۱۳، ص ۶۵ - ۶۸.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۲۵۱ - ۲۵۳؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۹۶؛ امام شناسی، ج ۱۳، ص ۶۸ - ۷۳.

می‌خواهد به مسلمان‌ها نصیحت کند: «ای مسلمان‌های دنیا، ای مسلمان‌هایی که هیچ ربطی با این آیه، با این سوره، با این حفصه و با این عایشه ندارید؟! یا ولو اینکه در ضمن کلّیتی که دارد و هر آیه کلّیت خودش را حفظ می‌کند، در اینجا منطبق بر اینها است که: بدانید وضعیّت از این قرار است.

آیه بعد این است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

عمر در همان مشربۀ ام‌ابراهیم به‌عنوان معذرت‌خواهی از طرف دخترش خدمت پیغمبر آمد؛<sup>۲</sup> اینجا می‌گوید:

«ای کسانی که کافرید، امروز عذر نیاورید، از شما قبول نمی‌شود؛ این عذرهای شما عذرهای ظاهری است، باطنی نیست! شما جزا داده می‌شوید طبق عملی که کرده‌اید.»

حال بیایید معذرت بخواهید که: آقا اشتباه کرد، خلاف کرد، ای پیغمبر بگذر، خواهش می‌کنیم به مدینه برگرد و...!

---

<sup>۱</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۷.

<sup>۲</sup> رجوع شود به صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۰۵؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۲۴۳.

این آیه راجع به کیست؟ این **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ﴾** خطاب به کیست؟ آخر ما تا به حال در این چند تا آیه‌ای که خواندیم و معنا کردیم، صحبت از کفار نبود، صحبت از مشرکین نبود، صحبت از یهود بنی قریظه نبود، صحبت از بنی النضیر نبود؛ اینکه یک مرتبه می‌گوید: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾** خطاب به کیست؟! خطاب به همین ابوبکر و عمر است و روشن است که خطاب به اینها است.

## مفتوح بودن باب توبه برای همه گنهکاران

دو مرتبه خطاب به مسلمان‌ها می‌گوید:

**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾**؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید توبه کنید و به سوی خدا برگردید، و این توبه‌تان باید صد در صد جدی باشد.»

اول اینکه خودش خداوند است و رحم

می‌کند؛ با اینکه عمری، با اینکه ابوبکری، هر کسی می‌خواهی باش، **﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾**! و این لازمه مقام و شرافت و عظمت پیغمبر است؛ مثل حضرت امام حسین که آن دم آخر حُرِّم می‌آید، می‌گوید: «من را ببخش!» می‌گوید: «بخشیدم!»<sup>۲</sup> الان

<sup>۱</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

<sup>۲</sup> وقعة الطف، ص ۲۱۴.

آمدی تمام شد، به سابقه هم نگاه نمی کند! حضرت  
زهرا را هم کُشتی، کشتی؛ پیغمبر را هم کشتی،  
کشتی؛ الآن آمده‌ای یا نه؟ صحبت در آمدن است!

اما اینکه: «کسی که آن کارها را می کند  
نمی تواند بیاید»، به خاطر این مسئله است که  
شقاوت یک اثری دارد! اما صحبت در این است  
که کسی که برگشت و

آمد و به خدا رجوع کرد، خدا پیچ قلب او را

نمی‌بندد!

﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید،

باز هم برگردید و بیایید به سوی خدا توبه کنید!»

در اینجا می‌گوید که سیئات دارید:

﴿عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾؛ «امید است

که اگر توبه کنید، خداوند از گناهان شما بگذرد،»

﴿وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾؛ «و

شما را در بهشت‌هایی که در زیر آن نهرهایی

است، داخل کند،»

## جایگاه پیغمبر و امیرالمؤمنین نسبت به بهشتیان

﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾<sup>۱</sup>؛

«در آن روزی که خداوند پیغمبرش و آن کسانی

را که با پیغمبر ایمان آورده‌اند، وا نمی‌گذارد و

دستشان را می‌گیرد و آنها را رها نمی‌کند.»

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾؛ اگر حضرت

امیرالمؤمنین در دنیا باشد، شما رهایش می‌کنید

تا بیست و پنج سال برود در خانه خودش بنشیند

و بیل بزند؛ اما این‌طور نیست که آنجا هم

این‌گونه باشد!

اینجا خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى

اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ برای همان ابابکر و عمر

<sup>۱</sup>سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

است: «برگردید!» بعد می گوید: ﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي  
اللَّهُ النَّبِيَّ﴾؛ ای کسانی که شما می خواهید توبه  
کنید و برگردید، بدانید که خدا پیغمبر و علی را  
تنها نمی گذارد! علی کیست؟ آن کسی است که  
﴿ءَامَنُوا مَعَهُ﴾،<sup>۱</sup> با پیغمبر ایمان آورده است؛ یعنی  
شما ﴿ءَامَنُوا مَعَهُ﴾ نیستید!

در تمام قرآن هر جا [درباره آن کسانی] که با  
پیغمبر بوده اند مطلبی آمده است، با عبارت:  
﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾، «آن کسانی که با پیغمبر بودند»  
آمده است؛ مثلاً در سوره فتح درباره صلح  
حدیبه داریم: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ  
أَشِدَّاءُ عَلَى

---

<sup>۱</sup> مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۲، ص ۱۵۵.

الْكَفَّارِ)»<sup>۱</sup> «پیغمبر با آن کسانی که با پیغمبرند»؛

ولی ﴿ءَامَنُوا﴾ ندارد. اما در اینجا دارد: ﴿وَالَّذِينَ

ءَامَنُوا﴾! یعنی فقط معیت خارجی با پیغمبر نیست،

بلکه ایمان قلبی می‌خواهد: ﴿ءَامَنُوا مَعَهُ﴾؛ این

اختصاص به خود امیرالمؤمنین دارد که در آن روز:

﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيْمَانِهِمْ﴾؛ «(بیاید

تماشا کنید که) نورشان چگونه از جلو و از طرف

راست، جلوی خود آنها حرکت می‌کند و

می‌شتابد و قبل از اینکه حرکت کنند، نور شتابان

حرکت می‌کند.»

﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتَمَّمْنَا نُورَنَا وَ أَغْفِرَ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۲</sup>؛ «و می‌گویند: خدایا این نور را

بر ما تمام کن!»

پس با اینکه این آیه دعوت به توبه و توبه

نصوح می‌کند، ولی در عین حال، به آنها

می‌گوید: اگر هم توبه کنید و قبول هم باشد، تازه

به بهشت می‌روید؛ ولیکن مقام پیغمبر و

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾ را که هیچ ندارید،

هم‌چنین در مقابل دیدگانتان می‌بینید که پیغمبر

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾ چه حالی دارند: ﴿نُورُهُمْ

يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيْمَانِهِمْ﴾ و چه تقاضایی

<sup>۱</sup> سوره فتح (۴۸) آیه ۲۹.

<sup>۲</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

می‌کند: ﴿رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورَنَا﴾.

**علت عدم توبه بعضی گنهکاران به واسطه**

**شدت قساوت قلب**

تازه اگر هم توبه‌تان قبول بشود! چون این کارهایی که شما می‌کنید مگر می‌گذارد توبه قبول بشود؟! آدمی که عصبانی می‌شود، خودش را از حال عصبانیت نمی‌تواند به حال عادی در بیاورد؛ این کارها، قساوت‌های قلب می‌آورد که انسان را وادار می‌کند در وهله آتیه، کاری شدیدتر و شدیدتر بکند تا آنجایی که خانه حضرت زهرا را هم آتش می‌زند و او را هم می‌کُشد<sup>۱</sup> و اصلاً باکی هم ندارد و یک

امر عادی عادی است! این کارها برای آدم توبه

نمی‌آورد.<sup>۲</sup> اینکه می‌گوید: ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً

**نَّصُوحًا﴾**، این اتمام حجت است؛ این مقام پروردگار

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۶؛ السَّقِيفَةُ و فدک، ص ۷۱؛ الإمامة و السِّياسة، ج ۱، ص ۳۰؛ الهداية الكبرى، ص ۱۷۹ و ۴۰۷؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۷۱، به نقل از نظام؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بر عدم توبه شیخین رجوع شود به کافی، ج ۸، ص ۲۴۶؛ مجمع‌النورین، ص ۲۳۶؛ مدینه معجز الأئمة الإثنی عشر، ج ۲، ص ۹۵؛ الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء، ج ۲۰، ص ۱۹۷.

است که همیشه اتمام حجّت می کند و می گوید: راه بازگشت هست!

مگر نه اینکه خود حضرت سیدالشّهدا در روز عاشورا بر مُرتَجَز، همان اسب بلند حضرت رسول سوار شدند و قرآن را بر سر گرفتند و جلوی آن مردم آمدند و آن خطبه‌ها را خواندند که: «بیاید توبه کنید و برگردید»؟! چرا این کار را کردند؟ مگر نمی دانستند این مردم برگشت ندارند و این کسی که تا اینجا آمده است، برگشت ندارد؟! اما او باید بگوید؛ او که ولی است و معدن رحمت است، او باید بگوید؛ باید در همان وقت خطبه هم بخواند و معطل بشود و استدلال به قرآن هم بکند و بعد هرچه شد، شد؛ و الاّ امام نیست! چون امام در یک افقی است که بالاتر از آن افقِ شرک و ایمان عادی معمولی را تماشا می کند. اینکه انسان حمله می کند و می کُشد، قبل از اینکه به آن مقام عالی و افق عالی برسد، تضارب‌های تقابلی دارد؛ ولی امام، نه! امام یک روح ملکوتی بر فراز این صحنه دارد و در بالای این منظره دارد کارهای خودش را انجام می دهد؛ لذا

---

<sup>۱</sup> اللهوف، ص ۱۰۰؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۷؛ مقتل الحسين، مقررّم، ص ۲۴۳؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۷؛ با قدری اختلاف در مصادر.

او باید بیاید و نصیحت هم بکند.

## علت عدم ذکر اسم اشخاص در قرآن

باز هم از اسرار و عجایب خدا است که اسم

نمی‌آورد؛ مثلاً این ضمیر در این آیه: ﴿إِنْ تَتُوبَا

إِلَى اللَّهِ﴾، «اگر شما دو تا زن» به که برمی‌گردد؟

آقایان بفرمایید! ضمیر مؤنث باید به دو زن که

قبلاً بوده‌اند برگردد، ولی از اوّل آیه تا اینجا دو

زنی نبوده‌اند که ضمیر به آنها برگردد!

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ \* وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ﴾<sup>۱</sup>.

دیگر روشن است که این ضمیر به که

برمی گردد!

اما از آنجایی که قرآن یک جامعیت و سعه‌ای

دارد، اسم نمی آورد. باز هم در ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ

تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ نمی گوید: ای عمر و ای ابابکر!

تمام آیات قرآن درباره امیرالمؤمنین است و

اسم امیرالمؤمنین را در تمام قرآن نبرده است!<sup>۲</sup>

مثلاً در همان آیه ﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾<sup>۳</sup>، در بسیاری از روایات داریم که

اینجا «فی علی» است؛<sup>۴</sup> اما نه اینکه «فی علی»

بوده و افتاده است، بلکه یعنی این آیه درباره

امیرالمؤمنین است. این جامعیت قرآن را

می رساند.<sup>۵</sup>

<sup>۱</sup> ۱۱ سوره تحریم (۶۶) آیات ۱ - ۳.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶.

<sup>۳</sup> سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

<sup>۴</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۴۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۲؛ أسباب نزول الآیات، ص ۱۳۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

<sup>۵</sup> جهت اطلاع پیرامون آیاتی که به روایت اهل تسنن در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، رجوع شود به خصائص الوحی المبین، ابن البطریق.

اما آنها از همین استفاده می کنند و می گویند:  
 «لفظ عایشه که در این سوره نیست؛ هر چند لفظ  
 حفصه [در روایات] وارد شده باشد و عمر هم  
 که خودش این را تصدیق می کند.<sup>۱</sup> اما [در قرآن]  
 که این حرفها نیست؛ قرآن می گوید: ﴿از  
 زمانی که آن یک زن﴾، حال آن یک زن چه  
 کسی بوده است؟! «سنیها هم این آیه را  
 می خوانند و در نمازهایشان هم می خوانند، اما  
 فقط می خوانند!

## وظیفه پیامبر در قبال کفر قلبی و عدم توبه

### متمرّدین

تا اینجا دوتا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ بود و یک  
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ بعد می فرماید:  
 ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جُهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ  
 عَلَيْهِمْ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ﴾؛<sup>۲</sup> «ای  
 پیغمبر با کفار و منافقین جهاد کن، بر آنها تنگ  
 بگیر، سخت بگیر، غلظت به خرج بده، مأوای  
 آنها جهنّم است و بد راهی است!»

این آیه خطاب به پیغمبر است. در اینجا چه  
 می خواهد بگوید؟ آیا می خواهد بگوید: ﴿جُهِدِ

<sup>۱</sup> الکشاف، ج ۴، ص ۵۶۶.

<sup>۲</sup> سوره تحریم (۶۶) آیه ۹.

**الْكَفَّارَ**؛ الآن لشکر بکش و برو با بنی قریظه یا با  
یهود یا با مشرکان مکه جنگ کن؟! **(وَ اَغْلُظَّ  
عَلَيْهِمْ)**؛ یعنی همین افراد، اینها جایشان در جهنم  
است و بد جایگاهی است!

پس آن دو آیه **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا)** خطاب به  
همین‌ها است، چون ظاهراً صورت ایمان دارند، با  
اینکه آیه به کلیتش محفوظ است؛ و این آیه هم که  
می‌گوید: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا)** خطاب به اینها است:  
ایمان ظاهری شما به درد نمی‌خورد؛ شما کفر واقعی  
دارید! **(لَا تَعْتَدِرُوا الْيَوْمَ)** و عذر هم نخواهید! **(إِنَّمَا  
تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)**!

و این جمله هم که می‌فرماید: «ای پیغمبر بر  
کفار و منافقین سخت بگیر و غلظت به خرج بده؛  
جای آنها آتش است»، **(وَ بِنَسِ الْمَصِيرِ)** خطاب  
به اینها است.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> تقریب المعارف، ص ۲۴۴؛ بصائر الدرّجات، ج ۱، ص ۲۶۹.